

یابی گری و بہائی گری

محمد محمدی اسہاردی



بابی گری و بهایی گری

[مولود مدعیان دروغین نیابت خاص از امام زمان (عج)]

محمد محمدی اشتهاردی

محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳ -

بابی‌گری و بهایی‌گری [مولود مدعیان دروغین نیابت خاص از امام زمان (عج)]
محمد محمدی اشتهاردی. قم: کتاب آشنا، ۱۳۷۸.
۲۸۰ ص.

ISBN: 964-92750-0-2

شابک: ۹۶۴-۹۲۷۵۰-۰-۲

فهرست‌نویسی بر اساس فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)
۱. بابی‌گری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها ۲. بهائی‌گری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها الف.
عنوان.

۲۹۷/۵۶۴

۲ ب ۳ م / ۳۳۰ BP

۱۹۲۷۸ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



کتاب آشنا

بابی‌گری و بهایی‌گری

نویسنده:	محمد محمدی اشتهاردی
ناشر	کتاب آشنا
ناظر فنی	محسن یزدیان
چاپ	مهر
حروفچینی	نیکوچین (مؤسسه اسلامی ترجمه)
نوبت چاپ	اول / بهار ۱۳۷۹
شمارگان	۳۰۰۰ جلد
قیمت	۶۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

- پیشگفتار..... ۱۱
- استکبار جهانی و ترفندهای آن در کمین مسلمانان..... ۱۱
- دین سازان دغلباز..... ۱۳
- کتاب حاضر..... ۱۵

فصل اول / مدعیان دروغین مهدویت و باییت و انگیزه آنها

- نواب چهارگانه امام عصر (عج) و توقیع ذر مورد آغاز غیبت کبری..... ۱۷
- آیا قیام و تشکیل حکومت، قبل از ظهور حضرت مهدی رواست؟..... ۱۹
- پاسخ به این شبهه..... ۲۰
- خبر از مدعیان دروغین مهدویت و باییت..... ۲۵
- انگیزه‌ها و زمینه‌های گرایش به مدعیان مهدویت..... ۲۵
- نمونه‌هایی از مدعیان دروغین مهدویت..... ۲۶
- کیسانیه..... ۲۶
- مهدی سفیانی و گروه‌های دیگر..... ۲۷
- مدعیان باییت در طول تاریخ غیبت امام عصر (عج)..... ۳۰
- ۱- ابا محمد، حسن شریعی..... ۳۱
- ۲- محمد بن نصیر نمیری..... ۳۱
- ۳- احمد بن هلال کرخی..... ۳۱
- ۴- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال..... ۳۲
- ۵- حسین بن منصور حلاج..... ۳۲

- ۳۴ ظهور شیخ احمد احسائی، و تولد بابیت و بهائیت از صوفیه
- ۳۵ شرک در عقیده شیخ احمد احسائی از نظر سیدعلی آقا قاضی
- ۳۵ چگونگی تأسیس مذهب شیخیه به طور خلاصه

فصل دوم / بنیان‌گذاران بابی‌گری و بهایی‌گری و دستیاران آنها

- ۳۹ میرزا علی محمد باب (بنیان‌گذار فرقه بابی)
- ۴۰ مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد باب
- ۴۲ مسلک اولین معلم سید علی محمد باب
- ۴۳ میرزا علی محمد در بوشهر
- ۴۴ مسافرت به کربلا
- ۴۵ نخستین ادعای میرزا علی محمد (در شیراز)
- ۴۷ توبه سید علی محمد در شیراز
- ۴۹ از اصفهان تا زندان ماکو و جهریق
- ۵۱ اعدام سید علی محمد باب
- ۵۲ قبر علی محمد باب
- ۵۵ ۲- شرح حال میرزا یحیی (صبح ازل)
- ۵۷ دستگیری و تعقیب بابیان
- ۵۸ گرد هم آیی بابیان در بغداد
- ۵۹ تبعید سران بابی، به ترکیه
- ۶۰ تبعید سران بابی به «آذرنه» و بروز کشمکش
- ۶۲ ۳- حسینعلی بهاء بنیان‌گذار فرقه بهایی
- ۶۳ افتضاح اجتماع بدشت
- ۶۵ بروز حسینعلی بهاء و ادعاهای او
- ۶۶ داستان مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ»
- ۶۸ زن‌ها و فرزندان حسینعلی بهاء
- ۶۹ قبر حسینعلی قبله بهائیان
- ۷۰ فرقه‌های دیگر نشأت گرفته از بابی‌گری

- ۴- عباس افندی جانشین حسینعلی بهاء ۷۱
- ۵- شوقی افندی جانشین عباس افندی ۷۴
- دستیاران بابی‌گری و بهایی‌گری ۷۷
- ۱- قرّة العین کیست؟ ۷۷
- ورود قرّة العین به خانه پدر، پس از سه سال سفر ۷۹
- شهادت ملا محمد تقی عموی قرّة العین ۷۹
- اعدام قرّة العین ۸۰
- ۲- میرزا جانی کاشانی ۸۱
- ۳- میرزا ابوالفضل گلپایگانی ۸۱
- ۴- ملاحسین بشرویه‌ای و هلاکت او ۸۲
- ۵- قدّوس بابلی و سرنوشت نکبت‌بار او ۸۴
- سعید العلماء فتوا دهندۀ اعدام بایبان کیست؟ ۸۶

فصل سوّم / دست‌های پنهان و آشکار استعمار، در پیدایش بابی‌گری و بهایی‌گری

- ۱- تلاش استکبار جهانی در متلاشی کردن همبستگی شرق ۸۹
- ماجرای تنباکو یک شاهد زنده ۹۰
- تفرقه بینداز و حکومت کن ۹۳
- ۲- کینیازدالگورکی پرده‌ها را بالا می‌زند! ۹۴
- ۳- حمایت بی دریغ منوچهر خان روسی از باب ۹۶
- ۴- دست مرموز استعمار انگلیس ۹۸
- ۵- عکس برداری کنسول روس از جسد باب ۹۹
- ۶- حسینعلی بهاء در دامن استعمار روسیه تزار ۱۰۰
- ۷- مدارک دیگر در مورد رابطه حسینعلی و ... با روسیه تزار ۱۰۲
- نقش روسیه تزار در حفظ پیروان باب ۱۰۳
- ۸- روابط عباس افندی، عبدالبهاء با بیگانگان ۱۰۶
- عبدالبهاء در دامن انگلیس ۱۰۷
- مسافرت‌های عباس افندی به کشورهای خارج ۱۰۹

- ۱۱۰ همیاری انگلیس و بهائیان در تشکیل اسرائیل
- ۱۱۱ عباس افندی در دامن استعمار
- ۱۱۲ دست‌های مرموز اسرائیل و آمریکا برای رونق بازار بهائیان
- ۱۱۳ تز جدایی دین از سیاست از دستورهای بهائیان
- ۱۱۴ بطلان تز جدایی دین از سیاست
- ۱۱۹ امامان (ع) و مسأله سیاست
- ۱۲۱ چند فراز از سخنان امام خمینی درباره پیوند دین و سیاست
- ۱۲۲ پشتیبانی وسیع آمریکا از بهائیان
- ۱۲۲ ۱- معبد عظیم بهائیان در آمریکا، و روابط آنها با آمریکا
- ۱۲۴ ۲- پیام سفارت آمریکا به شاه
- ۱۲۵ ۳- هشدار خطیب آگاه حجة الاسلام فلسفی
- ۱۲۶ ۴- دستگاه محمدرضا پهلوی ملعبه دست دکتر ایادی بهایی
- ۱۲۷ دکتر ایادی کیست و از کجا آمد؟
- ۱۳۰ ۵- خروش مردم بر ضد بهائیان در عصر مرجعیت آیت‌الله بروجردی
- ۱۳۱ سخنرانی‌های فلسفی و بسیج عمومی بر ضد بهائیان
- ۱۳۲ بی‌تفاوتی دکتر مصدق
- ۱۳۳ یادی از فدائیان اسلام در رابطه با بهائیان
- ۱۳۴ درگیری حجة الاسلام فلسفی با اسدالله علم
- ۱۳۵ حکم سه ماده‌ای آیت‌الله بروجردی، و تقدیر او از فلسفی
- ۱۳۶ شدت ناراحتی آیت‌الله بروجردی از رژیم ستم‌شاهی
- ۱۳۸ برکت انقلاب اسلامی و هشدار آقای فلسفی
- ۱۳۹ اقدام آیت‌الله بروجردی برای نجات قاتل یک نفر بهایی
- ۱۴۰ اقدامات دیگر آیت‌الله بروجردی
- ۱۴۱ هشدار علماء و مراجع نجف اشرف
- ۱۴۲ هشدار امام خمینی به ارباب بهائیان
- ۱۴۴ تصویب‌نامه ایالتی و ولایتی برای روی کار آوردن بهائیان

فصل چهارم / ادعاهای گوناگون و متضاد باب و بها و کتاب‌های آنها

- ۱۴۷ بررسی هویت مرام بایی‌گری و بهایی‌گری
- ۱۴۷ نظری به ادعاهای میرزا علی محمد باب
- ۱۴۸ ۱- ادعای ذکریت و باییت محمد علی باب
- ۱۵۰ ۲- ادعای قائمیت میرزا محمد علی باب
- ۱۵۲ ارزیابی مسأله قائمیت باب و نتیجه‌گیری
- ۱۵۲ پاسخ جالب کودکی به مبلغ بهایی
- ۱۵۳ ۳- ادعای پیغمبری میرزا علی محمد باب
- ۱۵۴ ۴- ادعای خدایی میرزا علی محمد باب
- ۱۵۷ ادعاهای حسینعلی بهاء رهبر بهائیان
- ۱۵۷ ۱- ادعای بندگی
- ۱۵۸ ۲- ادعای مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ بَهَاءَ
- ۱۵۸ ۳- ادعای رجعت
- ۱۵۹ ۴- ادعای رسالت و پیغمبری
- ۱۶۰ ۵- ادعای خدایی
- ۱۶۲ ۶- ادعای خدا آفرینی بهاء
- ۱۶۲ ادعای خدایی دستیاران باب و بهاء
- ۱۶۴ اغلاط کتاب‌های باب و بها و اختلافات آنها
- ۱۶۴ کتاب‌های باب
- ۱۶۶ کتاب‌های بهاء
- ۱۶۷ نظری به کتاب مبین و اقدس
- ۱۶۹ تناقضات در مرام و کتاب‌های باب و بهاء
- ۱۷۰ نسخ قرآن و بیان
- ۱۷۲ تناقضات در گفتار و نوشته‌های باب
- ۱۷۳ تناقضات در گفتار و نوشته‌های بهاء

فصل پنجم اصول و فروع احکام باب و بهاء؛ دلیل دیگری بر بطلان آن‌ها

۱۷۵ اصول و فروع در ادیان
۱۷۵ خدا از نظر اسلام و باب و بهاء
۱۷۷ نبوت از نظر اسلام و باب و بهاء
۱۷۸ مسأله خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ
۱۷۹ قرآن و مسأله خاتمیت
۱۸۱ تصرّف ناروا در معنی خاتم
۱۸۲ خاتمیت در کتب بایبان و بهائیان
۱۸۳ احادیث و مسأله خاتمیت
۱۸۴ دفع یک شبهه قرآنی
۱۸۶ مسأله مهدویت و قائمیت
۱۸۸ به دلیل‌ها و استدلال‌های آنها بنگرید!
۱۸۹ پاسخ او:
۱۹۰ معاد و رستاخیز از نظر اسلام و باب و بهاء
۱۹۳ نظری به فروع و احکام باب و بهاء
۱۹۳ ۱- عدد نوزده
۱۹۴ ۲- عدم جواز ذکر در میان مردم
۱۹۴ ۳- وجوب تجدید اثاثیه منزل
۱۹۴ ۴- جواز پوشیدن لباس حریر و تراش ریش
۱۹۴ ۵- حرمت نشستن روی منبر
۱۹۵ ۶- حرمت تقیه در همه حال
۱۹۵ ۷- جواز شنیدن آواز
۱۹۵ ۸- حرمت بوسیدن دست
۱۹۵ ۹- طهارت منی
۱۹۶ ۱۰- همه چیز پاک است
۱۹۶ ۱۱- جواز ربا
۱۹۷ ۱۲- تولید نسل از راه دیگر و جواز استمناء!

- ۱۳- فرق بین شهری و دهاتی در حدّ مهریه ۱۹۷
- ۱۴- فاصله عقد و زفاف ۱۹۸
- ۱۵- ازدواج با چند زن در مرام بهایی ۱۹۸
- ۱۶- صیغه عقد! ۱۹۸
- ۱۷- حرمت متعه ۱۹۹
- ۱۸- ازدواج با خویشاوندان ۱۹۹
- ۱۹- اختیار هر یک از زن و مرد در طلاق ۲۰۰
- ۲۰- تساوی حقوق زن و مرد ۲۰۰
- ۲۱- دستورهای غیر منطقی در قصاص ۲۰۱
- ۲۲- دستور بی رحمانه در ارث ۲۰۱
- ۲۳- اسراف در دفن اموات ۲۰۲
- ۲۴- حرمت خرید و فروش عناصر اربعه ۲۰۲
- ۲۵- غسل و وضو و تیمّم در مرام بهاء ۲۰۲
- ۲۶- نماز در مرام بهائیت ۲۰۲
- ۲۷- روزه در مرام بهائیان ۲۰۳
- ۲۸- زکات در مرام بهاء ۲۰۳
- ۲۹- حج از نظر بهائیان ۲۰۴
- ۳۰- سقوط امر به معروف و نهی از منکر ۲۰۴
- مخالفت با علم و دانش ۲۰۴
- ارزیابی و نتیجه گیری ۲۰۶

سرزنش هرگونه تأیید صوفیان

حضرت رضا علیه السلام در سرزنش صوفیان (همان عوامل پیدایش بابی‌ها و بهایی‌ها) در ضمن گفتاری فرمود:

«فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ؛ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا فَكَأَنَّمَا ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَهَبْدَةِ الْأَوْثَانِ، وَمَنْ أَحَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ فَكَأَنَّمَا أَحَانَ يَزِيدَ وَمُعَاوِيَةَ وَأَبَا سُفْيَانَ؛

پس کسی که برای دیدار یکی از صوفیان برود، خواه به دیدار زنده آنها یا مرده آنها، گویی به دیدار شیطان و بت پرستان رفته‌است، و کسی که یکی از آنها را یاری نماید، گویی یزید، معاویه و ابوسفیان را یاری نموده‌است.»

سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۸ - واژه صوف،

پیشگفتار

استکبار جهانی و ترفندهای آن در کمین مسلمانان

به دلایل عینی و شواهد روشن و مستند و تجربه آشکار، استکبار جهانی به ویژه استعمار و استثمار غربی، دائماً کوشیده و می‌کوشد که با انواع نیرنگ‌ها و ترفندها، مسلمانان را به استعمار بکشد، و آنها را از هویت خود تهی سازد، و در نتیجه ذخایر آنها را تاراج نموده و بر آنها آقایی نماید.

استکبار همچون اژدهای هفت سر است که اگر یک سر آن را بکوبی با سر دیگر وارد می‌شود، و کارش بلعیدن، زهر ریختن و گزیدن است، گرچه در ظاهر خوش خط و خال است، مشکل ما غفلت، جهل، ساده اندیشی و زود باوری است، به ویژه نسل جوان ما زودتر فریب زرق و برق‌های این اژدهای خوش خط و خال را می‌خورند و می‌پندارند که:

گرچه حیوان خوش خط و خالی است فکر آزار جوجه هرگز نیست
آیین اسلام برای استقلال همه جانبه مسلمانان، و عزتمند کردن آنها
هشدارهای مختلف داده، و با تعبیرات گوناگون ما را از اغفال شدن و فریب خوردن در برابر این اژدهای هفت سر، بر حذر داشته است. گاه می‌فرماید:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ و خداوند هرگز

کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»^۱

و زمانی می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ عِزَّتْ مَخْصُوصٌ خِدا ورسول او و مؤمنان است.»^۱

یکی از پل‌های استعمار و استکبار جهانی برای نفوذ و سلطه، اختلاف افکنی و ایجاد تشویش و دغدغه در فرهنگ حاکم در بین مسلمانان است. بر همین اساس قرآن به طور مکرر، مسلمانان را دعوت به اتحاد و یک‌پارچگی می‌کند، و از پراکندگی هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا؛ همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام) چنگ زنید و پراکنده نشوید.»^۲

و نیز می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آن که نشان‌های روشن (پروردگار) به آنها رسید و برای آنها عذاب بزرگی هست.»^۳

یکی از راه‌های مهم برای فریب نخوردن در برابر استکبار و استعمار جهانی، این است که ما شخصیت و هویت خود را بشناسیم و درک کنیم که از نظر دینی و فرهنگی، غنی هستیم و هیچ‌گونه نیازی به دگر اندیشان نداریم، چرا که استعمار نخست فکر و اندیشه و روحیه ما را تحقیر و تضعیف می‌کند، سپس بر ما مسلط می‌گردد، چنان که در قرآن در مورد سلطه فرعون بر مردم می‌فرماید:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ؛ فرعون قومش را تحقیر و تحمیق کرد، آنگاه آنان از او اطاعت کردند.»^۴

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که شخصیتی برای خود قایل نیست، از شر او بر حذر باش.»^۵

۱. منافقون (۶۳)، آیه ۸

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳

۳. آل عمران (۳)، آیه ۱۰۵

۴. زخرف (۴۳)، آیه ۵۴

۵. علامه آمدی، غرر الحکم، ج ۲.

بنابراین از هویت زدایی استعمار بر حذر باشیم، که باعث بی‌محتوایی و پیامدهای شوم آن خواهد شد.

دین سازان دغلباز

استعمارگران در محاسبات خود چنین نتیجه گرفته‌اند که یگانه عاملی که موجب عزت و سربلندی و خلل ناپذیری مسلمانان است، وحدت و انسجام آنان است، و نیز به این نتیجه رسیدند که عمیق‌ترین عامل اتحاد و تعاون و به هم پیوستگی آنها، دین اسلام است که همچون رشته تسبیح، افراد مسلمان را به همدیگر متصل نموده، و نظم و وحدت آنها را نگه داشته است، و پس از این صغری و کبری، تصمیم گرفتند همین دین را که یگانه عامل وحدت است به صورت پاره‌های مختلف درآورند و با دین سازی، مذهب را علیه مذهب، به جان همدیگر انداخته، و به این ترتیب با گل آلود کردن آب، ماهی بگیرند، با کمال تأسف، در موارد بسیاری به مقصود رسیده‌اند.

قرآن در مورد استعمار و سلطه فرعون به همین مطلب تصریح کرده، تا به ما توجه دهد که اگر به صورت گروه‌ها در آییم، فرعون‌ها بر ما مسلط خواهند شد، می‌فرماید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا؛ همانا فرعون در زمین

برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود»^۱.

بر همین اساس تجربه نشان داده که زیان تحزب و گروه‌گرایی، بیش از نفع آن است، همواره استعمارگران با تبلیغ تحزب‌گرایی می‌خواهند بین صفوف مسلمین، ایجاد شکاف و پراکندگی کنند، قرآن هشدار می‌دهد که تنها یک حزب، موفق و پیروز است، از این رو آنان را که رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا ﷺ برقرار نمی‌کنند، و با انسجام در برابر آن‌ها مقاومت می‌نمایند ستوده و می‌فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ

المُفْلِحُونَ؛ خدا از آنها خوشنود است، و آنان نیز از خدا خوشنودند، آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز و رستگارانند.^۱

طاغوتیان و استکبار و استعمار جهانی از قدیم و ندیم، برای ضربه زدن به اتحاد و انسجام مسلمانان، از این راه وارد شده و تحت عناوین گوناگون از جمله مهدویت و بابیت، به دین‌سازی و فرقه‌پردازی پرداخته‌اند، و در این مسیر، قادیانی‌گری، شیخی‌گری، صوفی‌گری (با فرقه‌های گوناگونی که هر کدام دارند)، بابی‌گری، بهایی‌گری، وهابی‌گری، آقاخان‌گری^۲ و کسروی‌گری از ارمغان‌های این استعمار کهنه و نو است که همچنان ادامه دارد.

«مطالعات جامعه‌شناسی و روان‌کاوی امروز، تردیدی در این مطلب باقی نگذاشته است که مذهب به طور کلی به گونه یک اصل پایدار در اعماق وجود انسان، ریشه دارد، و بینش مذهبی در مشرق زمین، بسیار عمیق‌تر از غرب است، شاید به دلیل این که نخستین جوانه‌های تمدن در شرق ظاهر گشت و پیامبران نیز از شرق برخاستند.

به همین دلیل استعمار غربی که برای دست یافتن به شرق از هیچ تلاش و کوشش فروگذار نمی‌کند، مذهب را نیز از نظر دور نداشته و با ساختن مذهب‌های خرافی و تخدیرگر، کوشش کرده است مقاصد خود را پیش ببرد. مخصوصاً با توجه به این که اسلام، آیینی است ضد استعماری و سد محکمی در برابر مطامع آنها ایجاد خواهد کرد، برای ایجاد رخنه در این سد نیرومند، فکر خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی متمرکز ساخته‌اند، و چندین مذهب دست‌نشانده در این منطقه حساس جهان به وجود آورده‌اند که یکی از آنها «بابی‌گری و بهایی‌گری» است، و حقاً گذاشتن نام مذهب بر آنها توهینی به مذهب است.

خوشبختانه باگذشت زمان و آگاهی مسلمانان از یک سو، بالا رفتن پرده‌ها و

۱. مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

۲. آقاخان‌گری، که مانده فرقه اسماعیلیه است، و از روز اول، آلت دست حکومت‌های خودکامه وقت بود، و در این اواخر «آقاخان‌محلّاتی» رهبر همین فرقه و حاکم کرمان، غوغایی در ایران به پا نمود، و استقلال ایران را به خطر انداخت، و چون شکست خورد، به هند گریخت، و تا آخر عمر، از جیره‌خواران استعمار، بود. (بهائیت مولود تصوف، ص ۱۰).

فاش شدن رازها و بر ملا شدن مدارک از سوی دیگر، و تلاش‌های دانشمندان آگاه اسلامی از سوی سوم، سبب شده است که مسلمانان به خوبی از این نقشه شوم استعمار با خبر شوند، و به خصوص با همکاری نزدیک این فرقه، با روسیه تزاری و صهیونیست‌ها و رژیم‌های آمریکا و انگلیس رازها بیشتر از پرده برون افتاده است.

لذا می‌بینیم پی در پی، افرادی از فریب خوردگان به آغوش اسلام باز می‌گردند و بیزاری خود را از این فرقه ضالّه در صفحات جراید منعکس می‌کنند.

ولی باز آگاهی و روشن نگری بیشتر لازم است، به همین جهت باید اسناد و مدارک بیشتر، و تحقیقاتی تازه‌تر در این زمینه در اختیار عموم، به ویژه نسل جوان قرار داد تا هم خودشان از پیشینه تاریخی و تاکتیک و نتیجه این نقشه شوم با خبر شوند و هم دیگران را آگاه سازند.^۱

کتاب حاضر

این کتاب در رابطه با امام زمان حضرت قائم آل محمد (عج) است، از این نظر که از آغاز غیبت آن حضرت تا کنون به طور مکرر (چنانکه در فصل اول خاطر نشان می‌شود) افراد گمراهی ادعای دروغین مهدویت و بابیت (واسطه شدن بین مردم و امام عصر (عج)) کرده‌اند و ملعبه دست طاغوت‌ها و استعمارگران شده‌اند تا بلکه بتوانند از این راه، در میان شیعیان و شیفتگان امام عصر (عج) که طبق فرمان او به ولایت فقیه (نایب عام آن حضرت) دل بسته‌اند تفرقه و پراکندگی ایجاد کنند، چرا که انسجام شیعیان را خطر عظیمی برای نفوذ استعماری خود می‌دانند.

این کتاب در حقیقت به آگاهی بخشی و افشاگری پرداخته تا موجب بیداری همه قشرها به خصوص نسل نو گردد، تا فریب ترفندهای ازدهای هفت سر، بلکه هزار سر استعمارگران جنایتکار به ویژه سردمداران آمریکا را نخورند، و با

۱. ارمغان استعمار، ص ۴، از نگارنده (تاریخ نگارش سال ۱۳۵۳ ش).

پیروی خلل‌ناپذیر از ولایت فقیه، رابطهٔ محکم خود را با حضرت قائم آل محمد (عج) حفظ کنند، تا به حقیقت «انتظار» فرج که بهترین اعمال است عینیت بخشند، و در پرتو انوار ولایت حضرت مهدی (عج) از هرگونه فریب و نیرنگ استکبار جهانی و دین‌سازان تفرقه افکن غرب و غرب‌زدگان مصون و محفوظ بمانند. مطالب این کتاب را به پنج فصل زیر تنظیم کردیم:

فصل اول: مدعیان دروغین مهدویت و بابیت و انگیزهٔ آنها.

فصل دوم: بنیان‌گذاران بابی‌گری و بهایی‌گری؛ دست‌نشانندگان استعمار، و دستیاران آنها.

فصل سوم: نقش استعمار و دست‌های پنهان و آشکار آن در پیدایش بابی‌گری و بهایی‌گری، و تداوم آن به طور مرموز و گسترده، و موضع‌گیری آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه و علما در برابر آنها.

فصل چهارم: ادعاهای گوناگون و متضاد باب و بها، و کتاب‌های آنها، دلیل آشکار بر بطلان آنها.

فصل پنجم: اصول و فروع احکام آنها، دلیل دیگری بر پوچی ادعاهای آنها.

حوزه علمی قم: محمد محمدی اشتهاردی

پاییز ۱۳۷۸ ش

فصل اول

مدعیان دروغین مهدویت و باییت و انگیزه آنها

نواب چهارگانه امام عصر (عج) و توقیع در مورد آغاز غیبت کبری حضرت ولی عصر قائم آل محمد علیه السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق در شهر سامرا دیده به جهان گشود، از سال ۲۵۵ تا سال ۲۶۰ هـ ق سال شهادت پدرش، به طور مخفی نزد پدر می زیست، تنها بعضی از اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام به خدمتش می رسیدند، و او را زیارت می کردند^۱ پس از شهادت پدر که در سال ۲۶۰ هـ ق رخ داد، آن حضرت غایب شد و جز نواب خاص او و گاهی بعضی از خواص، به طور بسیار محرمانه، کسی به محضرش نمی رسید، این غیبت به نام «غیبت صغری» معروف است، که حدود هفتاد سال (از سال ۲۶۰ تا نیمه شعبان سال ۳۲۹) ادامه یافت در این مدت، شیعیان توسط نواب خاص امام عصر (عج) که چهار نفر بودند، با آن حضرت تماس گرفته، و پاسخ سؤال های خود را دریافت می کردند. این چهار نفر به ترتیب عبارتند از:

- ۱- عثمان بن سعید وفات یافته سال ۳۰۰ هـ ق که چهل سال نیابت کرد.
- ۲- محمد بن عثمان (پسر نایب اول) که در سال ۳۰۵ وفات کرد و در نتیجه نیابت او پنج سال طول کشید.
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که پس از حدود ۲۱ سال نیابت، در سال ۳۲۶ هـ ق رحلت نمود.

۱. ابومنصور احمد طبرسی، احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۸ به بعد.

۴ - علی بن محمد سِیْمَری^۱ که در نیمه شعبان سال ۳۲۹، پس از حدود سه سال نیابت از دنیا رفت، مرقد مطهر این چهار نایب خاص امام عصر (عج) در نزدیک بغداد قرار گرفته است، پس از رحلت چهارمین نایب خاص، غیبت کبری (طولانی) شروع شد و تا ظهور آن حضرت ادامه دارد.^۲

از آن پس طبق صریح گفتار امامان علیهم‌السلام از جمله حضرت مهدی (عج) زمام امور امت باید در دست «ولایت فقیه» باشد، و مردم باید از ولی فقیه (مجتهد جامع شرایط) پیروی کنند تا آن حضرت از پشت پرده غیبت ظاهر گردد.^۳

علی بن محمد سِیْمَری (یا: سَمَری) شش روز قبل از وفاتش، شیعیان خاص را به حضور طلبید، و توقیعی (یعنی دستخطی) را که امام زمان (عج) برای او نوشته بود، برای حاضران خواند، که متن آن چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ أَكْبَرِ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ، بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّامَّةُ، فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ، وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ، وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَإِمْلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا. وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ، فَهُوَ كَذَابٌ مُفْتَرٌ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، ای علی بن محمد سَمَری، خداوند به برادران دینی تو (به خاطر صبر) در سوگ مرگ تو، اجر و پاداش دهد، تو از امروز تا شش روز دیگر، بیشتر زنده نیستی، پس از شش روز از دنیا می‌روی، کارهای خود را جمع و جور کن و آماده سفر آخرت باش، به کسی وصیت نکن که پس از تو نایب و قائم مقام تو شود، غیبت کامل فرا رسید، دیگر ظهوری نیست تا هنگامی که خداوند متعال اجازه ظهور دهد، و چنین امر رخ ندهد مگر پس از مدت‌های طولانی، و قساوت قلب‌های مردم، و پر

۱. در بعضی از عبارات به جای سیمری، سَمَری آمده است.

۲. شرح حال نواب اربعة در بحار، ج ۵۱، از صفحه ۳۴۳ تا ۳۶۲ آمده است.

۳. دلایل مشروعیت ولایت فقیه و وجوب پیروی از ولی فقیه، بسیار است، در این باره به کتاب «ولایت فقیه عمود خیمه انقلاب» از نگارنده مراجعه کنید.

شدن سراسر زمین از ظلم و ستم، به زودی بعضی از شیعیان من در آینده می آیند، و ادعا می کنند که مرا دیده اند، آگاه باشید که کسی که قبل از خروج سفیانی (یکی از طاغوت های جنایتکار) و قبل از شنیدن صیحه آسمانی، چنین ادعایی کند، دروغگو و تهمت زننده است.»^۱

به این ترتیب تا زمان ظهور حضرت مهدی (عج) کسی که ادعای مهدویت و بابیت و مشاهده کند، ادعای او باطل و مردود است. البته این موضوع غیر از قیام قبل از ظهور است.

آیا قیام و تشکیل حکومت، قبل از ظهور حضرت مهدی رواست؟

در اینجا بعضی با استناد به برخی از روایات، قیام قبل از ظهور امام عصر (عج) را روا نمی دانند و القاء شبهه می کنند، آنها می گویند روایات متعددی بر این مطلب دلالت دارد، مانند:

۱- امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان معروفش به نام مفضل فرمود:

«كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عليه السلام فَبَيْعَةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ خَدِيعَةٌ»^۲

هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام انجام شود آن بیعت، کفر، نفاق، و تزویر است.»

۲- امام باقر علیه السلام فرمود:

«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَهِيَ طَاغُوتٌ»^۳

هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن پرچم طاغوت است.»

۳- امام سجاده علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ مَثَلُ قَرْحٍ

۱. طبق تفسیر بعضی، منظور از این سخن ادعای مشاهده ای است که وسیله ای برای گمراه کردن مردم، و استفاده سوء از آن است. مانند افرادی که ادعای بابیت کرده اند. (امین الاسلام فضل بن حسن، اعلام الوری، ص ۴۱۷)

۲. علامه مجلسی، بحار، ج ۵۳، ص ۸.

۳. شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۷، ص ۶۵ و مسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۷.

طَارَ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ، فَأَخَذَهُ الصَّيَّانُ فَعَبَثُوا بِهِ؛^۱

سوگند به خدا قبل از قیام قائم (عج) هیچ یک از ما قیام نکنند، مگر این که مثال او، همچون مثال جوجه‌ای است که قبل از استوار شدن و محکم گشتن پرهایش از لانه‌اش بیرون آید و پرواز کند، کودکان آن را می‌گیرند و با آن بازی می‌نمایند.

۴- امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردانش به نام سدیر فرمود:

«الزِّمُّ بَيْنَكَ وَكُنْ حَلَسًا مِنْ أَخْلَاسِهِ، وَاشْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رِجْلِكَ؛^۲

ملازم خانه ات باش، و همانند فرشی از فرش‌های خانه‌ات در خانه بمان، و مادامی که شب و روز ساکن است (وصیحه مخصوص آسمانی را نشنیده‌ای) ساکن باش، ولی هنگامی که خبر به تو رسد که سفیانی خروج نموده، به سوی ما بیا هر چند با پای پیاده باشد.»

روایات دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است.^۳

پاسخ به این شبهه

این شبهه فریبنده را با توجه به چند مطلب پاسخ می‌دهیم:

الف: این روایات، خبر واحد محسوب می‌شوند. خبر واحد وقتی حجیت دارد که در برابر اصول قطعی اسلام، و دستورهای صریح قرآن قرار نگیرد، ما در اسلام دارای یک سلسله اصول قطعی هستیم که نادیده گرفتن آنها، و رفتار برخلاف آن به طور قاطع جایز نیست، مانند: امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با فساد، جهاد، دفاع از حق، جلوگیری قاطع از ظلم و... و روشن است که انجام کامل این گونه دستورها نیاز به قیام، اقدام، داشتن نیروهای قوی در سایه حکومت الهی دارد. بنابراین آیا روا است که ما آن همه اصول و دستورهای قطعی را به خاطر چند روایت که قطعی الصدور و قطعی الدلالة نیستند رها کنیم؟

۱. علامه مجلسی، بحار، ج ۵۲، ص ۳۰۳؛ محدث کلینی، روضة الکافی، ص ۲۶۴.

۲. همان مدرک.

۳. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۵ تا ۴۱.

قطعاً جواب منفی است.

ب: این روایات با روایات بسیاری که دعوت به آمادگی و قیام می‌کنند، معارض است، مانند روایات دفاع، جهاد، شهادت طلبی، انتظار فرج و روایاتی که در آن امامان معصوم علیهم‌السلام بسیاری، قیام‌های مردان خدا را تأیید کرده‌اند.

به عنوان نمونه، در روایات «انتظار فرج» می‌خوانیم: امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«لَيُعَدُّنَّ لِخُرُوجِ الْمَهْدِيِّ وَكُلِّ سَهْمًا؛^۱

هر یک از شما برای قیام قائم (عج) هر چند با تهیه کردن یک تیر آماده گردد.»

نیز فرمود:

«الْمُنْتَظَرُ لِثَانِي عَشَرَ كَالشَّاهِرِ سَيْفُهُ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ يَذْبُ
عَنْهُ؛^۲

کسی که در انتظار امام دوازدهم حضرت مهدی (عج) است، مانند کسی است که شمشیرش را کشیده و در پیشاپیش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با دشمن می‌جنگد، و از آن حضرت دفاع می‌نماید.»

این گونه تعبیرها که در فرهنگ روایی ما وجود دارد، بیان‌گر آن است که باید برای آماده سازی ظهور قائم (عج) قیام کرد. و تا آخرین توان، اقدام جدی نمود. ج: برخی از سخنان امامان علیهم‌السلام در شرایط ویژه برای اشخاص مخصوص ایراد شده است و به احتمال زیاد سخنان آنها در برخی موارد - به خصوص در مواردی که با اصول قطعی اسلام سازگار نیست - در جو تقیه اظهار شده و آنان برای حفظ تشیع و شیعیان در شرایط خاص، این گونه سخن گفته‌اند.

د: مطابق پاره‌ای از روایات، امامان علیهم‌السلام قیام رادمردانی، مانند قیام زید بن امام سجاده علیه‌السلام، قیام مختار، قیام آل حسن علیهم‌السلام و آنان که برای کسب رضای آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرچم مخالفت با طاغوت‌های زمان خود را برافراشتند، تأیید نموده‌اند. البته در بعضی از موارد - چنان که از روایات مذکور در توضیح القای شبهه ذکر شد، نظر به این که بعضی از قیام‌ها، جز با به هدر دادن نیروها به نتیجه نمی‌رسید، منجر به شکست می‌شد، امام صادق علیه‌السلام به عنوان دلسوزی،

۱. نعمانی، غیبة النعمانی، ص ۱۷۲، بحار، ج ۵۲، ص ۲۶۶.

۲. علامه مجلسی، بحار، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

نه به عنوان ناروا بودن قیام، آن را نهی می‌کرد. برای تأیید این مطلب نظر شما را به یک نمونه جلب می‌کنم:

محمد بن عبد الله محض - نوه امام حسن مجتبی علیه السلام - در عصر امام صادق علیه السلام بر ضد خلیفه وقت اموی قیام کرد. در این هنگام پدرش عبد الله، از امام صادق علیه السلام خواست تا با محمد بیعت و قیام او را بر ضد خلیفه وقت تأیید فرماید. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اگر می‌خواهی به محمد (پسرت) دستور خروج دهی، به خاطر قاطعیت در کار خدا و اجرای امر به معروف و نهی از منکر، سوگند به خدا ما تو را که از بزرگان خاندان ما هستی وانگذاریم، و با پسرت برای قیام بیعت می‌کنیم.»^۱

حال این پرسش پیش می‌آید که چرا امام صادق علیه السلام، خود قیام مسلحانه نکرد. همین سؤال را یکی از شاگردانش به نام سدیر از آن حضرت پرسیده است. در این هنگام آن حضرت با «سدیر» در کنار چند گوسفند توقف کرده بودند. امام به او فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ؛

سوگند به خدا اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله‌ها بودند، خانه نشینی برایم روان بود و قیام می‌کردم.»

سدیر می‌گوید همان دم از مرکب پیاده شدم، کنار آن بزغاله‌ها رفتم و آنها را شمردم، هفده عدد بودند.^۲

امام صادق علیه السلام در برابر طاغوت‌ها آن چنان موضع‌گیری شدید نموده بود که اعلام کرد:

«مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَتَخَفَّ وَتَضَعَّ لَهُ طَمَعًا فِيهِ كَانَ قَرِينُهُ فِي النَّارِ؛^۳

کسی که سلطان ستم‌گری را تمجید کند و در برابر او فروتنی نماید تا در کنار او به نوایی برسد، چنین کسی همنشین آن سلطان در آتش دوزخ خواهد بود.»

۱. شیخ مفید، ارشاد مفید، (ترجمه شده) ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

۵: روایات نکوهش قیام پیش از قیام حضرت مهدی (عج) به رهبرانی مربوط است که به طور مستقل دم از زمامداری و رهبریت می‌زنند مانند متمهدی‌ها و مدعیان مهدویت و مدعیان بابت که برای خود دارای احکام مستقل و... هستند. ولی در مسأله ولایت فقیه، استقلال مطلق نیست، بلکه نیابت عام از حضرت مهدی (عج) در عصر غیبت مطرح است، چنان که دلایل مشروعیت ولایت فقیه که در جای خود ذکر شده، بر این مطلب دلالت دارد. در حقیقت این قیام و پرچم با اجازه امام عصر (عج) بلکه به فرمان و جوبی او به عنوان زمینه سازی ظهور جهانی آن حضرت، تحت رهبری ولایت فقیه است.

از این رو، از روایاتی که بیان گر انقلاب‌های عصر امامان معصوم علیهم‌السلام است، فهمیده می‌شود که اگر آن قیام‌ها بر اساس کسب رضای آل محمد علیهم‌السلام بود مورد تأیید امامان علیهم‌السلام قرار می‌گرفت؛ مثلاً: امام صادق علیه‌السلام در تأیید قیام زید بن امام سجاده علیه‌السلام فرمود:

«مَضَى وَاللَّهِ عَمِّي شَهِيداً كَشُهِدَاءِ أَسْتَشْهِدُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَالِيَا وَالْحُسَيْنِ، مَضَى وَاللَّهِ شَهِيداً؛^۱

سوگند به خدا عمویم (زید) همانند کسانی که در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام نبرد کردند و به شهادت رسیدند، شهید شد، سوگند به خدا او به شهادت رسید.»

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: زید بن امام سجاده علیه‌السلام ادعای چیزی (یعنی امامت و استقلال در رهبری) نکرد، بلکه او به مردم می‌گفت: شما را به مسیر جلب رضایت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوت می‌کنم. سوگند به خدا زید از آن افرادی است که مشمول این آیه قرآن است:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛^۲ آن گونه که شایسته و سزاوار جهاد است، جهاد کنید.»^۳

بنابراین از قیام‌هایی که «مستقل» باشد و جلب رضایت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و

۱. علامه امینی، الغدير، ج ۳، ص ۷۰.

۲. حج (۲۲)، آیه ۷۸.

۳. علامه مامقانی، تنقيح المقال، ج ۱، ص ۴۶۸.

وظیفه‌ای را که آن‌ها تعیین کرده‌اند در برنگیرد؛ قبل از قیام حضرت قائم (عج) نهی شده است.

و: در روایات متعددی، قیام‌های قبل از انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) تأیید و تمجید شده است، به عنوان نمونه، امام کاظم علیه السلام در سخنی فرمود:

«رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍ يَدْعُ النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ، لَا تُزَلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ، وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ، وَلَا يَجِبُّونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ؛^۱

مردی از اهل قم قیام می‌کند، مردم را به سوی حق دعوت می‌نماید، جمعیتی نیرومند که مانند پاره‌ای آهن (سخت و استوار) هستند، به گرد او جمع می‌شوند که طوفان‌های حوادث آن‌ها را نمی‌لرزاند، و از جنگ با دشمن خسته نمی‌شوند، و ترس به آن‌ها راه ندارد، و توکلشان به خداست.»

ز: آخرین سخن آن که: چگونه می‌توان با ذکر چند روایت، آیات بسیاری از قرآن را که پیرامون قیام و انقلاب است نادیده گرفت، که به طور مکرر با تأکید، ما را به نهضت در برابر ستم‌گران دعوت می‌نمایند. خداوند می‌فرماید:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛^۲

چرا در راه خدا (و در راه) مردان و زنان و کودکان (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهر که اهلش ستمگرند بیرون ببر و از طرف خود برای ما سرپرستی قرارده، و از جانب خود یار و یاور برای ما تعیین فرما.»

آیا این گونه آیات را کنار نهیم، تا آن حضرت بیاید به آنها عمل کند؟ قطعاً پاسخ به این سؤال منفی است.

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶، (واژه قم).

۲. نساء (۴)، آیه ۷۵.

خبر از مدعیان دروغین مهدویت و بابت

روایاتی که از پیامبر ﷺ و امام صادق علیه السلام نقل شده، بیانگر آن است که گروهی به دروغ ادعای مهدویت بلکه بالاتر ادعای نبوت می‌کنند، به عنوان نمونه نظر شما را به روایت زیر جلب می‌کنم:

شیخ مفید (وفات یافته سال ۱۳۱۴ ه. ق) به سند خود از عبد الله بن عمر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، وَلَا يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى يَخْرُجَ سِتُّونَ كَذَابًا كُلُّهُمْ يَقُولُ أَنَا نَبِيٌّ؛

روز قیامت بر پا نشود مگر این که حضرت مهدی (عج) از فرزندان من خروج کند، و او خروج نکند مگر این که قبل از خروجش شصت دروغگو خروج و قیام می‌کنند و هر کدام آنها ادعا می‌کنند که من پیامبر هستم.»^۱

انگیزه‌ها و زمینه‌های گرایش به مدعیان مهدویت

تاریخ اسلام نشانگر آن است که افراد بسیاری به خاطر دستیابی به قدرت و یا به خاطر هدف شخصی خاصی از عنوان مقدس «مهدی موعود» سوء استفاده کرده‌اند، این سوء استفاده از همان قرن اول هجرت آغاز شد و در دوره خلافت عباسیان (از سال ۱۳۲ هجری قمری به بعد) به اوج خود رسید. البته این موضوع نه تنها به اصل مطلب و قیام با شکوه حضرت مهدی (عج) آسیبی نمی‌رساند، بلکه بیانگر اصالت و واقعیت آن است، چرا که اوصاف، ویژگی‌ها و نشانه‌های ظهور آن حضرت، و دست آوردهای ممتاز انقلاب جهانی او در همه ابعاد کمالات انسانی آن چنان از نظر آیات و روایات روشن است، که همه افرادی که ادعای مهدویت یا بابت کرده‌اند، به یک صد هزارم، این امتیازات و نشانه‌ها دست نیافته‌اند، بلکه به عکس به فساد و انحراف دامن زده و بر نابسامانی‌ها افزوده‌اند.

از آنجا که مسأله مهدی موعود و قیام و انقلاب جهانی او، و این که او پس از

۱. علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، چاپ ارشاد، ج ۲، ص ۷۳.

ظهور، سراسر جهان را که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌کند، به طور مکرر از زبان پیامبر اسلام ﷺ و حضرت علی علیه السلام و همه امامان علیهم السلام ذکر شده و از امور قطعی انکارناپذیر است. از همان قرن اول، سوء استفاده از این نام و ادعای دروغین مهدویت آغاز شد یعنی عده‌ای خود را همان مهدی موعود دانسته، و یا جمعیتی به مهدی موعود بودن شخصی اعتقاد پیدا کردند، با این که آن شخص چنین ادعایی را نداشت، بلکه آن را انکار می‌کرد.

یکی از انگیزه‌های پدید آمدن این دین سازان این بود که آنها تصور می‌کردند باید به دنبال هر دوره‌ی ظلم و طغیان بی‌حد و مرز، رادمرد نجات بخشی بیاید و مردم را از یوغ ستم‌ها نجات بخشد، مثلاً مردم مسلمان از ظلم بنی امیه، سپس بنی عباس و... به ستوه آمده بودند، و از مهدی موعود که در روایات به عنوان مصلح کل و منجی جهان بشریت یاد شده، تصویری عالی در ذهن داشتند، از این رو زمینه برای پذیرش مهدی موعود، فراهم بود، بر همین اساس رندان سودجو از این زمینه موجود، سوء استفاده کرده و به اغفال مردم پرداختند، و یا احیاناً از روی ناآگاهی به قصد قربت دست به این کار می‌زدند به این امید که خود را از سایه‌ی شوم و هولناک ظلم و ستم طاغوت‌ها، نجات دهند، ولی در تشخیص مهدی موعود حقیقی، خطا می‌کردند.

به هر روی بر اثر انگیزه‌های گوناگون، از اعتقاد و احساسات پاک مردم سوء استفاده کرده، و گروه‌هایی به دنبال مهدی‌های ساختگی پدیدار شدند.

نمونه‌هایی از مدعیان دروغین مهدویت

کیسانیه

کیسانیه نخستین گروهی هستند که در قرن اول هجری، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه یکی از پسران حضرت علی علیه السلام گرویدند، و او را مهدی موعود خواندند، حتی پس از مرگ او قائل شدند که او زنده است و در کوه رَضْوِی بین دو عدد شیر قرار گرفته است. افراد برجسته‌ای مانند مختار، سید جمیری و کثیر (دو شاعر مدّاح خاندان رسالت) را از سران کیسانیه

می‌دانند، و به عقیده ما این افراد توبه کردند، و یا هدفشان قیام بر ضد بنی امیه به رهبری محمد حنیفه بود، تا جان امام سجاده علیه السلام از گزند حوادث محفوظ بماند.

به هر حال کیسانیه از کسانی هستند که باب بدعت مهدویت را با اعتقاد به مهدی موعود بودن محمد حنیفه، گشودند، و برای خود فرقه‌ای ساختند، در روایت آمده در محضر امام صادق علیه السلام سخن از این فرقه به میان آمد، آن حضرت فرمود: «آیا از این‌ها نمی‌پرسید که اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد چه کسی است؟» (یعنی نزد امام سجاده علیه السلام است و همین موضوع یکی از نشانه‌های حقانیت امامت آن حضرت است).

هرگاه محمد حنیفه، بخواهد به چیزی از وصیت (پیامبر) و... آگاه گردد، از امام سجاده علیه السلام می‌پرسد، و توسط او از اسرار پنهان آگاه می‌شود.^۱ پس از درگذشت محمد حنیفه، گروهی از غلات که به مهدی بودن محمد حنیفه اعتقاد داشتند، پسر او ابوهاشم عبد الله را جانشین او دانسته و به عقیده انحرافی خود ادامه دادند.

مهدی سفیانی و گروه‌های دیگر

ماجرای خونبار کربلا، مسلمانان از شیعه و سنی را به «مهدی موعود» که نام او مطابق روایات به طور مکرر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان مصلح و منجی عالم بشریت، نقل شده بود، متوجه ساخته بود، آنها به دنبال چنین شخصی می‌گشتند.

امویان از این موقعیت سوء استفاده کردند و گفتند وقتی که علویان دارای مهدی هستند، و عباسیان نیز مهدی دارند، چرا ما نداشته باشیم، از این رو برای خود مهدی تراشیدند و او را با لقب «سفیانی» خواندند.

گروه دیگر به نام «جارودیه» محمد بن عبد الله بن حسین را مهدی غائب دانسته و در انتظار ظهورش به سر می‌برند.

گروه دیگری به نام «ناووسیه» حضرت امام صادق علیه السلام را هنوز زنده و مهدی می‌دانند. «فرقه زیدیه»، به زید بن امام سجّاد علیه السلام به عنوان مهدی موعود اعتقاد دارند، «واقفیه» گروه دیگری هستند که امام کاظم علیه السلام را زنده و غائب می‌دانند و معتقدند او ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.

به این ترتیب فرقه «باقریه»، امام باقر علیه السلام را مهدی موعود می‌دانند، و «اسماعیلیه»، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام را مهدی موعود دانسته و فرقه محمدیه به حضرت محمد بن علی (فرزند امام هادی) به عنوان مهدی موعود، دل بسته‌اند. «جوازیه» فرقه دیگری هستند که حضرت حجة بن الحسن (عج) را دارای فرزندی دانسته و او را مهدی موعود خوانده‌اند.

ابومسلم خراسانی نیز ادعای مهدویت کرد، و در سال ۱۳۸ هـ. ق کشته شد. در دوران عباسیان، عده‌ای منصور دوانیقی را مهدی موعود دانستند، و معتقد شدند که روح خدا در پیکر او حلول کرده است.

تا آنجا که منصور دوانیقی، پسرش را به نام مهدی نام‌گذاری کرد، تا در آینده از این نام سوء استفاده کرده، و خود را همان مهدی موعود بخواند، و مردم از او به این عنوان اطاعت کنند.

بعضی نخستین خلیفه عباسی، ابوالعباس عبد الله سفاح را مهدی موعود خواندند.

ابن مقفع نقابدار معروف خراسان که در علوم غریبه مانند: شعبده، طلسم و... مهارت داشت، مدعی مهدویت شد، و گروهی به او پیوستند.

حاکم نصر الله که در سال ۳۸۶ هـ. ق خلیفه شد، نخست ادعای مهدویت کرد، سپس ادعای خدایی نمود.

افراد دیگری مانند: عبد الله عجمی در ماه رمضان ۱۰۸۱ هـ. ق در مسجد الحرام، محمد بن احمد سودانی در سال ۱۲۹۹ هـ. ق، سید محمد بن علی بن احمد ادریس در سال ۱۳۲۳ هـ. ق و ابن سعید یمانی ملقب به فقیه در سال ۱۲۵۶ ادعای مهدویت کردند.

این مسأله همچنان در طول تاریخ ادامه یافت مثلاً در سال ۱۲۱۳ میلادی

شخصی به نام «مهدی مصر» خود را همان مهدی موعود خواند و گروهی به او پیوستند.

و در قرن ۱۹ میلادی در سال ۱۸۴۸ میلادی مهدی سودانی متولد شد، پس از آن که بزرگ شد، ادعای مهدویت کرد، و گروهی او را مهدی موعود خواندند، سرانجام در سال ۱۸۸۵ کشته شد.

یکی از این مدعیان مهدویت، درویش رضا بود که در سال سوم سلطنت شاه صفی (ششمین شاه صفویه، وفات یافته سال ۱۰۵۲ ه. ق) به نام مهدی در قزوین خروج کرد.

تا این که حدود صد و اندی سال قبل «غلام احمد قادیانی» در شبه قاره هند خود را مهدی موعود نامید و پیروانی پیدا کرد، که هم اکنون فرقه «قادیانی گری» در هندوستان معروف هستند، و در سال ۱۲۶۰ (به ادعای بابیان) سید علی محمد باب در کنار کعبه ادعا کرد که من همان قائم منتظر هستم.

وقتی که به بررسی علل و ریشه‌ها می‌پردازیم می‌بینیم در همه این موارد، طاغوت‌ها و جاه طلبان و استعمارگران، برای وصول به منافع نامشروع خود، از ساده لوحی مردم سوء استفاده کرده و با فرقه سازی، مردم را نسبت به همدیگر درگیر و مشغول نموده‌اند.

در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، استعمار پیر انگلستان، و روسیه تزار، دست به دست هم دادند، و به مهدی سازی پرداختند، در ایران سید علی محمد باب و حسینعلی بهاء و... را برای این کار برگزیدند (چنان که شرح آن در فصل سوم خاطر نشان می‌شود).

در این دو قرن دست‌های استعمار به کار افتاده، و به این مسأله استعماری رونق بیشتری داد، به عنوان مثال حدود صد و اندی سال قبل، مردم هندوستان به رهبری نهرو، با استعمار انگلستان مبارزه کرده و استقلال خود را به دست آوردند. در همین بحران، استعمار انگلیس شخصی به نام «غلام احمد قادیانی»، را راست کرد، او خود را مهدی موعود خواند، و اعلام کرد: «همه احکام اسلام ثابت و به قوت خود باقی است، جز جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، که من آنها را

نسخ کردم، و به جای آن اطاعت از والی و حاکم را (که در آن روز، آن حاکم، دست‌نشانده استعمار انگلیس بود) بر همه واجب می‌کنم.^۱

جمعیت قادیانی، زشت‌ترین جمعیتی هستند که هنگام اشغال هند توسط انگلیس، با دست مرموز انگلیسی‌ها پدیدار شد، این جمعیت پیوسته برای ایجاد فساد و مبارزه با اسلام، به خصوص در آفریقا تلاش می‌نماید.^۲

نظیر این مطلب در مورد سید علی محمد باب، و حسینعلی بهاء در ایران به وجود آمد، که جدایی دین از سیاست، و عدم دخالت و نظارت در امور، از دستورهای اولیه آنهاست، چنان که در فصل پنجم ذکر می‌شود.

به این ترتیب نتیجه می‌گیریم که جاه‌طلبی و استعمار، و تحمیق مردم، و سوء استفاده برای رسیدن به منافع نامشروع، گروه‌هایی از مردم را زیر ماسک مهدویت و بابیت، به وادی دین‌سازی و فرقه‌پردازی افکنده، و با گل‌آلود کردن آب، ماهی گرفتند، در صورتی که ویژگی‌های حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) در ابعاد گوناگون از: توحید، عدالت، امنیت فراگیر، صلح جهانی، اقتصاد خوب، اوج رشد علوم، تکامل همه جانبه امور معنوی و اخلاقی، و پذیرش عمومی با تشکیل حکومت واحد جهانی و... هزارها فرسخ با عملکرد این مدعیان دروغین مهدویت فاصله دارد.

مدعیان بابیت در طول تاریخ غیبت امام عصر (عج)

علامه مجلسی رحمته‌الله در بحار الانوار به نقل از کتاب «الغیبه» شیخ طوسی، هفت نفر را نام می‌برد که آنها در عصر نیابت خاص نایبان چهارگانه خاص امام عصر (عج) (که از سال ۲۶۰ تا نیمه شعبان سال ۳۲۹ هـ. ق نیابت کردند) به دروغ ادعای سفارت و نیابت و بابیت (دربانی) حضرت مهدی (عج) را نمودند، سپس با توقیع امام عصر (عج) توسط نایبان خاص آن حضرت، لعن شده، و از آنها

۱. اقتباس از کتاب خورشید پنهان، از انتشارات مسجد صدریه تهران، ص ۱۸۷-۱۹۳، ۲۴۴، ۲۴۶.

۲. المخططات الاستعمارية، محمد محمود صواف.

اعلام بیزاری شده و شیعیان آن‌ها را لعنت کرده و از آن‌ها اظهار بیزاری نمودند، آنها عبارتند از:

۱- ابا محمد، حسن شریعی

این شخص از اصحاب امام هادی علیه السلام و سپس از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، او نخستین کسی بود که در عصر غیبت صغری، به دروغ ادعای بابت و واسطه‌گری بین شیعیان و امام عصر (عج) کرد، و ادعاهای دروغین دیگر نمود، و نسبت‌های ناروا به امامان علیهم السلام داد، سرانجام از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) توقیعی در مورد بیزاری از او و لعنت به او صادر شد، و به این ترتیب، مورد لعن و طرد شیعیان قرار گرفت.

۲- محمد بن نصیر نمیری

این شخص از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ادعای نیابت خاص و بابت (دربانی) امام مهدی (عج) نمود، بلکه کارش به الحاد و کفر کشیده شد، و ادعای رسالت و نبوت و ربوبیت کرد.

از ناحیه مقدسه امام عصر (عج) توقیعی در مورد بیزاری از او و لعن او صادر شد، رسوا گردید، و شیعیان از او بیزاری جستند.

۳- احمد بن هلال کرخی

او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، در عصر غیبت صغری، نیابت خاص محمد بن عثمان دومین نایب خاص امام عصر (عج) را منکر شد، و کارش به انکار و الحاد و کفر کشید، سرانجام از ناحیه مقدسه امام مهدی (عج) توسط ابوالقاسم حسین بن روح (نایب خاص سوم امام زمان) در مورد بیزاری از او و لعنت او توقیعی صادر شد، و شیعیان از او بیزاری جستند و او را لعن و طرد کردند.

۴- ابوطاهر محمد بن علی بن بلال

این شخص در عصر محمد بن عثمان (نایب خاص دوّم امام عصر - عج) می‌زیست، سهم مبارک امام علیه السلام در نزدش بود، آن را به محمد بن عثمان رضی الله عنه تحویل نداد، و به دروغ ادّعی وکالت و نیابت از امام عصر (عج) کرد، شیعیان او را لعن کردند، و توقیعی از ناحیه مقدّسه در مورد لعن و بیزاری از او صادر شد.

۵- حسین بن منصور حلّاج

یکی دیگر از کسانی که ادّعی بابیت و وکالت و نیابت خاص از طرف حضرت مهدی (عج) نمود، حسین بن منصور حلّاج است. او در آغاز ادّعا کرد که من وکیل امام زمان (عج) هستم، گروهی از ناآگاهان را به گرد خود جمع کرد، یکی از شیعیان به نام ابوسهل، در ظاهر از مریدان او شد، و پس از شنیدن ادّعاهای او، به افشاگری پرداخت، و ادّعاهای پوچ او را به شیعیان ابلاغ کرد.

حسین بن منصور حلّاج به قم سفر کرد، و از عالم بزرگ علی بن بابویه قمی (وفات یافته سال ۳۲۹ هـ. ق) که از شخصیت‌ها و فقها و محدّثین بزرگ قم بود، تقاضای ملاقات و استمداد کرد، و در ضمن نامه‌ای برای او چنین نوشت: «من رسول و وکیل امام زمان (عج) هستم.»

علی بن بابویه رضی الله عنه نامه او را پاره پاره کرد، و سپس دستور داد او را با کمال ذلّت و خفت از قم بیرون کردند.

او ادّعی خدایی می‌کرد و می‌گفت خدا در وجود من حلول کرده است، سرانجام به دستور مقتدر عباسی (هیجدهمین خلیفه عباسی) به فتوای علما و فقهای عصر، او را در بغداد به دار آویزان کرده و اعدام کردند، و اعدام او در سال ۳۰۹ هـ. ق واقع شد.^۱

۶- ابوجعفر، ابن ابی العزّاقر

او که نام اصلیش «محمد بن علی شلمغانی» است، به خاطر معرفی

۱. علامه مجلسی، بحار، ج ۵۱، ص ۳۶۷ تا ۳۷۱، محدّث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

ابوالقاسم حسین بن روح (سومین نایب خاص امام عصر - عج) دارای موقعیت و شخصیت ارجمند، در میان شیعیان به خصوص در میان دودمان خود، بنی بسطام بود و از فقهای شیعه در عصر غیبت صغری به شمار می آمد. ولی جاه طلبی باعث گردید که کارش به انحراف کشیده شد، کفر و الحاد و انحراف عقیدتی او به جایی رسید که ادعا کرد؛ روح رسول خدا ﷺ در کالبد محمد بن عثمان (نخستین نایب خاص امام زمان - عج) انتقال یافته، و روح امیر مؤمنان علی علیه السلام به بدن حسین بن روح نوبختی (نایب خاص سوم امام زمان - عج) حلول نموده است، و روح حضرت زهرا علیها السلام در کالبد ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، دمیده شده است.

او به این ترتیب ادعای بابیت و تقرب به پیشگاه امام زمان (عج) می کرد، و گروهی را با ادعاهای باطل خود اغفال نموده بود، سرانجام توقیعی از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) توسط حسین بن روح رضی الله عنه در مورد لعن او و بیزاری از او صادر شد، حسین بن روح، آن توقیع را به شیعیان ابلاغ نمود، آنها و طایفه بنی بسطام از او بیزاری جسته و او را طرد و لعن کردند.

۷- ابوبکر بغدادی

این شخص به نام محمد بن احمد بن عثمان، معروف به «ابوبکر بغدادی» برادر زاده محمد بن عثمان (دومین نایب خاص امام زمان - عج) بود، به دروغ ادعای بابیت و وکالت از امام عصر (عج) نمود، شیعیان به ادعای دروغین او پی بردند، و او را لعن و طرد نموده و از او بیزاری جستند.

روزی جمعی از شیعیان در محضر محمد بن عثمان رضی الله عنه (دومین نایب خاص امام زمان - عج) بودند ناگاه محمد بن عثمان دید ابوبکر بغدادی از دور به سوی آنها می آید، به حاضران فرمود: «توجه کنید، این کسی که به اینجا می آید، از اصحاب شما و شیعیان نیست.»

نقل شده: ابوبکر بغدادی به بصره رفت و در آنجا به یزیدی (که از سرشناس های منحرف بصره بود) پیوست، و در خدمت او ثروت بسیار اندوخت، سرانجام بر اثر سعایت و گزارش خلاف کاری او به یزیدی، یزیدی، ضربه محکمی

بر فرق سر او زد، که بر اثر آن، چشمهایش آسیب سخت دید، و پس از مدتی در حالی که نابینا شده بود درگذشت.^۱

این افراد، نمونه‌هایی از مدعیان دروغین بابیت و در بانی خاص بین مردم و امام زمان (عج) بودند، که در عصر غیبت صغری بروز کردند و هر کدام به نحوی با نکبت و خواری، رخت از جهان بر بستند.

ظهور شیخ احمد احسائی، و تولد بابیت و بهائیت از صوفیه

پس از این‌ها، سال‌ها گذشت و دیگر از این گونه مدعیان دروغین بابیت، بروز نکرد، تا این که «مذهب انحرافی شیخیه» (در قرن ۱۳ ه. ق) به وجود آمد، مؤسس شیخیه شخصی به نام «شیخ احمد احسائی» بود، او معتقد بود که در هر دوره باید یک نفر به عنوان باب خاص (دربان و واسطه مخصوص) امام زمان (عج) برای وساطت بین امام و مردم وجود داشته باشد، و ادعا می‌کرد که من باب خاص امام زمان (عج) هستم.

او پس از خود یکی از شاگردانش به نام «سید کاظم رشتی» را جانشین خود ساخت، و پیروانش را به اطاعت از سید کاظم رشتی فرا خواند. پیروان شیخیه کم‌کم زیاد شدند، پس از مرگ او به اطراف سید کاظم رشتی آمدند، و به این ترتیب مذهب دروغین شیخیه رواج یافت، پس از مرگ سید کاظم رشتی که یکی از مدعیان بابیت بود، سید علی محمد باب^۲ و سپس حاج کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر و میرزا باقر، و یحیی صبح ازل، و پس از او حسینعلی بهاء و... دنباله مرام بابیت را ادامه دادند.^۳ بنابراین بابی‌گری و بهایی‌گری، مولود شیخیه بود، و شیخیه نیز مولود فرقه‌های صوفیه بوده است، چنانکه در جای خود بیان شده است. به دنبال آن، بهایی‌گری نیز مولود صوفیه بود، زیرا

۱. اقتباس از بحار، ج ۵۱، ص ۳۷۱ تا ۳۷۹.

۲. عجیب این که سید علی محمد باب، در ۲۵ سالگی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری، ادعای بابیت کرد.

۳. ادعاهای باب و بهاء، در فصل چهارم به طور مشروح آمده است، علی محمد باب، شیخ احمد احسائی را بشارت دهنده ظهور خود می‌داند.

حسینعلی مؤسس بهائیت قبلاً در سلک صوفیه و دراویش بود، چنانکه جبه و کلاه ترمه‌ای سوزن زده، و موی بلند سر و صورت، و داشتن تبرزین او که در خانواده‌اش نگهداری می‌شود، بیانگر صوفی‌گری او است.^۱

شرک در عقیده شیخ احمد احسایی از نظر سیدعلی آقا قاضی از اسوه عارفان، آیت‌الحق سیدعلی آقا قاضی (وفات یافته سال ۱۳۶۶ هـ.ق) استاد علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (که می‌گفت هر چه دارم از سیدعلی آقا قاضی دارم) سؤال شد نظر شما درباره شیخیه چیست؟ قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احسایی را بیاور و نزد من بخوان.» او آن کتاب را آورد و خواند، آقای قاضی فرمود:

«این شیخ می‌خواهد در این کتاب ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست، همه کارها که ایجاد می‌شود مربوط به اسماء و صفات خدا است، اتحادی بین اسماء و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین شیخ احمد احسایی ذات خدا را مفهومی پوچ و بی‌اثر، صرف نظر از اسماء و صفات می‌خواند، و این عین شرک است.»^۲

چگونگی تأسیس مذهب شیخیه به طور خلاصه

در سال ۱۱۷۵ هـ.ق و به قولی در سال ۱۱۶۶ هـ.ق در آبادی «احساء» واقع در کشور عربستان سعودی کنونی، در قسمت خلیج فارس، پسری به دنیا آمد، او را احمد نامیدند، او بزرگ شد و پس از تحصیلات اولیه، با فرقه‌های صوفیه که دارای سابقه طولانی از عصر امام صادق علیه السلام تا کنون دارند روابط پیدا کرد، و کم‌کم روحیه صوفی‌گری در او پدیدار شد، او در ۶۷ سالگی در مدینه در سال ۱۲۴۲ هـ.ق از دنیا رفت و در قبرستان بقیع دفن گردید. یکی از عقاید او این بود

۱. اقتباس از جمال ابهی، ص ۱۱۰.

۲. اقتباس از روح مجرد، تألیف علامه سید محمد حسین حسینی، ص ۴۲۶ و ۴۴۷.

که معاد جسمانی را قبول نداشت، مورد اعتراض مراجع و علمای بزرگ عصر، مانند: ملا محمد تقی قزوینی (شهید ثالث) آقا سید مهدی، حاج ملا محمد جعفر استرآبادای، سعید العلماء مازندرانی، شیخ مرتضی انصاری، شیخ محمد حسن صاحب جواهر و... قرار گرفت، همه این علما بطلان مذهب او را اعلام کردند.^۱

او بر اساس پیشینه فکری صوفی منشی، در عین آن که شیعه بود، اعتقاد به چهار اصل داشت که عبارتند از: ۱ - خدا ۲ - پیامبر ۳ - امام ۴ - باب امام (یعنی واسطه مخصوص بین امام و مردم) و مدعی بود که من نایب و باب خاص امام زمان (عج) هستم.

او در آخر عمر وقتی که تصمیم به مسافرت به مکه گرفت، یکی از شاگردانش به نام «سید کاظم رشتی» را جانشین خود کرد، و از مریدانش خواست که در غیاب خود و پس از مرگش از سید کاظم رشتی پیروی کنند.

پیروان شیخ احمد احسایی که زیاد شده بودند به عنوان پیرو مذهب شیخیه معروف گشتند، پس از مرگ شیخ احمد احسایی، سید کاظم رشتی زمام امور شیخیه را به دست گرفت، او هم عقیده استادش شیخ احمد احسایی بود، از صف مسلمین دسته جدا کرده و دارای مریدان مخصوص بود. سرانجام سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هـ ق پس از گذشتن ۱۷ سال از مرگ استادش شیخ احمد احسایی، از دنیا رفت.

او برای پیروان و شاگردان خود، جانشینی تعیین نکرد، آنها پس از مرگ او حیران و سرگردان بودند، سرانجام چهار نفر ادعای جانشینی سید کاظم رشتی را نمودند که عبارتند از:

۱ - حاج کریم خان کرمانی

۲ - میرزا شفیع تبریزی

۳ - میرزا طاهر حکاگ اصفهانی

۱. مطالع الانوار عربی، چاپ مصر، ص ۳، مرتضی مدرسی، کتاب شیخ احمد احسائی و...

۴- میرزا علی محمد شیرازی معروف به «سید باب» مؤسس فرقه بابی‌گری.

اکثر پیروان سید کاظم رشتی به حاج کریم‌خانی معروف هستند، مرکز این گروه، کرمان است، و رهبرشان اکنون یکی از نوادگان حاج محمد کریم خان می‌باشد.

سید علی محمد باب یکی از کسانی بود که ادعا کرد که من چهارمین نفر هستم که باید جانشین سید کاظم رشتی گردم، به این ترتیب سر و کله سید علی محمد باب در اینجا پیدا شد و کم‌کم - چنانکه شرح داده خواهد شد - به قدرت رسید و فرقه ضالّه بابی‌گری را تأسیس نمود.^۱

تا اینجا نتیجه گرفتیم که صوفیه از قدیم و ندیم از مسلمین دسته جدا کرده و به صورت فرقه‌های گوناگون در طول تاریخ از عصر امام صادق علیه السلام تا کنون بروز کردند، و در میان آنها «شیخیه» به سرپرستی شیخ احمد احسائی پدیدار گشت، سپس بابی‌گری، و بهایی‌گری، از شیخیه متولد گردید.

با توجه به این که هر کدام از این مدعیان با ادعاهای دروغین مهدویت و بابت در رابطه با امام زمان (عج) به وجود آمدند.

جالب توجه این که: در سال‌هایی مانند عصر فتحعلی شاه که بین ایران و روسیه تزار جنگ‌های سختی بروز کرد، مردم از جنگ فرسایشی خسته و افسرده شده بودند، و به دنبال پناهگاه معنوی می‌گشتند، حالتی پیش آمده بود که همه در این ایام در انتظار فرج امام زمان (عج) به سر می‌بردند، تا ملت اسلام را از یوغ ظلم روسیه تزاری نجات دهد، شیخ احمد احسائی از این فرصت سوء استفاده کرده و همواره از امام زمان (عج) و ظهور او صحبت می‌کرد، و اظهار نزدیکی و تقرب به حضرت مهدی (عج) می‌نمود، و همین موجب شد که عده‌ای به او گرویدند، و به جای پناه‌گاه صحیح، به پناه‌گاه کاذب روی آوردند.

۱. چنان که در شرح حال سید علی محمد ذکر می‌شود، طبق مدارک، وی در کودکی به مکتب شیخ محمد عابد می‌رفت، و شیخ محمد عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود.

و او نیز افکار باطل خود را به عنوان شیعه خالص ترویج کرد، و در نتیجه باعث بروز مذهب انحرافی شیخته‌گردید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

درباره مذمت صوفیه از زبان پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام، روایات متعددی نقل شده^۱ ما در اینجا نظر شما را به یک روایت جلب می‌کنیم: به سند صحیح حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَانَ مَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛

کسی که در نزدش سخن از صوفی‌ها به میان آید، ولی او آنها را انکار نکند، از ما نیست، و کسی که صوفیان را انکار کند، مانند آن است که در رکاب رسول خدا ﷺ با کافران می‌جنگد»^۲

پایان فصل اول

۱. این روایات در کتاب الاثنی عشریه شیخ حرّ عاملی، جمع‌آوری شده است.

۲. شیخ حرّ عاملی، الاثنی عشریه، ص ۳۲، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.

بنیان گذاران بابی گری و بهایی گری و دستیاران آنها

میرزا علی محمد باب (بنیان گذار فرقه بابی)

سید علی محمد باب، بنیان گذار فرقه ضالّه بابی در روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم (یا بیستم) اکتبر ۱۸۱۹ میلادی (در عصر سلطنت فتحعلی شاه) در شیراز متولد شد.

پدرش سید محمد رضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی، او را سید محمد رضا بزازی می گفتند در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت، از آن پس سید علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بگم و دایی خود به نام سید علی در آمد.

سید علی محمد در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) فعلی شیراز واقع بود، فرستاده شده، او سالیانی در نزد شیخ محمد عابد درس خواند و قدر مسلم، نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت.

گرچه پیروان باب اصرار دارند که سید علی محمد را درس نخوانده تا به اصطلاح او را «امّی» قلمداد کنند و با این ادعا بتوانند معجزه بودن سخنان و کلماتی را که از زبان او جاری شده ثابت نمایند، و همه را آیات و وحی خدا بدانند،

ولی مدارکی که از کتب خود آنها در دست است نشان می‌دهد که سید علی محمد مدتی به مکتب برای تحصیل و درس خواندن رفته است.

مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد باب

ما در اینجا به چند نمونه از مدارک مکتب رفتن میرزا علی محمد می‌پردازیم:

۱- نبیل زرنندی که از معارف بهائیان است در صفحه ۶۴ تاریخ خود و نیز در صفحه ۵۹ مطالع الانوار می‌نویسد:

«خال (دائی) حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد برد، هر چند حضرت باب، به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند، به مکتب شیخ عابد تشریف بردند، شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت»^۱.

۲- احمد یزدانی مؤلف «نظر اجمالی در دیانت بهایی» که از طرفداران سرسخت این فرقه است، در صفحه ۹ چاپ پلی‌کپی آن کتاب پس از مقدمه‌ای درباره تحصیلات سید علی محمد می‌نویسد:

«آقا سید علی محمد در شب اول محرم ۱۲۳۵ قمری مطابق با ۱۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز متولد و پس از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات در یکی از مکاتب شیراز، و اشتغال به تجارت در عنفوان شباب، در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری مطابق با ۲۳ مه ۱۸۴۴ میلادی در شیراز برای جناب ملاحسین بشرویه‌ای اظهار امر و بیان بعثت خود را فرموده»^۲.
و در کتاب گنجینه حدود و احکام نوشته اشراق خاوری که او نیز از نویسندگان

۱. مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ترجمه و تلخیص عبد الحمید اشراق خاوری، چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۶۳ و ۶۴.

۲. نظر اجمالی در دیانت بهایی، تألیف احمد یزدانی که در سال ۱۰۶ بدیع، مطابق با سال ۱۳۲۸ شمسی در تهران با تصویب لجنه ملی نشریات امری به طبع رسیده است (موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم).

معروف آنها است در صفحه ۳۰۸ (چاپ ۳۸۴ صفحه‌ای) و کتاب حدیقه الیمانیه تألیف میرزا نبیل زاده قزوینی صفحه ۲۰۲ و کتاب کشف الغطاء تألیف ابوالفضل گلپایگانی در صفحات ۵۶ و ۸۲ و ۸۳ و در کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی صفحه ۲۶۳ و... نیز دربارهٔ درس خواندن سید علی محمد در کودکی در مکتب شیخ محمد عابد، مطالبی نوشته شده است.

جالب این که خود میرزا علی محمد باب در صفحه ۲۵ بیان عربی^۱ در سطر ۱۳ به یاد دوران تحصیلش می‌گوید:

«یا محمد معلّمی فلا تضربنی قبل ان یقضی عَلَیَّ خمسة سنة... و اذا اردت ضرباً فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب عَلَیَّ اللّحم إلاّ وان تحل بینهما سترأ فان اذیت تحرم عليك زوجك تسعة عشر يوماً؛

ای محمد آموزگارم، مرا قبل از آنکه پنج سال بر من (در مکتب تو) بگذرد نزن، و اگر خواستی بزنی، از پنج (ضربه) تجاوز نکن، و بر گوشت مزین مگر این که بین گوشت و وسیلهٔ زدن، پارچه‌ای قرار دهی، اگر چنین کردی نوزده روز همسر تو بر تو حرام است!!»

نتیجه این که: درس خواندن و مکتب رفتن میرزا علی محمد باب مسلم است، بلکه از قراین و لابلای مدارک می‌توان استفاده کرد که سید علی محمد حدود یازده سال نزد شیخ محمد عابد، درس خوانده است، زیرا او در ابتدای هفت سالگی به مکتب رفت و در پایان هفده سالگی ترک تحصیل نمود، و به کسب و کار مشغول شد.^۲

و نیز طبق مدارک و قراین موجود چنان که خاطر نشان خواهد شد، میرزا علی محمد پس از سپری شدن این دوران در درس سید کاظم رشتی (شاگرد شیخ احمد احسائی) شرکت نموده است.

نبیل زرنندی در تاریخ خود در صفحه ۳۰ سطر ۱۴ پس از مقدمه‌ای درباره تماس‌های میرزا علی محمد باب با سید کاظم رشتی از قول شیخ حسن زنوزی

۱. موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم.

۲. در این باره به صفحات ۳ و ۴ و ۵ کتاب جمال ابهی، تألیف سید عبد الکریم اردبیلی، مراجعه شود.

می‌نویسد: «پس از سه روز، همان جوان (سید علی محمد) وارد محضر درس سید کاظم شد و نزدیک درب جلوس نمود، با نهایت ادب و وقار درس سید را گوش می‌داد».^۱

با توجه به مطالب فوق، این ایراد متوجه پیروان باب می‌شود: که جزء معتقدات همه ارباب ادیان مختلف است که علوم انبیاء باید لدنی باشد نه اکتسابی، و در خود کتب بهائیان نیز این مطلب مذکور است، چنان که عباس افندی در جلد اول خطابات عبدالبهاء صفحه ۷ سطر ۱۵ و در صفحه ۲۰۲، به این مطلب تصریح نموده است.

و همچنین «کمال الدین بخت آور» یکی از مبلغین بهایی در این باره در کتابی که به نام «بحث در ماهیت دین و قانون» نوشته^۲ در صفحه ۵۴ سطر ۷ و ۱۷ پس از تأیید این که علم پیغمبر باید لدنی باشد می‌نویسد:

«از این لحاظ می‌توان گفت: پیغمبران آسمانی مرتبان حقیقی عالم بشریت اند. زیرا که اولاً مرتبی کامل کسی است که قائم به ذات بوده و محتاج به کسب کمالات از دیگری نباشد...»

اگر میرزا علی محمد باب که ادعاهای مختلف از جمله ادعای پیامبری کرده (چنانکه ذکر خواهیم کرد) پس چرا مدت‌ها تحصیل کرده و درس خوانده است، با این که علوم پیامبران تحصیلی و اکتسابی نیست.

مسلك اولین معلم سید علی محمد باب

چنان که معروف است اگر معمار خشت اول ساختمانی را کج بگذارد، تا ستاره ثریا دیوار آن کج می‌شود، نکته شایان توجه این که طبق مدارک موجود، شیخ محمد عابد نخستین معلم سید علی محمد باب از نظر روحیه، شیخی مسلک بوده است چنان که فاضل مازندارانی (یکی از مبلغین بایی) در بخش سوم کتاب «ظهور الحق» صفحه ۲۶۳، و نبیل زرنندی در کتاب «مطالع الانوار» ص

۱. این مطلب در مطالع الانوار (عربی) نبیل زرنندی، صفحه ۲۲، سطر ۷ (مطبعة المستقبل بمصر و الاسكندرية) نیز آمده است.

۲. طبع تهران در سنه ۱۳۳۲ شمسی.

۱۶۴ تصریح کرده‌اند که شیخ محمد عابد اولین معلّم میرزا علی محمد، از علمای مذهب انحرافی شیخیه بوده است، و این خود نشان می‌دهد که میرزا علی محمد در همان اوان، با مذاق شیخی‌گری پرورش یافته، از این رو، وقتی بزرگ شد دنبال همین مکتب را گرفت و تماس ریشه دار با مسلک شیخی‌گری داشت چنان که خاطر نشان می‌شود.

میرزا علی محمد در بوشهر

سید علی محمد پس از خروج از مکتب خانه، و پیدایش روحیه شیخی‌گری در او، و تماس با علمای شیخیه، در خارج از مکتب خانه، علاقه و میل شدیدی به مطالب عرفانی و ریاضت پیدا کرد، در این زمان (در سن ۱۹ سالگی) همراه دایی خود سید علی، برای تجارت به بوشهر مسافرت نمود، مدت اقامت او در بوشهر درست روشن نیست، او در بوشهر به ریاضت و به اصطلاح تسخیر شمس می‌پرداخت و با سر برهنه به پشت بام رفته و برابر تابش سوزان و داغ آفتاب در بوشهر به خواندن اوراد و اذکار مشغول می‌شد.

زعیم الدوله در کتاب مفتاح باب الابواب، ص ۱۱۲ (عربی) در این باره مطالبی نوشته که خلاصه ترجمه‌اش این است:

«او را به بوشهر فرستادند تا بیست سالگی نزد دایی خود بود و در این ایام به کارهای روحی می‌پرداخت و به تسخیر ستارگان و کواکب اشتغال داشت، به بام کاروان سرای حاج عبد الله که حجره دائیش در آنجا بود می‌رفت و سر برهنه تا عصر می‌ایستاد و اورادی می‌خواند و در نتیجه ناله‌های شدیدی بر او غلبه کرد و قوای جسمی او را تضعیف نمود و نصایح دایی او هیچ تأثیری در وی نکرد.»

نبیل زرنندی در تاریخ خود، صفحه ۶۶ می‌نویسد:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر که بودند وقتی که هوا در نهایت درجه حرارت بود، چند ساعت به بالای بام تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند،

۱. او در ضمن بیان مکتب رفتن سید علی محمد چنان که قبلاً ذکر شد می‌نویسد: شیخ محمد عابد شخص پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت. (مطالع الانوار، تلیخص عبد الحمید اشراق خاوری، چاپ چهارم، سال ۱۲۹ بدیع ص ۶۴).

آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می‌تابید ولکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه بود...»^۱

و همچنین میرزا آقاخان کرمانی داماد صبح ازل در کتاب خود هشت بهشت^۲ در صفحه ۲۷ می‌نویسد: «در آن ایام داغ تموز (تابستان) که در بوشهر آب در کوزه می‌جوشید، با کمال نزاکت تمام آن ایام را از بامداد تا شام، آن بزرگوار (میرزا علی محمد) در بلندی بام ایستاده و در برابر آفتاب به زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات و اوراد و اذکار مشغول بودند».^۳

مسافرت به کربلا

میرزا علی محمد که در غیاب، شیفته سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و در آنجا مدتی در محضر درس سید کاظم رشتی شرکت کرد، و در این مدت با شاگردان سید کاظم نیز آشنا گردید.

مرحوم عبدالحسین آیتی (آواره)^۴ در کتاب «کواکب الدرّیه» چاپ مصر، جلد اول، صفحه ۶۹ و ۷۲ مطالبی می‌نویسد که مضمونش این است:

«سید علی محمد در کربلا به درس سید کاظم رشتی می‌رفته، شاگردان سید کاظم از جمله ملا حسین بشرویه‌ای^۵ (که بعدها به او ایمان آورد) با او آشنایی داشته است.

پس از مدتی^۶ به ایران مراجعت کرد، و در شیراز (زادگاهش) ساکن گردید.»

۱. تلخیص تاریخ نبیل از اشراق خاوری، ص ۶۶.

۲. درباره مؤلف کتاب هشت بهشت اختلاف نظر است، بعضی آن را به «ادوارد براون» انگلیسی نسبت می‌دهند، ولی صحیح آن است که این کتاب تألیف شیخ احمد و میرزا آقاخان کرمانی است و شاید میرزا آقاخان در این زمینه سهم بیشتری داشته است (هشت بهشت، ص الف).

۳. به راستی کسی که چنین روشی را انتخاب کند، و در برابر تابش آفتاب سوزان بوشهر، صبح را شب نماید، از او چه انتظار می‌رود؟ خود قضاوت کنید، آیا عقل و مغز صحیحی در او باقی می‌ماند؟! ولی همین روش صوفیانه و مقدس مآبانه می‌توانست مردم ساده لوح و زود باور را فریب دهد.

۴. مرحوم عبدالحسین آیتی، معروف به «آواره» بیست سال از مهمترین مبلغان فرقه ضالّه بهائیت بود، و برای آنها کتاب «کواکب الدرّیه» را نوشت که هنوز هم البته با دستکاری عباس افندی از کتب مهم آنها است، سپس از آنها برید و توبه کرد، و کتاب کشف الحیل را در زد آنها تحریر کرد.

۵. بشرویه قصبه‌ای از توابع خراسان است.

۶. که بعضی آن را تا دو سال نوشته‌اند.

نخستین ادّعای میرزا علی محمد (در شیراز)

وقتی که میرزا علی محمد از کربلا به شیراز مراجعت کرد، به وسیله مکاتبه و نامه با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت، از این رو در شیراز به وسیله علی بسطامی سفارش نمود که نامه‌های من در کربلا نزد هر کس هست به شیراز بفرستید.^۱

سال ۱۲۵۹ هجری قمری بود که سید کاظم رشتی سر سلسله شیخیه پس از شیخ احمد احسائی، از دنیا رفت، ولی برای خود جانشین معین نکرد. آن‌ها مذهب را دارای چهار رکن می‌دانستند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع، منظورشان از «رکن رابع» شیعه خالص و خاص بود و معتقد بودند که رکن رابع رابط میان امام و مردم است.

شاگردان و طرفداران سید کاظم رشتی برای یافتن «رکن رابع» که جانشین سید کاظم شود در صدد برآمدند، پس از چندی عده‌ای حاج کریم خان کرمانی را انتخاب کردند که بعدها از رقبا و دشمنان سرسخت سید علی محمد باب به شمار آمد، بعضی دیگران را انتخاب کردند و گروهی متحیر بودند، تا این که میرزا علی محمد شب جمعه ۵ جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در سن ۲۵ سالگی در زمان سلطنت محمد شاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) ادعای بابیت کرد، و گفت من باب و نایب خاص امام زمان علیه السلام و از ناحیه آن حضرت مأمور هستم، و در این موقع غیر از ادعای بابیت^۲ هیچ ادعای دیگری نکرد.

چنان که در کتاب احسن القصص خود که در همین وقت تألیف نموده بود، در سوره ملک که اولین سوره آن کتاب است می‌گوید:

«الله قد قدران یخرج ذلك الكتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب، علی عبده لتکون حجة الله من الذکر علی العالمین بلیغاً؛

خداوند تقدیر کرد که این کتاب در تفسیر احسن القصص از ناحیه محمد

۱. مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۴۰۶، سطر ۲۰، چاپ تهران، شهر الجمال سنه ۱۰۴ بدیع (۱۳۲۶ ه.ق).

۲. از این رو او را میرزا علی محمد باب می‌نامند و پیروان او را بابی می‌خوانند.

(امام زمان) فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب بیرون آمده، به دست بنده‌اش (علی محمد) تا حجت خدا از طرف «ذکر»^۱ به جهانیان ابلاغ گردد.

در سوره ۵۸ کتاب احسن القصص نیز به این مطلب تصریح شده است. میرزا علی محمد در میان شاگردان سید کاظم رشتی از جهت عنوان و مقام از مدعیان دیگر عقب افتاده‌تر بود، ولی در مدت شش ماه به کمک ملا حسین بشرویه‌ای (باب الباب) و دیگران با هزاران حيله و تزویر، هیجده نفر از شاگردان سید کاظم رشتی را به جانب خود کشانید، این هیجده نفر که ملقب به حروف «حَی»^۲ شدند، سید علی محمد را به عنوان باب و وکیل و نایب خاص امام زمان پذیرفتند، و قطعاً توجه این هیجده نفر به علی محمد باب به طور خصوصی بوده است و گرنه عموم شیخیه که دست کم صد مقابل می‌شدند به اشخاص دیگر مانند حاجی محمد کریمخان کرمانی و میرزا حسن گوهر و میرزا باقر و دیگران متوجه بودند.^۳

قابل توجه این که بیشتر این ساده لوحان، میرزا علی محمد را تنها به عنوان باب و نایب و وکیل خاص امام زمان علیه السلام پذیرفتند، دیگر خبر نداشتند که میرزا علی محمد داعیه‌های دیگری را نیز در سر دارد.

مرحوم آیتی (آواره) در کتاب الکواکب الدرّیه صفحه ۴۹ (صفحه ۷۴ عربی) می‌نویسد: در ابتدای طلوع، عموماً از کلمه باب چنین استنباط می‌شد که مراد از باب کسی است که واسطه بین آن حجت موعود (حضرت ولی عصر - عج) و خلق است.

حتی ملا حسین بشرویه‌ای که در واقعه طبرس (در قلعه شیخ طبرسی) با عده‌ای از «حروف حَی» و دیگر بابیان مانند ملا جلیل ارومی، ملا یوسف

۱. منظور از ذکر در اینجا خود سید علی محمد است، که در اینجا ادعای مقام ذکریت کرده است که همان باب بودن و نایب خاص بودنش از امام زمان علیه السلام باشد.

۲. زیرا کلمه «حَی» به حساب ابجد معادل با ۱۸ است.

۳. توضیح بیشتر در این باره را در کتاب جمال ابهی (قسمت اول کتاب) و در جلد دوم محاکمه و بررسی باب و بهاء، صفحات ۵، ۶، ۷ بخوانید.

اردبیلی، ملا محمود خوئی، میرزا علی قزوینی و شیخ علی پسر ملا عبد الخالق یزدی، توسط قوای دولتی کشته شدند^۱ به میرزا علی محمد ایمان آورد امانه به عنوان قائمیت و رسالت، بلکه به عنوان بابیت به او ایمان آوردند، و ملا عبد الخالق یزدی که به وسیله ملا حسین، به سید علی محمد ایمان آورده بود، و فرزندش در واقعه طبرس کشته شد^۲ وقتی که نامه‌ای از ناحیه میرزا علی محمد در سال ۱۲۶۵ به او رسید که در آن نامه ادعای قائمیت کرده بود، عبد الخالق بر سر خود کوفت و گفت پسر من به ناحق و باطل کشته شد.^۳

توبه سید علی محمد در شیراز

به ادعای بابیان و بهائیان، سید علی محمد باب در ماه شوال ۱۲۶۰ (یعنی پنج ماه پس از ادعای بابیت در شیراز) با دائی خود رهسپار مکه شد، در این راه وقایعی را ذکر می‌کنند که جز بافندگی و موهومات چیز دیگری نیست. آیتی در الکواکب الدرّیه (صفحه ۷۹ عربی) می‌نویسد: «باب علناً در کنار کعبه ادعای خود را اظهار و ابلاغ کرد و گفت:

«أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ؛ ای مردم من همان قائم و امام زمانم که در انتظار او هستید»

ولی آیا چنین مطلبی با آن شرایط و اجتماع مسلمین در مکه و حکومت اهل تسنن و... صحت دارد یا نه؟ خوانندگان قضاوت کنند!! واصلأ از لحاظ تواریخ اسلامی هیچ‌گونه دلیلی که حاکی از مسافرت وی به مکه باشد در دست نیست. به هر حال (چنین وانمود شد) که سید باب پس از مسافرت به مکه، به بوشهر بازگشت.

اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۳۰ می‌نویسد: «باب در

۱. درباره داستان واقعه طبرس به کتاب جمال ابهی صفحه ۹۱ مراجعه شود، برای رعایت اختصار از ذکر آن در اینجا خودداری شد.

۲. واقعه قلعه طبرس، در سال ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ واقع شد.

۳. ظهور الحق فاضل مازندرانی، صفحه ۱۷۳ (پاورقی، موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم)

مراجعت از مکه در بوشهر چند روزی اقامت کرد، دستورهایی به قدّوس (محمد علی بار فروشی [بابلی] یکی از گروندگان به باب) در رساله‌ای به نام خصایل سبعة داد که آن را به شیراز ببرد که از جمله آن دستورها این بود، بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه جمله *أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّ بَابٍ بَقِيَّةِ اللَّهِ* را اضافه کنند و چون در بوشهر عده‌ای دور او را گرفتند و فساد بپا کردند، میرزا حسین خان نظام الدوله تبریزی حاکم فارس، مأمورینی را گماشت تا میرزا علی محمد باب را تحت الحفظ به شیراز آوردند.^۲

او را در شیراز محبوس کردند، و سپس مجلسی با حضور علماء و دانشمندان تشکیل یافت، میرزا علی محمد باب در آن مجلس مورد حمله علمی دانشمندان و علمای محقق شیراز قرار گرفت، سرانجام سید علی محمد در مسجد وکیل در حضور امام جمعه شیراز و علما و جمعیت، ادعاهای خود را پس گرفت و اظهار توبه نمود.

اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۱۴۱ می‌نویسد: حضرت باب در حضور امام جمعه رو به جمعیت کرد و گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند، لعنت بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیاء الهی بداند، لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام بداند».

و به این ترتیب با اظهار توبه خود، از چنگ مأموران حاکم رهایی یافت و قول داد دیگر دوباره جار و جنجال به پا نکند، سرانجام به خانه خود رفت، و تحت نظر و کنترل حاکم شیراز قرا گرفت، ولی در پنهانی به کارهای خود مشغول بود و پی فرصت می‌گشت.

۱. یعنی: «شهادت می‌دهم به این که علی قبل از نبیل (که به حساب ابجد کلمه نبیل و کلمه محمد هر دو شماره ۹۲ هستند) باب بقیة الله امام زمان است، به عبارت دیگر یعنی: «شهادت می‌دهم که علی محمد (باب) باب امام زمان است». (جمال ابهی، ص ۱۰).

۲. تاریخ نبیل، ص ۱۳۴.

از اصفهان تا زندان ماکو و چهریق

علی محمد باب اوضاع را در شیراز نامساعد دید و پی فرصت می‌گشت تا از شیراز فرار کند، او با حاکم و والی (استاندار) اصفهان منوچهر خان معتمد الدوله گرجی^۱ روابط پنهانی داشت، از این رو هدفش این بود که به اصفهان برود و از آزادی ای که توسط حاکم اصفهان به او داده می‌شد، بهره برده و منظورش را عملی سازد.

شیوع بیماری وبا در شیراز موجب شد که بحث دربارهٔ فتنهٔ باب فراموش شده، باب در این فرصت عازم اصفهان گردید، معتمد الدوله به محض شنیدن ورود باب به اصفهان چند نفر را به استقبال او فرستاد و سپس امام جمعه اصفهان را وادار کرد که باب به منزل او رود و در منزل او از باب به طور کامل پذیرایی به عمل آید.

طولی نکشید که از هر سوی انزجار و تنفر عمومی به سوی باب سرازیر شد، امام جمعه چون چنین دید از مراجعین باب جلوگیری کرد، بالاخره به دستور معتمد الدوله «باب» منزل خود را عوض نمود^۲

معتمد الدوله زیر فشار اعتراض مردم قرار گرفت، و ناچار شد که میرزا علی محمد باب را به تهران بفرستد ولی با حيلةٔ عجیبی به مردم اصفهان وانمود کرد که میرزا علی محمد را به تهران فرستاده است و آن حيلةٔ این بود که:

«پانصد سوار را مأمور کرد که با باب هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج شوند و به تهران عزیمت نمایند، ضمناً به رئیس سواران دستور داد که پس از پیمودن هر فرسنگی صد نفر از سواران را به اصفهان برگرداند و از بیست نفر آخر، ده نفر را که مورد اعتماد هستند نگه دارد و ده نفر دیگر را برای جمع آوری مالیات مأمور کند، و آن ده نفر باقی مانده که مورد اعتماد بودند از راه غیر

۱. زادگاه معتمد الدوله، تفلیس قفقاز (روسیه تزاری) بود، او در دورهٔ فتحعلی شاه به دربار ایران راه یافت و در دوره سلطنت محمد شاه، در فارس، اصفهان، کرمانشاه و غیره در پست‌های گوناگون مشغول خدمت بود، و در ربیع الاول ۱۲۶۳ در ایامی که والی اصفهان بود از دنیا رفت، جالب این که معتمد الدوله ندیده عاشق و شیفته میرزا علی محمد باب شده بود! آیا می‌توان گفت دست استعمار در این کارها دخالت نداشته آن هم استعمار زادگاه او روسیه تزاری؟! در این باره در فصل سوم، سخن خواهیم گفت.

۲. در این باره به تاریخ نبیل زرندی، به صفحات ۱۸۴ و ۱۸۷ و ۱۹۶ مراجعه شود.

معمولی و محرمانه باب را به اصفهان برگردانند و طوری بیاید که قبل از طلوع صبح وارد شهر بشود.^۱

دستور معتمد الدوله به خوبی اجرا شد، چهار ماه سید علی محمد باب در سرای مخصوص معتمد الدوله در اصفهان به سر برد ولی مردم اصفهان همه تصور می‌کردند که باب در تهران است.

ربیع الاول سال ۱۲۶۳ معتمد الدوله در کام مرگ فرو رفت، با مرگ او پنهانی بودن میرزا علی محمد در اصفهان فاش شد، گرگین خان (پسر عموی معتمد الدوله که جانشین او در اصفهان شده بود) اوضاع را بحرانی و نامساعد دید و اخبار اصفهان را به مرکز (تهران) گزارش داد، و از مرکز دستور روانه ساختن باب به تهران صادر گردید، وی علی محمد باب را با چند سوار به طرف تهران فرستاد، چون در این موقع محمد شاه در تهران نبود، حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) صلاح ندید که علی محمد باب به تهران وارد شود^۲ لذا دستور داد وی را از قریه «گلین» به تبریز بردند و از آنجا به زندان ماکو^۳ منتقل شد، و پس از مدتی از زندان ماکو به زندان چهریق انتقال یافت.

میرزا جانی مؤلف کتاب نقطه الکاف مدت اقامت باب را در قلعه ماکو نزدیک به سه سال نوشته است و می‌گوید سپس به دستور یحیی خان حاکم ارومیه او را از ماکو به چهریق برده و محبوس نمودند ولی عبدالبها (عباس افندی) مدت اقامت باب را در ماکو، نه ماه دانسته و در مقاله سیاح نوشته پس از نه ماه او را به قلعه چهریق بردند و پس از سه ماه توقف در قلعه چهریق به دستور مرکز او را به تبریز بردند، آواره در الکواکب الدریه، و اشراق خاوری در تلخیص تاریخ نبیل نیز از عبدالبها پیروی کرده و مدت اقامت باب را در ماکو نه ماه دانسته‌اند.^۴

۱. تاریخ نبیل، ص ۱۹۴.

۲. این خود رمزی داشت که در بخش بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

۳. سرحد روسیه سابق و ایران. در اینجا این سوال می‌شود که چه دستی او را به سرحد (ا) تبعید کرده است؟

۴. جمال ابهی ص ۲۸ - ولی چنان که از تاریخ بردن باب به آذربایجان در زمان ولایت عهدی ناصرالدین شاه، تا هنگام اعدامش که سال ۱۲۶۶ هجری بود استفاده می‌شود، او کمتر از سه سال در آذربایجان نبوده است.



علی محمد باب بیشتر آثار خود را در این زندان‌ها نوشته و به وسیلهٔ مریدان خود به این سو و آن سو فرستاده است.

می‌نویسند: باب در زندان مشغول نوشتن بیان عربی و فارسی شد، بنا داشت که کتاب بیان را در نوزده واحد، هر واحد را نوزده باب قرار دهد، ولی بیش از باب دهم از واحد نهم نتوانست بنویسد.

پیروان صبح ازل (میرزا یحیی) که معتقدند وی جانشین سید علی محمد است می‌گویند: سید علی باب بیان را تکمیل نکرد و وصیت کرد که میرزا یحیی آن را تکمیل کند!!

در این هنگام که علی محمد باب در زندان ماکو و چهریق به سر می‌برد، حوادثی اتفاق افتاد که شاید علی محمد باب از آنها هیچ‌گونه اطلاعی نداشت، یکی از آن حوادث «اجتماع بدشت» (نزدیک شاهرود) بود که در به وجود آوردن آن، سه نفر به نام‌های: ۱ - میرزا حسینعلی بهاء ۲ - محمد علی قدوس بار فروشی (بابلی) ۳ - قرّة العین سهم به سزایی داشتند، در شرح حال حسینعلی بهاء به آن اشاره خواهیم کرد.

اعدام سید علی محمد باب

چنانکه ذکر شد، با این که باب در زندان به سر می‌برد، عده‌ای به هواخواهی از او در گوشه و کنار کشور (با تحریکات دست‌های خارجی) شروع به اغتشاش کردند، تا این که محمد شاه قاجاز و حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم وقت) برای

➔ در کتاب فتنه باب آمده: محمد بیک چاپارچی باب را به ماکو برد، و او از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ در ماکو بود، ولی چون بعضی از هم‌دستان او کتبا یا شخصاً با او مراوده داشتند وی را به قلعهٔ چهریق بردند، از این تاریخ تا هنگام قتل او در سال ۱۲۶۶ (به جز مدتی که او را برای محاکمه به تبریز آورند) در قلعهٔ چهریق محبوس بود، و تنها کسی که همیشه با او بود سید حسین یزدی کاتب او بود (و این خود سؤال دیگری ایجاد می‌کند که چرا کاتب او همراه او بود؟! و در فصل سوم خواهیم گفت که این شخص جاسوس دیگر روسیه تزار در نزد علی محمد بود، و با ترفندهای بسیار مرموزانه و محرمانه، نقشه استعمار را دنبال می‌کرد، و پس از اعدام سید علی محمد به بهائیان پیوست.

فرونشانیدن این اغتشاشات تدابیری به کار بردند، و از جمله نامه‌ای برای ناصر الدین شاه میرزا (که در این وقت ولیعهد بود و در تبریز سکونت داشت) نوشتند، و او را از اغواهای علی محمد باب آگاه کردند و پیشنهاد کردند که او را از قلعه چهریق به تبریز بیاورند و علمای شهر با او به گفتگو بنشینند.

ناصر الدین میرزا، علی محمد باب را از زندان چهریق به تبریز طلبید، و مجلسی مهم تشکیل داد، علمای تبریز در آن مجلس، باب را محکوم کردند.^۱ سرانجام ناصر الدین میرزا (ولیعهد) از اراجیف و بافندگی‌ها و تهی بودن سخنان باب به طور کامل آگاه گردید، سخت از لجاجت او ناراحت شد و دستور داد کتک سختی به او زدند، و باب در برابر افکار عمومی که بر ضدش برخاسته بود، توبه نامه‌ای خطاب به ناصر الدین میرزا ولیعهد نوشت و در آن اعتراف کرد که او را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و طلب عفو نمود.

متن توبه نامه باب در محفظة کتابخانه مجلس شورا نگهداری شده و «ادوارد براون» مستشرق انگلیسی در کتاب «مواد تحقیق درباره مذهب باب» عین توبه نامه را از نسخه اصل، عکس برداری کرده و منتشر ساخته است.^۲ پس از این جریان‌ها بار دیگر میرزا علی محمد باب را به زندان چهریق برگرداندند، محمد شاه (پدر ناصر الدین شاه) در سال ۱۲۶۴ از دنیا رفت، ناصر الدین شاه به جای او به سلطنت نشست.

هر روز آشوب‌هایی (مانند اغتشاش بدشت) در نقاط مختلف کشور می‌شد که قطعاً دست استعمار (چنان که در فصل سوم خاطر نشان می‌شود) به آشوب و اغتشاش دامن می‌زد. تا این که استعمار شکن فهیم شرق میرزا تقی خان امیر

۱. جریان مباحثه علمای باب در کتاب‌های روضة الصفا و مفتاح باب الابواب و ناسخ التواریخ و قصص العلماء و در کتاب جمال ابهی ص ۳۴ به بعد مذکور است.

۲. متن توبه نامه و فتوگرافی متن آن را در کتاب جمال ابهی صفحات ۵۲-۵۴ مطالعه کنید. متن این توبه نامه در جلد ۲ صفحه ۸۸ کشف الحیل نیز آمده است.

کبیر (که در این زمان صدر اعظم کشور بود)^۱ به ناصرالدین شاه گفت: تا زمانی که باب و اطرافیان‌ش زنده‌اند، هر روز گوشه‌ای از کشور دچار اغتشاش خواهد بود، باید آن‌ها را از میان برداشت، ناصرالدین شاه با پیشنهاد امیر کبیر موافقت کرد، حسب الامر او علی محمد باب و چند نفر از یارانش را از قلعه چهریق به تبریز آورده و محبوس ساختند و پس از سه روز حکم اعدام باب صادر شد، و سرانجام او را قبل از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان (یا سه شنبه ۲۷ شعبان) سال ۱۲۶۶ هجری در سن ۳۱ سالگی با محمد علی زنوزی (یکی از مریدان باب که در تبریز به او گرویده بود) در میدان تبریز اعدام کردند.^۲

قبر علی محمد باب

درباره قبر علی محمد باب گفتگوهای مختلفی بین بابیان و بهائیان هست، بعضی از آنها گویند: جسد باب پس از اعدام، دو روز کنار خندق ماند و سپس در محلی در تبریز دفن شد، و بعد طرفدارانش قبرش را نبش کرده و جسدش را از آذربایجان خارج ساختند و...

مرحوم آیتی^۳ در کشف الحیل می‌نویسد: «جسد باب در همان تبریز در محل مجهولی در اطراف خندق مدفون بوده و استخوان آن هم خاک شده، و کسی راهی به آن نجسته است و این که بهائیان گویند استخوان او را به حيفا (واقع در اسرائیل) آورده‌اند و در آنجا دفن کرده‌اند، دور از حقیقت است که خود

۱. میرزا محمدتقی خان فراهانی که مردی، استقلال طلب و استعمار شکن بود، در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه، صدراعظم (نخست وزیر) ناصرالدین شاه شد، او اصلاحات بزرگی انجام داد، سرانجام خودفروخته‌های استعمار، ناصرالدین شاه را واداشتند، تا او را از مقام نخست‌وزیری عزل کرد، و در ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ هـ ق او را از همه مشاغل عزل نموده و به کاشان تبعید کرد، سرانجام او را به دست حاجی علی مراغه‌ای، اعتماد السلطنه فرزندش باشی در حمام باغ فین، در تاریخ ۱۹ دی ۱۲۳۰ شمسی در ۶۴ سالگی به قتل رسانید. (دائرة المعارف فرهنگ و هنر، ص ۷۸۴).

۲. ماجرای اعدام باب، در کتاب الکواکب الدرّیة، از صفحه ۲۳۳ تا ۲۵۱ آمده است.

۳. چنان که قبلاً گفتیم مرحوم آیتی (آواره) مدتها در سلک بهائیان بود، سرانجام مسلمان شد و کتاب کشف الحیل را در رد آنها نوشت.

من تا چندی باور داشتم و در کتاب تاریخم نوشته‌ام، ولی با تجدید نظر، یقین کرده‌ام که استخوان باب به حیفا نرفته و در تبریز خاک شده است.»

میرزا جانی بایی در نقطة الکاف صفحه ۲۵۰ می‌نویسد: «جسم همایون آن سرور را دو روز و دو شب در میدان انداخته، بعد از آن، اجتباء، آن را با حریر سفید پیچیده و نعش را در قبر نهادند، و خلاصه آن که الحال این امر مستور است و هر کس نیز بداند اظهار بر او حرام است آن تا زمانی که حضرت خداوند مصلحت در اظهار آن بداند»^۱



۱. مرحوم روضاتی در کتاب روضات الجنات، در احوالات حافظ رجب بررسی به مناسبتی قصه باب را که در زمان ایشان اتفاق افتاده نوشته و گوید: «القیث جثته الخبیثه عند الکلاب العاویة فاکلن السمکه حتی رأسها؛ بدن ناپاک او کنار سگ‌های ولگرد افکنده شد، آنها ماهی را تا سرش خوردند» (مناهج المعارف، فرهنگ عقائد شیعه، صفحه ۷۰۲).

۲- شرح حال میرزا یحیی (صبح ازل)

مرد شماره دو فرقه ضالۀ بابی شخصی است به نام میرزا یحیی معروف به صبح ازل، وی با حسینعلی بهاء (که شرح حالش ذکر خواهد شد) برادر بودند، پدرشان میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری بود^۱ در همان زمانی که علی محمد باب زنده بود، از مریدان پر و پا قرص باب همین دو برادر بودند، ولی علی محمد باب، چون میرزا یحیی را (با این که از نظر سن کوچک تر از حسینعلی بهاء بود) دلباخته تر، دید و چنین دریافت که میرزا یحیی از روی صداقت طبع به او ایمان آورده، او را به القاب صبح ازل، مرآت، شهره و وحید مفتخر ساخت و او را به عنوان جانشینی خود تعیین کرد.

ناگفته نماند که نفوذ و تلاش های قرّة العین^۲ هم که علاقه بیشتری به صبح ازل داشت، در این موضوع مؤثر بوده است، زیرا میرزا یحیی از همه جوان تر بود چه آن که طبق نوشته «ادوارد براون»^۳ پس از کشته شدن علی محمد باب، میرزا یحیی نوزده سال بیشتر نداشت.

کوتاه سخن آن که: همه با بیان حتی خود حسینعلی بهاء، صبح ازل (میرزا یحیی) را به عنوان جانشینی از علی محمد باب شناختند، زیرا علی محمد باب، طبق وصیتش او را جانشین خود قرار داده بود و برای تکمیل کتاب بیان، سفارش کرده بود که او تکمیل کند.

متن وصیت نامه علی محمد باب در مورد میرزا یحیی (صبح ازل) بدین قرار است:

«الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی

۱. میرزا عباس از اهل نور مازندران بود و در دستگاه امام وردی میرزا که مدتی حاکم تهران و مدتی حاکم کرمان بود، منشی بود. (مقدمه ادوارد براون، بر نقطه الکاف).

۲. شرح حال او در چند صفحه بعد، تحت عنوان «دستیاران بابی گری و بهایی گری» ذکر خواهد شد.

۳. در مقدمه نقطه الکاف صفحه لج.

الله المهیمن القیوم قل کلّ من الله مبدئون، قل کلّ الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین، قل کلّ من نقطة البیان لیبدئون ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم»^۱

یعنی: «خدا از همه چیز بزرگتر است، این نامه‌ای است از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم، بگو همه از خدا آغاز شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند، این نامه‌ای است از علی قبل از نبیل^۲ (یعنی از طرف علی محمد) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با نام وحید^۳ است (یعنی به سوی یحیی صبح ازل)، بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند ای نام وحید! حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد، و به آن امر کن، پس تو در راه حق بزرگ هستی.»

ضمناً از این وصیتنامه استفاده می‌شود که دو خدا در عالم موجود است، خدای اول خود میرزا علی محمد و خدای دوم میرزا یحیی صبح ازل!! پیروان علی محمد باب (فرقه ضاله با بیان) در هر کجا که به سر می‌بردند، متوجه میرزا یحیی شدند، حتی خود حسینعلی که خیلی زیرک‌تر و سیاس‌تر از برادرش میرزا یحیی بود) در ظاهر حدود ۱۸ سال جزء پیروان برادرش به شمار می‌آمد^۴ (و در حدود ۱۴ سال با او مخالفت نکرد).

۱. این صورت وصیت را ادوارد براون از متن خط علی محمد باب استنساخ کرده و در کتاب نقطة الکاف منتشر نموده است (مقدمه نقطة الکاف، ط بریل در لیدن سنه ۱۳۲۸ هجری صفحه له)

۲. نبیل به حساب ابجد مساوی با ۹۲ است، چنانکه کلمه محمد به حساب ابجد مساوی با ۹۲ است، علی قبل از نبیل یعنی علی قبل از محمد.

۳. وحید به حساب ابجد مساوی با ۲۸ است، چنانکه کلمه یحیی (به استثنای الف آخرش) مساوی با ۲۸ است، ومنظور باب از وحید، همان یحیی صبح ازل است.

۴. زیرا حسینعلی بهاء در سال چهارم اقامتش در شهر ادرنه که سال ۱۲۸۵ بود ادعای خود را آشکار ساخت (محاكمة و بررسی، ج ۲، ص ۱۲).

دستگیری و تعقیب بایان

جریان به این منوال می‌گذشت، پیروان باب که در رأس آنها میرزا یحیی و حسینعلی بهاء قرار داشتند، و دشمن سر سخت ناصر الدین شاه بودند (چون او دستور اعدام باب را صادر کرده بود) در فکر توطئه چینی بر ضد ناصر الدین شاه افتادند (البته دست‌های مرموز استعمار که چشم طمع به این کشور دوخته بود، در این مسیر آنها را کمک می‌کرد).

به طوری که از صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۵ جلد اول کتاب کواکب الدرّیه (عبد الحسین آیتی) استفاده می‌شود: شش نفر از بایی‌های متعصب که از آن جمله ملا صادق ترک بود در نیاوران شمیران به طرف ناصر الدین شاه تیراندازی کردند و بعد با قمه و غداره به شاه حمله بردند و او را مجروح نمودند ولی موفق به قتل ناصر الدین شاه نشدند ناصر الدین شاه بعد از این واقعه در صدد دستگیری و نابودی بایی‌ها برآمد.^۱

توطئه در روز بیستم شوال سال ۱۲۶۸ هجری واقع شد، پس از این واقعه سوء قصد، چهل نفر از معاریف بابیه که یکی از آنها حسینعلی بهاء بود شدیداً مورد تعقیب قرا گرفتند، سرانجام آن چهل نفر را دستگیر کردند و ۲۸ نفر آنها را با اعمال شاقه به قتل رساندند، بقیه را به زندان محکوم کردند، و پس از مدتی آنها را آزاد ساختند.

بهائی‌ها تعداد کشته شدگان را بیشتر از این‌ها نوشته‌اند به طوری که عبد الحسین آواره در الكواکب الدرّیه (چاپ عربی مصر، ص ۲۸۶) می‌نویسد: «به گفته بعضی از مورّخین تنها در یک شب چهارصد نفر را کشته‌اند که ۳۵ نفر آنها از بزرگان بوده‌اند.»

قرّة العین و چند نفر دیگر که در جریان قتل، دستگیر شده بودند، و در زندان به سر می‌بردند، با پیش آمدن این واقعه، آنها نیز محکوم به قتل شده و اعدام شدند.

۱. ناصر الدین شاه چهارمین شاه قاجاریه از شاهان بزرگ این خاندان است، وی پس از چهل و نه سال سلطنت در ایران در روز هفدهم ذی‌قعدة ۱۲۱۳ به ضرب طپانچه میرزا رضا کرمانی از پای درآمد، قبرش کنار مرقد حضرت عبد العظیم در بقعة مخصوصی قرار گرفته است (دائرة المعارف، فرهنگ دانش و هنر، ص ۷۷۰).

میرزا یحیی در این هنگام در نور مازندران به سر می‌برد، به محض این که خبر دستگیر شدن و اعدام با بیان به او رسید، به لباس درویشی در آمد و با عصا و کَشکول پس از پیمودن مراحل به بغداد فرار کرد.

حسینعلی بهاء نیز با دستیاری سفارت روس و نقشه‌های مرموز و حساب شده (چنان که در بخش بعد خاطر نشان می‌شود) پس از چهار ماه زندان، روز اول ربیع الاول سال ۱۲۶۹ از زندان نجات یافته و به صورت تبعید رهسپار بغداد گردید^۱

گرد هم آیی با بیان در بغداد

با رفتن میرزا یحیی و سپس میرزا حسینعلی به بغداد، کم‌کم بقیه بابی‌ها از گوشه و کنار به بغداد رفتند و در آنجا اجتماعی تشکیل دادند و در صدد بر آمدند که به اصطلاح آب پلید از دست رفته خود را به جوی خود باز گردانند.

مدت اقامت آن‌ها حدود یازده سال (از سال ۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰) بود، در آنجا نیز با اطوار مرموزانه به تبلیغ پرداختند، و چون نمی‌دانستند در مردم دانا و دانشمند و آگاه نفوذ کنند، بیشتر با افراد بی‌سواد در قهوه‌خانه‌ها تماس می‌گرفتند چنان که در کتاب بدیع (حسینعلی بهاء) در صفحه ۳۰۸ به این مطلب اشاره شده است.

حسینعلی بهاء که در سر داعیه استقلال داشت، و به طور مرموزی می‌کوشید رهبری برادرش (میرزا یحیی) را نادیده بگیرد، مورد اعتراض و تهدید بزرگان بابیه قرار گرفت، او هم قهر کرد، و در خفاء به طرف کوه‌های سلیمانیه در میان اکراد رفت و به صورت ناشناس، در سلك درویشان در میان آن‌ها با نام درویش محمد به سر برد^۲

بابیان به جستجوی او پرداختند، وقتی فهمیدند که کجا است، میرزا یحیی

۱. تفصیل ماجرا را، در کتاب جمال ابهی، از صفحه ۱۱۷ تا ۱۲۳ بخوانید.

۲. در کتاب الکواکب الدریه تألیف عبد الحسین آیتی، صفحه ۳۴۳ و کتاب رحیق مختوم تألیف اشراق خاوری، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۳۱ به مطالب فوق اشاره شده است.

نامه‌ای برای او نوشت و از او خواش کرد که به بغداد برگردد، او هم به بغداد مراجعت کرد، چنان که در صفحه ۱۹۴ ایقان^۱ می‌گوید:

«قسم به خدا که مهاجرتم را خیال مهاجرت نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم... باری تا آن که از مصدر امر (میرزا یحیی) حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شد.»

تبعید سران بایی، به ترکیه

کم‌کم مسلمانان عراق متوجه خطر بابیان و ادعاهای گوناگون آنها شدند، اظهار تنفر علما و مردم روز به روز نسبت به آنها شدیدتر شد، و شکایت خود را به دولت ایران رساندند، دولت ایران هم به وسیله سفیر خود در اسلامبول (واقع در ترکیه) از سلطان عثمانی (عبد‌العزیز) که در آن زمان بر عراق نیز حکومت داشت تقاضا نمود که بایی‌های جمع شده در بغداد را به جای دیگر تبعید کند، سلطان عثمانی دستور داد تمام بابیان را به اسلامبول تبعید کردند بایی‌ها در حدود چهارماه در اسلامبول اقامت کردند.

وقتی که این گروه بایی به اسلامبول رسیدند، تا این تاریخ حسینعلی بهاء هیچ‌گونه ادعایی نداشت و همواره خود را پیرو سید علی محمد باب معرفی می‌کرد و برادرش میرزا یحیی را، جانشین باب می‌دانست، ولی طولی نکشید که آتش کدورت بین دو برادر (میرزا یحیی و میرزا حسینعلی) شعله‌ور شد، و به همدیگر نسبت‌های ناروایی دادند، سرچشمه تمام نزاع‌ها ریاست بود، حسینعلی می‌خواست از آن تاریخ به بعد کوس استقلال بزند.

ولی میرزا حسینعلی برای وارونه جلوه دادن مطلب در کتاب بدیع صفحه ۳۷۹ علت اختلاف را بی‌عفتی میرزا یحیی دانسته که گوید:

«علت و سبب کدورت جمال ابهی^۲ از میرزا یحیی والله الذی لا اله الا هو این بود که در حرم نقطه روح ماسواه فداه تصرف نمود، با این که در کل کتب سماوی حرام است و بی‌شرمی او به مقامی رسید که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود، مع ذلک دست تعدی و خیانت به حرم مظهر ملیک علام‌گشود،

۱. ۱۹۹. صفحه‌ای طبع فرج الله زکی مصر (موجود در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم).

۲. از القاب حسینعلی بهاء

فَأَفِ لَه و لوفائه وکاش به نفس خود قناعت می نمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشرکین نمود، و جمیع اهل بیان شنیده و می دانند سیئات او را.^۱

تبعید سران بابی به «آذرنه» و بروز کشمکش

پس از چهار ماه اقامت آنها در اسلامبول، دیگر دولت عثمانی صلاح ندید که آنها در آنجا بمانند لذا آنها را به شهر «آذرنه» (یکی از شهرهای تحت حکومت عثمانی) تبعید نمود.

سال ۱۲۸۱ این گروه به شهر ادرنه روانه شدند و تا حدود سال ۱۲۸۵ در آنجا بودند، در این مدت کشمکش سختی بین دو برادر (حسینعلی و میرزا یحیی) و پیروانشان در گرفت، و آنقدر کشمکش سخت و افتضاح آور بود که خود میرزا حسینعلی در کتاب بدیع صفحه ۳۲۶ می گوید:

«و افتضاحی در این ارض بر پا شد که یکی از قنسول‌های این ارض تعجب نمود و به شخصی ذکر نمود که امر عجیبی واقع شده، و جمیع اعجام (عجم‌ها) به شماتت برخاستند که در این طایفه عفت و عصمت نیست.»

و در صفحه ۳۱۲ بدیع می گوید:

«چه از آن نفوس عجیب نیست، حال از معرض بالله مرشدت بگو که در این امر بر او چه وارد شد، مسلم است که ازل (میرزا یحیی) به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء مشغول بوده و اعمالی که والله خجلت می کشم از ذکرش مرتکب.» و از همین تاریخ بین پیروان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، جدایی و دو دستی حاصل شد، دسته اول به نام ازلیه و دسته دوم به عنوان بهائیه خوانده شدند^۲ اختلاف وقتی به اوج شدت رسید که حسینعلی در سال ۱۲۸۹ سال چهارم اقامتش در ادرنه ادعای مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» کرد.

حکومت عثمانی که ناظر کشمکش و نزاع این دو گروه بود، چاره‌ای ندید جر

۱. ناگفته نماند از کتاب بدیع حسینعلی بهاء که در همان ادرنه نوشته شده استفاده می شود که اختلاف بهاء و ازل در سال‌های اول ادرنه صورت گرفته است (بررسی و محاکمه باب و بهاء ج ۲، ص ۱۴).

۲. حتی فخر الحاجیه خواهر میرزا یحیی و حسین علی، کتاب تنبیه النائمین را در رد برادرش حسین علی نوشت که در نزد بهائیان به کتاب عمه مشهور است.

این که آنها را از همدیگر جدا کرده، و از آنجا تبعید سازد، بنا به نوشته عبد الحسین آیتی (آواره) در کتاب الکواکب الدریه: حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به شهر (عکا) (از شهرهای فعلی اسرائیل) و میرزا یحیی صبح‌ازل را با سی نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد.

نویسنده کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء می‌نویسد: در نتیجه این اختلاف که بیم فساد می‌رفت، از طرف سلطان عبد‌العزیز، فرمانی صادر شد که میرزا بهاء را با اصحابش و چند نفر ازلی به عکا تبعید کنند، و میرزا یحیی را نیز با اصحاب او و چند نفر بهایی به عوسای قبرس تبعید نمایند و این حکم در سال ۱۲۸۵ به مورد اجرا گذاشته شد.^۱

سرانجام بازیگری‌های میرزا یحیی صبح‌ازل جانشین باب هم با مرگ وی در تبعیدگاه قبرس به پایان می‌رسد و برادرش حسینعلی بهاء بی‌مزامح در شهر عکا با کمال آزادی (گرچه به ظاهر در زندان و تحت نظر) هر لحظه ادعایی کرده و فرقه ضالّه بهائیه را به وجود می‌آورد. که به آن در صفحات بعد اشاره خواهد شد.

بعدها در میان فرقه ضالّه بهایی، آن چنان اختلاف و تشّتت به وجود آمد که به بیش از بیست فرقه کوچک تقسیم شدند، و همگی به وسیله استعمارگران غرب، تغذیه و تقویت می‌شدند.^۲



۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲ ص ۱۳ - اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (ج ۲، ص ۱۱۹۲) جریان زهر دادن میرزا یحیی به برادرش حسینعلی را شرح داده و بعد می‌نویسد: «بر اثر زهر ارتعاش حاصل شد و دست‌های حضرت بهاء الله تا آخر حیات می‌لرزید.» این مطلب در کتاب قرن بدیع، جلد دوم، صفحه ۲۲۹ نیز آمده است.

۲. بهائیت مولود تصوف، ص ۱۵۰.

۳- حسینعلی بهاء بنیان گذار فرقه بهایی

میرزا حسینعلی بهاء الله که فرقه ضالّه بهایی خود را پیرو او می‌دانند، در سال ۱۲۳۳ هجری (دو سال قبل از تولد علی محمد باب) در تهران متولد شد، او در تحت کفالت پدرش میرزا عباس معروف به میرزا بزرگ نوری مازندرانی بزرگ شد، و نظر به این که میرزا بزرگ در دستگاه حاکم تهران سمت منشی‌گری داشت، او از لحاظ مادی در رفاه کامل به سر می‌برد، روی این اساس، حسینعلی بهاء در خانواده ثروتمندی بزرگ شده است و طبیعی است، حتماً در همان اوان کودکی برای تحصیل به مدرسه گذارده می‌شود.

بهائیان می‌گویند وی را درس نخوانده و به اصطلاح «آمی» معرفی کنند ولی خود بهائیان در کتاب‌های خود به تحصیل او اقرار کرده‌اند، او ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل کرد و بنا به نوشته آیتی در کتاب کشف الحیل به نقل از میرزا ابوالفضل گلپایگانی (یکی از رجال بهائیه) حسینعلی مدت‌ها نزد میرزا نظر علی حکیم درس خوانده است و مدت دو سال که در سلیمانیه کردستان بوده تحصیلات خود را نزد شیخ عبد الرحمن عارف ادامه می‌داده است.

وی به عرفان منفی و بافندگی‌های متصوفه، علاقه داشت، در همان ابتدای تحصیلاتش با صوفیان و نویسندگان و فضیای آنها (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشت، از این رو، وقتی که بزرگ شد در سلک درویشان و متصوفه درآمد، چنان که از عکس او که نشان دهنده گیسوهای بلند و موهای پریشان او است پیدا است، همان گونه که پسرش عبدالبهاء در مقاله سیاح به این مطلب اشاره کرده است.

وقتی که آوازه بابیت سید علی محمد باب منتشر شد بنابه گفته آیتی در الکواکب الدرّیه در سن بیست و هفت سالگی (حدود سال ۱۲۶۰ هجری) به

باب ایمان آورد و در سلک اصحاب او در آمد و شروع به تبلیغ و ترویج مرام بابیت کرد، چنان که در فصل بعد خاطر نشان می‌شود، دست استعمار از ناحیه مزدوران روسیه تزار، همواره او را کمک و راهنمایی می‌کردند، یکی از قراین دخالت مأموران روسی در زندگی او این است که بلواها و فتنه‌هایی که به وجود آمده مانند آشوب خراسان، بلوای بابل، فتنه قلعه طبرس، انقلاب محمد علی حجت در زنجان، آشوب یزد و نیریز^۱ و واقعه بدشت، از زمان ایمان آوردن او به بعد بوده است!!

افتتاح اجتماع بدشت

نخستین واقعه‌ای که حسینعلی بهاء در آن واقعه بروز کرد، واقعه رسوای بدشت است، بدشت محلی است نزدیک شاهرود، عده‌ای از پیروان میرزا علی محمد باب (در آن وقتی که باب در زندان ماکو و چهاریق به سر می‌برد) در آنجا به عنوان جشن برای نسخ شدن اسلام و استقلال شرع بیان، اجتماع کرده بودند، در این اجتماع از جوانان، هرزگی‌ها و بی‌عفتی‌هایی بروز کرد که قلم از نگارش آن شرم دارد، کار به جایی رسید که بعضی از ساده لوحان که به راستی علی محمد باب را امام زمان می‌دانستند، با دیدن این مناظر رسوایی، بریدند و دیگر برنگشتند.

گردانندگان رسوایی بدشت که در رأس قرار داشتند، سه نفر بودند: ۱- میرزا حسینعلی بهاء ۲- محمد علی قدوس بارفروشی (اهل بابل)^۲ ۳- قرّة العین^۳
اشراق خاوری در کتاب قاموس توقیع منیع مبارک در صفحه ۹۴ (۵۰۱) (صفحه‌ای) ماجرای بدشت را نقل می‌کند که به طور خلاصه چنین است:
«در نزدیکی شاهرود امروز بدشت معلوم و مشهور است... باری جمال مبارک

۱. ماجرای آشوب یزد و سپس نیریز را که یکی از گردانندگان باب به نام سید یحیی دارابی به وجود آورده بود و بالآخره در نیریز کشته شد، در کتاب جمال ابهی، صفحه ۹۷ مطالعه کنید، و همچنین ماجرای محمد علی حجت در زنجان را در صفحه ۹۵ آن کتاب مطالعه کنید.

۲. در آن عصر نام بابل، بارفروش بود.

۳. شرح حال قرّة العین در صفحات آینده ذکر خواهد شد، داستان بدشت در کتاب کواکب الدرّیه که به تصحیح عباس افندی رسیده آمده است.

(حسینعلی) جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بودند مهمان کرده بودند، و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود، یکی این که برای استخلاص حضرت اعلی (علی محمد باب) از حبس ماکو مشورت کنند و دیگر آن که بنا بود، استقلال شرع بیان (سید علی محمد) و نسخ شرع سابق (اسلام) ابلاغ شود... سرانجام استقلال شرع بیان و نسخ شریعت ابلاغ شد^۱... تمام جمعیت در دوره توقّفشان^۲ در بدشت، مهمان بهاء الله... بوده‌اند، هر یک از اصحاب بدشت به اسم تازه‌ای موسوم شدند، از جمله خودهیکل مبارک (حسینعلی) به اسم بهاء الله... باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه القاء می‌شد، یاران نمی‌دانستند که این تعبیرات از طرف کیست؟... معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء الله عارف بودند و می‌دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است...

ناگهان حضرت طاهره (قرّة العین) بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند، حاضرین که چنین دیدند، دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند، زیرا آنچه را منتظر نبودند می‌دیدند... زیرا معتقد بودند که حضرت طاهره مظهر حضرت فاطمه علیها السلام است و آن بزرگوار را رمز عفت و عصمت و طهارت می‌شمردند.

عبد الخالق اصفهانی دستمال را در مقابل صورت گرفت و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد، و فریاد زنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند و از امر تبّری کرده و به عقیده سابق خود برگشتند... از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک بود حاصل گردید.»

عبد البهاء در صفحه ۲۵۴ مکاتیب جلد دوم می‌نویسد:

«و جناب طاهره اِنّی اَنَا الله (من همان خدا هستم) را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی النّدا بلند نمود و همچنین بعضی احباء در بدشت.»

کار افتضاح به جایی رسید که فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق (بخش

۱. به اصطلاح بهائیان قیامت کبری پدید آمد، زیرا آنها روز نسخ دین سابق و اعلام دین جدید را روز قیامت کبری می‌خوانند.

۲. که ۲۲ روز بوده است.

سوم) صفحه ۱۱۰ می‌نویسد: «ملا حسین بشرویه‌ای (از نخستین پیروان باب) که حلقهٔ اخلاص حضرت قدوس (محمد علی بابلی) در گوش داشت، در بدشت حاضر نبود، همین که واقعات مذکوره به سمعش رسید، گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کيفر می‌نمودم.»

سرانجام پس از پایان واقعهٔ بدشت، حسینعلی بهاء با طاهره (قره العین) و خادمه وی به «نور» مازندران عزیمت کردند.

بروز حسینعلی بهاء و ادعاهای او

چنان که در شرح حال میرزا یحیی صبح ازل نگاشتیم، در شوال ۱۲۶۸ هجری ناصرالدین شاه از طرف عده‌ای از بابیان مورد سوء قصد واقع شد، ناصرالدین شاه که جان به سلامت بیرون برده بود، بابی‌ها را تعقیب کرد، و سرانجام حسینعلی به بغداد و از آنجا به اسلامبول و از آنجا به شهر ادرنه تبعید شد، تا این تاریخ حسینعلی بهاء پیرو مسلک بابی‌گری بود و برادرش میرزا یحیی صبح ازل را جانشین علی محمد باب می‌دانست، ولی در سال‌های اول که در ادرنه بود، کم‌کم بنای مخالفت را با برادرش (میرزا یحیی) گذاشت، تا در سال چهارم اقامت در «ادرنه» برای نخستین بار ادعای خود را آشکار کرده و گفت: من همان شخص موعود علی محمد باب (مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ) هستم و میرزا یحیی باید از من پیروی کند، و احکام و حدود بیان (کتاب میرزا علی محمد) بستگی به تصدیق و امضای من دارد و من مسلک باب را نسخ نمودم، سرانجام کشمکش بین دو برادر و پیروانشان زیاد شد، که ناچار دولت عثمانی در سال ۱۲۸۵ حسینعلی بهاء را به «عکا» تبعید کرد.^۱

از سال ۱۲۸۵ هجری که حسینعلی بهاء به زندان عکا تبعید شد تا تاریخ ۱۳۰۹ که در سن ۷۶ سالگی طومار عمرش در «عکا» برجیده شد، یعنی حدود ۲۴ سال بساط ادعای الوهیت و ربوبیت را بدون هرگونه رقیب و مزاحم پهن کرد، و مشغول نوازش بندگان ذلیل و گرفتن وجوه از آنان به عناوین مختلف

۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء ج ۲، ص ۱۲.

گردید، رفته رفته میرزای آسمان جل، صاحب مزارع و قصرهای باشکوه گردید، و نزد بعضی معلم اخلاق، و نزد بعضی دیگر رجعت حسینی و در پیش عده‌ای عیسی از آسمان فرود آمده، و در نزد مریدان خاص، خدای مهیمن و قهار بود^۱ و برای این که این بساط که به قیمت خون صدها نفر تمام شده بعد از خود نیز پهن باشد و فرزندان و نور چشمانش نیز از کنار این سفره رنگین سوء استفاده کنند، مقام نیابت خود را (پس از عباس) به پسر بزرگش محمد علی که برادر ناتنی عباس افندی بود سپرد.

و در وصیت نامه‌ای که نزد پسرش عباس گذارده بود و پس از مرگش به دستور عباس آن را در حضور جمعی از بهائیان خواندند، چنین نوشت: «قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه، انه هو الامر الحکیم قد اصطفينا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر؛

خداوند مقام غصن اکبر (محمد علی) را پس از مقام او (عباس) قرار داده، او است فرمان دهنده حکیم، ما برگزیدیم اکبر (محمد علی) را پس از اعظم (عباس) این کاری است از ناحیه دانا و آگاه».

سرانجام در سال ۱۳۰۹ پس از مدت ۲۲ روز بر اثر ابتلا به بیماری «زحیر»^۲ از دنیا رفت.^۳

داستان مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ»

گفتیم نخستین ادعای حسینعلی بهاء در چهارمین سال اقامتش در شهر ادرنه (سنه ۱۲۸۴ ه. ق) که باعث اختلاف بین او و برادرش میرزا یحیی و پیروانشان شد، مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» بود، اینک به طور فشرده به داستان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» دقت کنید:

میرزا علی محمد باب در اوایل امر، ادعای بابیت و ذکریت و وساطت می‌کرد

۱. در فصل چهارم ادعاهای حسینعلی بهاء با ذکر مدرک تشریح خواهد شد.

۲. زحیر: تنگ نفسی و نالش، یا درد دل و پیچش شکم.

۳. تلخیص از کتاب جمال ایهی صفحه ۱۴۵ و ۱۵۲. موضوع جانشینی عباس افندی به جای پدر در کتاب‌های رحیق مختوم، ص ۷۸ و ۱۱۴، قاموس توفیق منیع مبارک، ص ۲۹۳، اشراقات و غیر آن مذکور است.

و می‌گفت من از جانب امام زمان حضرت مهدی (عج) مأموریت داشته و با او ارتباط معنوی دارم، و غیر از این هیچ ادعای دیگری نمی‌کرد، و در همین عقیده و ادعا بود که کتاب احسن القصص و کتاب تفسیر کوثر و تفسیر والعصر را تألیف کرد.

ولی وقتی که بعد از چند سال ادعای قائمیت و... کرد و گفت من همان امام زمان، حضرت مهدی هستم و بعد هم ادعای نبوت کرد (چنانکه در فصل چهارم خاطر نشان می‌گردد) دید که این ادعاها با ادعای قبلیش (بابت و مأموریت از طرف امام زمان) سازگار نیست، در صدد آن برآمد که گفتار و ادعاها و نوشته‌های سابق را توجیه و تأویل کند از این رو عنوان قائم و مهدی را که در سرلوحه نوشته‌ها و بافنه‌هایش قرار داده بود تبدیل به یک کلمه جامع و کلی ولی مبهم «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» (کسی که او را خدا ظاهر می‌کند) کرد.^۱

اما بعد از او دیگران از این لفظ مبهم سوء استفاده کرده و عده‌ای ادعا کردند ما همان کسی هستیم که علی محمد باب به ظهور آن‌ها بشارت داده است. حسینعلی بهاء که خیلی زیرک و مرموز بود، از این عنوان استفاده کرد و گفت: من همان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» هستم یعنی همانم که علی محمد باب از ظهور او خبر داده است، کتاب بیان منوط به امضای من است و من مرام علی محمد را نسخ کردم. بایی‌ها و ازلی‌ها به میرزا حسینعلی اعتراض کردند که طبق گفته باب^۲ «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» باید بعد از عدد مستغاث (که به حساب ابجد ۲۰۰۱ است) بیاید، حسینعلی جواب‌های ناقصی داد (چنان که در فصل آخر به ذکر یکی از جواب‌های او می‌پردازیم) بعضی آن را پذیرفته و به نام فرقه بهایی معروف شدند.

با این که طبق وصیت باب (چنان که قبلاً ذکر شد) جانشین باب، میرزا یحیی بود، در این صورت آیا با زنده بودن میرزا یحیی، چگونه میرزا حسینعلی خود را «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» خواند؟! و گفت: «میرزا یحیی باید از من پیروی کند!».

۱. به عبارت دیگر گفت: منظور من از قائم مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ است یعنی کسی که بعداً خدا او را ظاهر می‌کند.
۲. چنان که میرزا علی محمد در کتاب بیان باب سادس عشر از واحد ثانی این مطلب را گفته است (در این باره به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۳، ص ۱۰۹ مراجعه کنید).

آری در جواب این اعتراض پسر حسینعلی، عباس افندی توجیه مضحکی درست کرده، در مقاله سیاح می‌نویسد: جانشینی میرزا یحیی جنبه ظاهری داشت، و این نقشه حسینعلی، و تصویب باب بدین منظور بود که چند صباحی یحیی به این اسم و رسم اشتهار یابد، تا حسینعلی از گزند دشمنان مصون بماند^۱ - نیز می‌گوید: منظور باب از بابیت، مأموریت از ناحیه حسینعلی بهاء بوده است و منظور او از قائم، همان حسینعلی است^۲

زن‌ها و فرزندان حسینعلی بهاء

حسینعلی بهاء چهار زن دائمی داشت به نام‌های: ۱ - گوهر خانم کاشی ۲ - بانو نوابه (بی‌بی) ۳ - بی‌بی جان ۴ - جمالیه (که کلفت میرزا حسینعلی بوده و سرانجام در سن شانزده سالگی همسر حسینعلی که در این وقت هفتاد سال داشت شده است).

و پنج پسر و سه دختر داشت، پسرانش به نام‌های: ۱ - عباس افندی ۲ - مهدی ۳ - محمد علی ۴ - ضیاء الله ۵ - بدیع الله، و دخترانش به نام‌های سلطان [که بعدها به بهائیه خانم (و بهیه) و ورقه علیا ملقب گشت] خانمی و فروغیه بودند.

مادر عباس افندی و مهدی و بهیه «بی‌بی» بود، مادر محمد علی و بدیع الله و ضیاء الله و خانمی «بی‌بی جان» بود، مادر فروغیه «گوهر» بود، ولی از جمالیه، فرزند نداشت.

حسین علی به سه فرزند خود: عباس، مهدی و محمد علی لقب «عُصْن» داده بود، اولی را عُصْن اعظم و دومی را عُصْن اطهر و سومی را عُصْن اکبر ملقب ساخت، اما به ضیاء الله و بدیع الله، لقب نداد.^۳

۱. تلخیص از کتاب محاکمه و بررسی، ج ۲، ص ۲۱ تا ۲۵ و کتاب جمال ابهی، ص ۱۳۸.

۲. جمال ابهی، ص ۱۲، لازمه این سخن این می‌شود که حسینعلی قبل از باب مقام قائمیت را داشته و بعد از باب ظهور کرده است.

۳. تلخیص از امشی به حشرات، ص ۶۱-۶۵، جمال ابهی، ص ۱۴۶.

قبر حسینعلی قبله بهائیان

وقتی حسینعلی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری از دنیا رفت، جسدش را در دو کیلومتری شمال عکا (بهجه) به خاک سپردند، طبق دستور حسینعلی بهاء، اغنام الله (گوسفندان خدا، یعنی مردم بهایی) موظفند وقت عبادت و پرستش تنها رو به قبر او در عکا متوجه شوند (و آنجا را قبله خود قرار دهند) و توجهشان هنگام عبادت به حسینعلی بهاء باشد.

محمد علی قائینی یکی از مبلغین بهائی (وفات یافته سال ۱۳۴۲ هجری قمری) در کتاب دروس الدیانة که برای شاگردان مدرسه بهائیت نوشته در درس نوزدهم می‌گوید: «قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه (شهر) عکا (از شهرهای اسرائیل فعلی) است که در وقت نماز خواندن باید رو به آن بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جَلّ جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم!» حسینعلی در کتاب اقدس صفحه ۳ سطر ۱۸ نیز خود را قبله طاعت و عبادت و مدار طواف ارواح و فرشتگان و مصدر امر همه موجودات سماوی و ارضی دانسته است، آنجا که گوید: «و اذا اردتم الصلوة ولّوا و جوهکم شطری الأقدس المقام الذی جعله الله مطاف الملاء الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السماوات».

در کتاب هشت بهشت^۱ صفحه ۳۲ مذکور است:

«قبله در اوقات پنجگانه نماز، نقطه مطلع آفتاب حقیقت است که شیراز باشد و اگر در عین ظهر بخواهد به (آیه) «شَهِدَ اللهُ» اکتفا کند، قبله جرم شمس است، و در ظهور «مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» قبله نفس آن حضرت می‌شود و با آن دور می‌زند، چنان که سایه با آفتاب دور می‌زند».^۲

۱. مؤلف کتاب هشت بهشت که در فلسفه احکام و شرح حال عده‌ای از فضلالی بابیه نوشته شده و در ۳۳۰ صفحه به اضافه ۱۸ صفحه مقدمه، چاپ شده معلوم نیست به قول استاد علامه محمد قزوینی این کتاب از تألیفات ادوارد براون مستشرق انگلیسی است، یا غیر او ولی بنا به دلایلی که در دست است این کتاب را شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی نوشته‌اند (هشت بهشت، صفحه الف).

۲. تلخیص از محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۰۵.

از این مطلب استفاده می‌شود که قبله بابیان و بهائیان فرق دارد، با توجه به این که بابیان حسینعلی بهاء را به عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» قبول ندارند.

فرقه‌های دیگر نشأت گرفته از بابی‌گری

واکنون فرقه‌های ذیل از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تا کنون به وجود آمده‌اند که هر یک از برای خود ادعای خاصی دارند و دیگری را تخطئه می‌نمایند که عبارتند از: بابی، ازلی، بیانی، مرآتی، بهائی، ثابتین، ناقضین، سهرابی، طرفداران چارلز میس ریمی و جمشیدی (پیروان جمشید معانی، ملقب به سماء الله)^۱



۱. شرح این ماجرا در کتاب «پرنس دالگورکی»، از: مرتضی - احمد - ا. ص ۸۰ تا ۸۵ آمده است. قبلاً گفتیم که آنها به بیش از بیست فرقه رسیده‌اند.

۴- عباس افندی جانشین حسینعلی بهاء

عباس افندی فرزند حسینعلی بهاء که مرد شماره سه در فرقه بهائی گری است در زیرکی و سیاست و بافندگی‌های مرموزانه در نوسازی بهائی گری بی نظیر بوده است، وی در سال ۱۲۶۰ هجری در تهران متولد شد. عباس افندی که او را عبدالبهاء و مرکز میثاق و غصن اعظم می‌نامند، چنان که از نوشته‌هایش (مقاله شخصی سیاح و مفاوضات و الواح مختلفه) استفاده می‌شود در تحصیل علوم گوناگون ادبی و عقلی زحمات زیادی را متحمل شده است.

وی که هشت سال و اندی در تهران، و دوازده سال در بغداد، و پنج سال در ادرنه، و بقیه عمر را در عتقا و حیفا به سر برد، تمام رموز اغفال اغنام الله (گوسفندان خدا) را یاد گرفت و در میان این کشمکش‌ها و تبعیدها، تجربه‌ها آموخت، و به رموز و ترفندهای نفوذ در دیگران آگاه گردید.

او به مراتب از پدرش حرفه‌ای‌تر بود، بلکه به گفته‌های پدر سر و صورتی داد، و با توجیهات مضحک به ایرادهایی که از طرف پیروان باب و صبح ازل و دیگران می‌شد جواب می‌داد، بهائیان عباس افندی را در همه شوون، آیتی از آیات خدا دانسته، و او را در میان هیولایی از افسانه‌ها و دروغ‌ها قرار داده‌اند.

چنان که قبلاً خاطر نشان شد، وی طبق وصیت پدر به عنوان جانشین حسینعلی بهاء تعیین شد، و مطابق این وصیت نامه بعد از او، می‌بایست برادرش محمد علی (غصن اکبر) جانشین پدر گردد ولی پس از فوت حسینعلی بین این دو برادر (عباس افندی و محمد علی) بر سر ریاست کشمکش سختی در گرفت، که از کشمکش حسینعلی و برادرش میرزا یحیی سخت‌تر بود، و هر کدام پیروانی

پیدا کردند و بازار فحش و ناسزا و جنگ و ستیر بین آنها رواج یافت. عباس افندی پیروان خود را میثاقی (وفادار) نامید زیر آنها را نسبت به خودش (مرکز میثاق) وفادار یافت و پیروان میرزا محمد علی را به عنوان «ناقضین» یعنی شکنندهٔ وصیت پدر معرفی کرد.

سرانجام عباس افندی هم تلافی کرد و بر خلاف وصیت پدرش که می‌بایست بعد از خودش برادرش محمد علی جانشین شود، دختر زاده‌اش شوقی افندی را جانشین خود ساخت.^۱

عباس افندی که از راه‌های مختلفی در راه تبلیغ بهایی‌گری تلاش می‌کرد، پا را فراتر گذاشت، مبلغینی را به آمریکا فرستاد و سرانجام خودش نیز سفری به آمریکا کرد، گرچه در این مسافرت به نتیجهٔ کامل و دل‌خواه نرسید، اما لانه فساد و جاسوسی را در آن سامان راه انداخت که اثرش بعدها آشکار گشت، بهائیان می‌گویند: او در این مسافرت‌ها نزدیک هفتاد نفر را بهائی کرد.

او به استعمار غرب دست داده بود، و در راه فعالیت خود به طور مرموزی از ناحیهٔ استعمارگران یاری می‌شد چنان که در فصل بعد اشاره خواهیم کرد. او سه کتاب به نام‌های زیر نوشت:

۱ - مقاله شخصی سیاح که در تاریخ باب و بهاء نوشته شده و مؤلف آن یک سیاح گمنام معرفی شده است.

۲ - کتاب مفاوضات، که به نظر بهائیان این کتاب پس از فراندی گلیپایگانی علمی‌ترین کتاب بهائیان است.

۳ - الواح و مکاتیب و نامه‌هایی که او به اشخاص مختلف نوشته و بهائیان آن‌ها را جمع آوری کرده و به نام «مکاتیب» به چاپ رسانده‌اند.

سرانجام در ۷۵ سالگی که بیشتر عمرش را در عکا و حیفا به سر می‌برد در

۱. شوقی افندی، پسر ضیائیه دختر بزرگ عبدالبهاء بود.

تاریخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۰ هجری قمری از دنیا رفت.^۱
 از کتب بهائیان مانند رحیق مختوم (ج ۲ ص ۷۶۷) و کواکب الدریه (ج ۲، ص ۲۰۰) استفاده می‌شود که عباس افندی تا آخرین روز عمر، به مسجد مسلمانان می‌رفته و در نماز جماعت آنها شرکت می‌کرده است.^۲



۱. شرح مفصل تاریخ زندگی عباس افندی را در کتاب کشف الحیل و فلسفه نیکو و محاکمه و بررسی، ج ۲، ص ۱۶، و جمال ابهی، ص ۱۴۷ تا ۱۷۴ بخوانید.
 ۲. سید محمد رشید رضا مصری، مقرر تفسیر معروف المنار در کتاب «تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده» در جلد اول، صفحه ۹۳۰ می‌نویسد: «عباس افندی نمازهای پنجگانه و نماز جمعه را به شیخ محمد عبده اقتدای کرد و در مجالس درس او حاضر می‌شد.»

۵- شوقی افندی جانشین عباس افندی

پس از فوت عباس افندی، طبق وصیتش، پسر دخترش شوقی افندی، زمام امور بهائیت را به دست گرفت.

شوقی افندی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری تولد یافت و هنگام مرگ عباس افندی که در سال ۱۳۴۰ اتفاق افتاد ۲۶ سال داشت، او فرزند میرزا هادی شیرازی است، و مادر او ضیائیه دختر بزرگ عباس افندی می باشد.

او پس از عباس افندی، وصیت نامه او را (که آثار ساختگی در آن دیده می شد و احمد سهراب آن را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی که به نام سهرابیان نامیده شدند پیدا کرد) بین اغنام الله (گوسفندان خدا یعنی بهائیان) پخش کرد و به عنوان مقام «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» و رییس موهومی بیت العدل، معرفی نمود.^۱

شوقی افندی در دارالفنون بالیون لندن مدتی تحصیل کرد و پس از چندی به طوری که بعضی ردیه نویسان نوشته اند به بیروت رفت و در آنجا حوادث شومی پیش آمد از دستوره های شوقی است که: (عقیده را کتمان ننمایید، و از تقیه اجتناب نمایید).^۲

مجله اخبار امری در شماره ۶ سال ۱۰۶ ص ۸ می نویسد: «شوقی دستور داد که: در موقع نماز باید بهاء الله یا عبد البهاء (عباس افندی) را در پیش چشم مجسم کرد.»

در کتاب نظامات بهائیه، شوقی عمل به دستورات اقدس (یکی از کتاب های

۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۷.

۲. گنجینه حدود و احکام (۳۸۴ صفحه ای) ص ۲۶۴.

حسینعلی بهاء) را در کشورهای لازم می‌داند که آن دستورها مخالف قوانین آن کشور نباشد!

شوقی در لوح دهم الواح خود، تساوی حقوق زن و مرد را دستور داده و در آخر می‌گوید: امید چنان است که این قدم اول که در میدان مساوات حقوق رجال و نساء برداشته شد سبب تشجیع و تحریص إماء الرّحمن در آن سامان (تهران) گردد.

سرانجام شوقی نیز به نیاکان خود پیوست و بر اثر بیماری آنفلوانزا در لندن درگذشت.

درباره دست‌نشاندهی او از طرف استعمارگران در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

شوقی از دنیا رفت ولی خلفی از خود باقی نگذاشت^۱ و چون بعد از او کسی نبود، تا زمام امور بهائیان و ریاست موهومی بیت العدل را بر عهده بگیرد، رهبری امور بهایی موكول به هیئت شد و عناصر مختلفی این امر را بر عهده گرفتند، و بعضی مانند پریزیدنت میسن ریمی و جمشید معانی خود را «وَلِیُّ أَمْرِ اللَّهِ» بعد از او قلمداد کردند.

از شوقی کتابی به نام قرن بدیع (در چند جلد) و لوح شوقی افندی باقی ماند.^۲

توضیح این‌که: شوقی افندی به دلیل خنثی بودن و نداشتن فرزند ذکور، از تعیین جانشین از نسل خود، عاجز ماند و امور بهائیت را به لجنه‌ای به نام بیت العدل سپرد، وی در سال ۱۳۲۸ هـ ش به کلیه مراکز بهایی جهان چنین ابلاغ کرد: «این شورای جدید التأسیس، عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد که اولین آنها این است که با اولین حکومت اسرائیل ایجاد روابط کند.»

۱. اقلیم نور، صفحه آخر.

۲. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲ و ج ۳ ص ۲۹۲-۳۲۱.

ایادی امر الله و اعضای انتصابی اولیه بیت العدل واقع در شهر حیفای اسرائیل عبارت بودند از چهار مرد و پنج زن (روحیه خانم ماکسول (همسر شوقی)، چارلز میس ریمی، امیلیا کالینر، لیردی ایوالس، یوگوجیا‌گری، جسی ردل، اتل رول، لطف الله حکیم، سیلوا آیواس، که بعداً به ۲۷ نفر رسیدند.»
 خانم ماکسول انگلیسی، و چارلز میس ریمی، آمریکایی، و بقیه نیز اکثراً از ملیت‌های اسرائیلی و غربی بودند، و مذاکرات اعضای جلسه کاملاً محرمانه بود.^۱

* * *

۱. انشعاب در بهائیت، ص ۱۵۱، ۱۹۶ و ۱۹۹.

دستیاران بابی‌گری و بهایی‌گری

از زمانی که میرزا علی محمد باب، ادعای بابیت کرد (سال ۱۲۶۰ ه.ق) تا زمانی که شوقی افندی زمام امور را به دست گرفت حدود صد سال بود، و بعد، عده‌ای به دستگیری بابی‌گری و بهایی‌گری شتافتند، در کتاب مصابیح هدایت تألیف عزیز الله سلیمانی اردکانی که در سه جلد با اجازهٔ محفل روحانی ملی بهائیان در سنه ۱۳۲۶ و ۱۳۲۸ شمسی چاپ و منتشر شده و بعضی از کتب دیگر آنها شرح حال دستیاران و بزرگان بابی و بهائی آمده است.

بزرگترین دستیاران آنها عبارت بودند: از قرّة العین، میرزا جانی کاشانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ملا حسین بشرویه‌ای، ملا محمد علی بار فروشی^۱ (معروف به حضرت قدوس) ملا محمد علی حجت عامل بلوای زنجان، و سید یحیی دارابی عامل فتنه یزد و نیریز^۲ ما در این کتاب که بنای آن بر اختصار است، به طور فشرده به شرح حال پنج نفر از ممتازترین دستیاران بابی‌گری و بهایی‌گری که نقش مهم و تلاش فراوان در تأیید این مسلک داشتند یعنی قرّة العین، میرزا جانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ملا حسین بشرویه و قدوس بابلی می‌پردازیم.

۱ - قرّة العین کیست؟

نام اصلی قرّة العین «زرین تاج» و بنا به نوشته کتب بهایی، امّ سلمه است، وی دختر ملا محمد صالح مجتهد قزوینی است، در شهر قزوین در سنه ۱۳۲۰ ه.ق یا به قول آیتی در کواکب الدّریه در سنه ۱۲۳۱ ه.ق متولد شد. زرین تاج زنی در نهایت زیبایی بود و اندام بی‌نظیری داشت، در عین حال

۱. در آن عصر نام شهر بابل، بارفروش بود، از این رو محمدعلی بابلی را محمدعلی بارفروشی می‌خواندند.
۲. شرح آشوب این افراد، در کتاب جمال ابهی، ص ۹۵ تا ۹۹ آمده است.

شهرت طلب و هوسباز بود.

او نزد پدرش ملا صالح و عمویش ملا محمد تقی مجتهد (که بعد بابی‌ها او را کشتند) مشغول تحصیل گردید، در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سید کاظم رشتی (شاگرد ممتاز شیخ احمد احسایی) به شمار آمد، عموی کوچکش ملا علی که از این گروه به شمار می‌رفت او را در این راه تحریص و تشویق می‌نمود، تا آنجا که ارسال نامه و مراسلات بین زرین تاج و سید کاظم رشتی باز شد، و سید کاظم رشتی او را قرّة العین (نور چشمی) خواند، از این زمان به بعد او به لقب «قرّة العین» شهرت یافت.

این زن با پسر عموی خود ملا محمد امام جمعه (پسر ملا محمد تقی شهید) ازدواج کرد و از او دارای ۲ یا ۳ فرزند شد، ولی شوهر داری و بچه داری برای او قید و زنجیری بود، طولی نکشید که در سال ۱۲۵۹ هـ ق (در سن حدود ۲۹ سالگی) شوهر و فرزندان و خانه خود را ترک کرده، و به عنوان این که دستش به استادش سید کاظم رشتی برسد به سوی کربلا روانه شد، ولی وقتی که به کربلا رسید با خبر فوت سید کاظم روبرو شد، در آنجا با شاگردان سید کاظم رشتی تماس داشت، یک عده از افراد هوسباز دورش را گرفتند، او که شیفته مقام طلبی و شهرت بود، پس از چندی، به بغداد رفت، و سپس توسط ملا حسین بشرویه‌ای به حضور میرزا علی محمد باب راه یافت، و کار او به جایی رسید که گاهی به نام خود، مردم را دعوت می‌کرد، و گاهی به نام سید علی محمد باب، باب هم او را به لقب «طاهره» ملقب ساخت. و به گفته عباس افندی: «او در قریه بدشت جمله من همان خدا هستم» را تا عنان آسمان به اعلیٰ النداء بلند نمود.^۱

بی‌عفتی‌های این زن شوهر دار و تماس‌های نامشروعی که با افراد گوناگون داشته، و به گرد آمدن عده‌ای به دور او به عنوان شاگرد و... موجب شد که حاکم بغداد او و اطرافیانش را از بغداد بیرون کرد.

قرّة العین وارد ایران شد، ولی حدود سه سال بود از شوهرش جدا شده بود،

۱. مکاتیب عباس افندی، ج ۲، ص ۲۵۴.

اینک با چه رویی می‌توانست به خانه شوهر برگردد، آن هم شوهری که روحانی بود.

ورود قرّة العین به خانه پدر، پس از سه سال سفر

ناچار وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد، اما او مورد اعتراض سخت پدر و عمویش ملا محمد تقی قرار گرفت و حتی پدر و عمو و بستگان او را در خانه تحت نظر نگهداشتند و مانع شدند که بابیان با او تماس پیدا کنند، و ملا محمد تقی پیروان مذهب شیخیه را کافر و زندیق می‌خواند و سخت قرّة العین را بر این روشی که پیش گرفته بر حذر می‌داشت.^۱

ولی طولی نکشید که با بیان نقشه قتل ملا محمد تقی (عموی قرّة العین)، را طرح کردند که به عقیده نویسندگان، طراح اصلی نقشه قتل، خود قرّة العین بود.

شهادت ملا محمد تقی عموی قرّة العین

در کتاب قصص العلماء نقل شده: در سال ۱۲۶۴ هـ.ق، شبی بعد از نصف شب مرحوم ملا محمد تقی که مرجع تقلید در قزوین بود، برای خواندن نماز شب به مسجد رفت، مسجد خلوت بود، در حال سجده که به خواندن مناجات خمسة عشر اشتغال داشت، ناگهان چند نفر بای‌بی به مسجد ریختند، نخستین بار نیزه‌ای به پشت گردن او فرو بردند، و سپس نیزه‌ای به دهان او فرو کردند و سپس هشت زخم دیگر به بدن او وارد آوردند و فرار کردند، او برای رعایت نجس نشدن مسجد به هر زحمتی بود خود را به در مسجد رساند و بی‌هوش شد، مردم با خبر شدند، او را به خانه‌اش بردند و پس از دو روز شهید شد، قبر او در بیرون مرقد مطهر امام زاده حسین علیه السلام در قزوین به عنوان قبر شهید ثالث معروف و ملجأ حاجتمندان است.

۱. شیخ احمد احسائی اعتقادات و افکار خاصی داشت قبلاً در قزوین ملا محمد تقی با او در این باره بحث کرده بود و سرانجام ملا محمد تقی او را تکفیر کرد، تکفیر ملا محمد تقی به سرعت در همه جا منتشر شد، دیگر شیخ احمد نتوانست در قزوین بماند و به عراق رفت.

وبعضی گویند: در راه که به مسجد می‌رفته مورد حمله قرار گرفت، و حمله کننده، میرزا صالح شیرازی و به قول بعضی ملا عبد الله بوده است، چنان که آواره در کتاب الکواکب الدریه (مطبعة العربیه به مصر) صفحه ۲۰۷ این مطلب را به تفصیل آورده است.

اعدام قرّة العین

در این گیر و دار بابی‌های قزوین که به هیچ وجه حاضر نبودند، قرّة العین این زیبا صنم را از دست بدهند، با او و بابی‌های تهران و شهرستان‌های دیگر از جمله حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل و... به طرف خراسان رهسپار شدند، ولی در شاهرود با عده‌ای از بابی‌ها که از ترس مردم مشهد از مشهد فرار کرده بودند ملاقات نمودند، سپس واقعه بدشت (که قبلاً در شرح حال حسین علی ذکر شد) پیش آمد.

سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه، و تحت تعقیب قراگرفتن بابی‌ها، در سال ۱۲۶۸، قرّة العین و عده‌ای که قبلاً دستگیر شده بودند، محکوم به اعدام شده و به قتل رسیدند، و این هنگامی بود که هنوز فرقه بهائیت به وجود نیامده بود، بنابراین قرّة العین بابی (نه بهائی) از دنیا رفت.

سید علی محمد باب هنگام نوشتن احسن القصص (که در تفسیر سوره یوسف است و دارای ۱۱۱ سوره می‌باشد و در اول هر سوره آیاتی از سوره یوسف در آن عنوان شده) علاقه مفراطی به قرّة العین داشته و در اغلب سوره‌های آن کتاب، چند آیه در حق او و خطاب به او است مانند سوره ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۵۸ و ۷۶ و ۷۸ و ۹۱ و ۹۳ و... و بعید نیست که این کتاب را به عنوان خطابات به قرّة العین و به بهانه تفسیر سوره یوسف نوشته باشد، از عبارات علی محمد در سوره ۷۶ چنین است، می‌گوید:

«یا قرّة العین انّ الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک
من قبَلِ اللهِ العَلِیِّ...»^۱

۱. تلخیص از جمال ابهی، ص ۶۲ و ۸۶ و محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج اول، ص ۹۰ و ۹۳.

یعنی: «ای قرۃ العین! خداوند تو را برای من برگزیده، آنچه را به تو از سوی خدای متعال وحی می‌شود گوش فراده.»

۲ - میرزا جانی کاشانی

میرزا جانی کاشانی از پیروان پرو پا قرص سید علی محمد باب بود، و کتابی به نام «نقطۃ الکاف» در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه نوشت، مستشرق شهیر ادوارد براون انگلیسی مقدمه مفصلی بر این کتاب نوشته و خود به طبع و نشر آن پرداخته است، این کتاب در ۳۶۲ صفحه که ۶۶ صفحه‌اش مقدمه ادوارد براون است در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در لیدن به طبع رسیده است.

تناقضات و بافندگی‌ها و مهملات این کتاب بی‌شمار است.

میرزا جانی به قدری به سید علی محمد باب دلبسته بود که می‌نویسند وقتی سید علی محمد باب را از اصفهان از راه کاشان به تهران می‌بردند حاج میرزا جانی با دادن صد تومان (آن زمان) رشوه، باب را در کاشان یک شب مهمان خود کرد، میرزا جانی از آن ۳۲ نفری است که در سنه ۱۲۶۸ در جریان ترور ناصر الدین شاه با عده‌ای از بایی‌ها به قتل رسید.^۱

۳ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی

یکی از افراد ممتاز فرقه ضالّه بهایی «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» است، به طوری که کتاب فرائد او را مفصل‌ترین و بالاترین کتاب استدلالی و نظری بهائیه می‌دانند، وی در آن کتاب آیات قرآن و روایات اسلامی را تحریف و تأویل کرده، و با صدها توجیهاات التقاطی و مضحک و بافندگی‌های خنده‌آور و خنک، آنها را به مسلک بهایی تطبیق نموده است.

کتاب فرائد گلپایگانی، دارای ۷۳۱ صفحه، هر صفحه‌ای ۱۹ سطر به اضافه ۲۵ صفحه فهرست و جدول صواب و خطا است، که تألیف آن را در شب عید فطر

۱. اقتباس از محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۲۲۵، و فتنه باب، ص ۹.

سال ۱۳۱۵ هجری به پایان رسانده است.

وی در سال ۱۲۶۰ هجری در گلپایگان متولد شد و در سال ۱۲۹۳ بر اثر ملاقات با فاضل قائینی (نبیل اکبر آقا محمد پسر ملا احمد وفات یافته سال ۱۳۰۹ هجری در بخارا) و دیگران در سن ۳۳ سالگی بهائی شده است، و به تبلیغ این مرام پرداخته است، او نخست از طرف حسینعلی بهاء و سپس از طرف عباس افندی مأمور نوشتن کتاب‌های به اصطلاح استدلالی گشت، و با لفظ بازی و تلفیق کلمات، دین خود را به اربابش نیکو ادا کرد.

و در این مسیر مسافرت‌هایی به اروپا، آمریکا، مصر، ترکستان و سوریه کرده و چندین کتاب به حمایت از مرام بهایی نوشت، که از جمله آنها کشف الغطا، و دُرر بهیته، حجج بهیته، برهان لامع، رساله ایوبیته و رساله اسکندریه است.

عباس افندی توجه خاصی به گلپایگانی داشت و او را لایق کارهای مهم می‌دانست از این رو وقتی که تصمیم گرفت در کشورهای غربی پایگاه تبلیغی ایجاد کند، دست نیاز به سوی ابوالفضل گلپایگانی دراز کرد، و او را برای این امر خطیر مأمور ساخت و به استمداد طلبید.

سرانجام در سال ۱۳۳۲ هـ ق در ۷۲ سالگی در مصر درگذشت.^۱

۴ - ملاحسین بشرویه‌ای و هلاکت او

ملاحسین بشرویه‌ای که از اهالی بلاد خراسان و از شاگردان سیدکاظم رشتی بود، از نخستین کسانی است که به بابیت سیدعلی محمد معتقد شد و در این راه تلاش فراوانی کرد و به عنوان «باب‌الباب» معرفی شد.

او در مشهد مردم را به مرام بابیت فرا می‌خواند، و جمعی را به دور خود جمع کرد، با حیل‌های مختلف، شهر به شهر می‌گشت و از مرام باطل بابیت تبلیغ می‌کرد...

با پیروان خود به مازندران آمد و در آنجا متحیر بود که چه کند و به کجا رود، زیرا از خراسان توسط علما و مردم رانده شده بود، و در مازندران از ترس

سعیدالعلما (که شرح حالش را ذکر می‌کنیم) که فرقه ضالّه بابیان را از بابل بیرون کرده و پراکنده ساخته بود، حیران و سرگردان همراه پیروانش در بیابان‌های مازندران، روزی یک فرسخ یا نیم فرسخ راه می‌پیمود، مریدانش می‌گفتند او در انتظار امری به سر می‌برد، و او نیز به اطرافیان‌ش می‌گفت: منتظر چیزی هستم، تا این که در همین ایام که سال ۱۳۶۴ هـ ق بود، خبر فوت محمد شاه (پدر ناصرالدین شاه) رسید، ملاحسین بشرویه گفت: من منتظر همین خبر بودم، فرصت هرج و مرج آن عصر و ضعف قدرت حکومت مرکزی، باعث شد که بشرویه اکثر استفاده را از این آب گل آلوده برای ماهی گرفتن نماید، و به پیروانش می‌گفت:

«سید علی محمد امام زمان است و ما از یاران او هستیم و به زودی فتح و پیروزی نصیب ما می‌شود... داستان ما داستان کربلا است، و من با ۷۲ نفر در مازندران شهید می‌شویم، هر کسی میل شهادت ندارد برگردد. ما وقتی که وارد مازندران شدیم راه نجاتی برای ما نیست و من با ۷۲ نفر در آنجا شهید خواهم شد، و من با هفتاد و دو نفر از ظهر کوفه که پشت بارفروش (بابل) است خروج خواهیم نمود.»

او با این بافندگی‌ها بابل را کربلا خواند و خود را از شهدای آن، که پس از شهادت، رجعت می‌کنند، کوتاه سخن آن که او همراه ۲۳۰ نفر به سوی بابل حرکت کردند، مردم بابل به آنها حمله نمودند، سی نفر از آنها گریختند، دویست نفر ماندند، این دویست نفر به قتل و غارت پرداختند و به صغیر و کبیر رحم نمی‌نمودند، کار به جایی رسید که اهل شهر بابل آنها را به محاصره قرار داده و آنها به کاروان سرایی در سبزه میدان پناه بردند، و در برابر هجوم جمعیت شهر، به سختی وحشت نمودند، سرانجام با عباس قلی خان حاکم لاریجان مذاکره نمودند و از او خواستند که به آنها راه دهد تا از شهر خارج شوند، مشروط به این که دست از قتل و غارت بردارند، عباس قلی خان موافقت کرد، حسین بشرویه با پیروان خود، از بابل بیرون رفتند.

عالم ربّانی و بزرگ آیت الله سعید العلماء رحمته الله نقش اصلی برای بسیج مردم و بیرون نمودن آنها را داشت، همه تلاش آنها این بود که به سعید العلماء دست

یابند و او را بکشند، ولی در برابر هجوم مردم تحت رهبری سعید العلماء رحمته الله ناکام ماندند.

بشرویه و پیروانش در جستجوی پناه‌گاهی بودند، و سرانجام به قلعه شیخ طبرسی (واقع در مازندران نزدیک قائم شهر) وارد شده و آنجا را فتح کرده و برای خود پناه‌گاه قرار دادند.

در این میان محمد علی بارفروشی (بابلی) معروف به قدوس از سران بابی، خود را به قلعه طبرس^۱ رسانید، بابیان از او استقبال گرمی کردند.

این بار بشرویه (به جای سید علی محمد باب معدوم)، محمد علی قدوس را محور قرار داد، او را امام زمان خواند و پیروانش را به ایمان آوردن به او دعوت کرد.

اصحاب قلعه، با تلاش‌های بشرویه، قلعه طبرس را بازسازی کردند، و هر روز به اطراف حمله کرده و به غارت و چپاول اموال مردم می‌پرداختند و آنها را به قلعه آورده و ذخیره می‌نمودند. در همین میان مهدی قلی خان از تهران مأمور سرکوبی آنها شد و عباسقلی خان لاریجانی و دیگران را به کمک گرفت و بین لشکر دولتی و اهل قلعه، جنگ‌های سختی رخ داد، سرانجام بشرویه هدف تیر عباسقلی خان قرار گرفته و به هلاکت رسید، او هنگام مرگ ۳۶ سال داشت.

پس از مرگ او، محمد علی بارفروشی (بابلی) معروف به قدوس، برادر او «حسن بشرویه» را جانشین او و فرمانده نمود، و القاب برادرش را به او عطا کرد و پیروانش را به اطاعت از او فراخواند، ولی طولی نکشید که حسن بشرویه نیز به دست قشون دولتی و مردمی، به هلاکت رسید.^۲

۵ - قدوس بابلی و سرنوشت نکبت‌بار او

قبلاً شهر بابل را «بارفروش» می‌نامیدند، در آنجا شخصی به نام محمد علی

۱. آثار این قلعه هم اکنون وجود دارد، و مرقد ابی منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی صاحب احتجاج، وفات یافته اوائل قرن ششم هجری، در همین محل، دارای بارگاه بوده و زیارتگاه مسلمانان است.

۲. اقتباس با تلخیص، از جمال ابهی، ص ۹۰ - ۹۴ - واقعه قلعه طبرس، در سال ۱۲۶۲ هـ ق رخ داد، و سعید العلما حکم جهاد با بابیان را صادر کرد.

بار فروشی که بعدها معروف به قدّوس گردید، به حمایت از بابیان برخاست، او از نخستین کسانی است که بابت سید علی محمد باب را پذیرفت، و برای پیشرفت مرام باطل او، تلاش‌های بسیار کرد، او در ماجرای افتضاح بدشت شرکت داشت^۱ او می‌خواست مردم مازندران (همشهری‌های خود را) به بایی‌گری گرایش دهد، و به قلعه طبرس وارد شد و در آنجا به ملاحسین بشرویه‌ای و همراهان پیوست، بشرویه او را بعد از سید علی محمد، امام زمان خواند. او وقتی که وارد قلعه شد، پیاده کنار قبر شیخ طبرسی رفت و دستش را به ضریح آن قبر نهاد و بر آن تکیه داد و گفت: «بِقِيَّةِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.»^۲ و با خواندن این آیه خواست اعلام کند که من همان امام زمان هستم که هنگام ظهور بر کعبه تکیه می‌کند و این آیه را می‌خواند!^۳

ولی پس از کشته‌شدن ملاحسین بشرویه‌ای (چنان که گفتیم) اهل قلعه مقاومت خود را از دست دادند، و کارشان بسیار تنگ و سخت شد و در فکر چاره‌جویی بودند، در این میان «مهدی قلی خان میرزا» اعلام کرد: «هر کس توبه کند در امان است.» با بیان از این پیشنهاد خوشحال شدند، در ظاهر توبه کردند و جان خود را از خطر مرگ نجات دادند، قدّوس و یارانش از قلعه بیرون آمده و به اردو رفتند و توبه کردند، ولی سران لشکر دولت و مردم، دریافتند که توبه این‌ها از روی اجبار و اضطرار است، ممکن است آنها پراکنده شده، هر کدام در جایی مشغول تبلیغ و اغواگردند، از این رو همه آنها - جز قدّوس و دوسه نفر دیگر - را کشتند. سپس قدّوس و آن دوسه نفر را به بابل آوردند، سرانجام قدّوس نیز در بابل اعدام شد و به این ترتیب غائله با بیان در مازندران پایان یافت.^۴

علمای بابل از جمله سعید العلما فتوای اعدام قدّوس و همراهانش را صادر کردند، و گفتند توبه آنها قبول نیست. بر اساس این فتوا همه را در میدان سبزه میدان بابل اعدام نمودند.^۵

۱. او حتی ادعای خدایی کرد و یک کتاب در تفسیر صمد نازل نمود (مکاتیب عباس افندی، ج ۲، ص ۲۵۴).

۲. هود، ۸۶.

۳. جمال ابهی، ص ۹۲.

۴. همان مدرک.

۵. مرآة البدان، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۶۷، ج ۲ و ۳، ص ۹۷۲.

در کتاب مرآت البلدان نقل شده: «طبق دستور سعید العلماء، و سایر فضلاى بارفروش (بابل) قدوس و همراهانش را بر الاغ سوار کردند و در شهر گرداندند و مردم ازدحام کرده و پیکر قدوس را با شمشیر ریز ریز کردند.^۱»

سعید العلماء فتوا دهندة اعدام بایان کیست؟

چنان که ملاحظه نمودید سعید العلماء رحمته الله نقش به سزایی در قلع و قمع با بیان، و پاکسازی مازندران از وجود پلید آنها داشت، اینک می‌پرسند سعید العلماء چه کسی بود که آن همه تلاش و جانفشانی کرد؟

پاسخ: سعید بن محمد^۲ معروف به سعید العلماء در سال ۱۱۸۷ هـ.ق. از یک خانواده روحانی در بارفروش (بابل) چشم به جهان گشود، پس از رشد و نمو، به تحصیل پرداخت، سپس مشغول تحصیل دروس حوزوی شد، مقدمات را نزد پدر و فضلاى دیگر بابل خواند و سپس برای ادامه تحصیل به کربلا سفر کرد، در آن مکان مقدس از محضر درس بزرگان علم به ویژه از محضر تدریس شریف العلماء مازندرانی به تحصیل فقه و اصول پرداخت و به درجه اجتهاد نایل گردید، و سپس به نجف اشرف عزیمت نمود.

علامه حاج آقا بزرگ تهران صاحب الذریعه می‌نویسد: «سعید العلماء از بزرگان علماء و اکابر فقها بود، و در میان بزرگان علم و فقهای مشهور عصر خود شهرت داشت، و به عنوان سعید العلماء مازندرانی بارفروشی (یعنی بابلی) شناخته می‌شد، او همدرس علمای بزرگی همچون مولا آقا دربندی، سید شفیع جاپلقی، و شیخ مرتضی انصاری (صاحب رسائل و مکاسب) و فقها و علمای دیگر بود، و از شاگردان برجسته شریف العلماء مازندرانی و غیر او به حساب می‌آمد، از نشانه‌های عظمت مقام علمی او این که استاد اعظم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله با وجود او، از فتوا دادن خودداری می‌کرد، تا این که عده‌ای

۱. مرآة البلدان، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۶۷، ج ۲ و ۳، ص ۹۷۲.

۲. مورخین نام او را ملا محمد سعید خوانده‌اند، ولی از مهر شریفشان که در وقفنامه‌ها به یادگار مانده، سعید بن محمد ثبت شده است.

این موضوع را به سعید العلماء اطلاع دادند، ایشان در پاسخ چنین فرمود: «من در ایام اشتغال به درس و بحث در حوزه، از شیخ انصاری اعلم بودم، ولی اکنون در بلاد عجم هستم و توفیق درس و بحث ندارم ولی شیخ انصاری همچنان با جدیت به درس و بحث اشتغال دارد، در این صورت او از بنده اعلم است، و برای مقام مرجعیت و فتوا دادن متعین و محرز می‌باشد.»^۱

این عالم بزرگ در سال ۱۲۷۰ ه‍.ق در ۸۳ سالگی در بابل رحلت کرد، مرقد شریفش در شهر بابل در بقعه‌ای قرار دارد، و نگارنده به تازگی مرقد آن بزرگوار را زیارت کردم.

نکته قابل توجه در زندگی این مرد خدا، این که او به خاطر نهی از منکر و دفاع از حریم اسلام و جلوگیری از فرقه ضالّه بایی‌گری، حوزه علمیّه نجف را ترک کرده و به بابل مراجعت کرد، او انجام وظیفه را از رسیدن به مقام مرجعیت ترجیح داد، با ایثار و نفس‌کشی، از محیط بزرگ علم و فقاہت دست کشید و به محیط کوچک بارفروش (بابل) آمد، چرا که شنیده بود بایی‌ها با حمایت استعمار روس تزاری، رخنه کرده می‌خواهند مردم مازندران را اغوا کنند.

نبیل زرنندی که از بهائیان سرشناس است در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «خبر توجه ملاحسین بشرویه‌ای با همراهان و نزدیک شدنشان به بارفروش (بابل) به گوش سعید العلماء رسید، به خصوص وقتی که سعید العلماء شنید، ملاحسین از مشهد با پرچم سیاه همراه عده‌ای از اصحابش به سوی بارفروش می‌آیند (و مدّعی هستند که ما همان یاران امام زمان هستیم که با پرچم سیاه از خراسان حرکت می‌کنند) ...»

سپس می‌نویسد: «پس از ورود سعید العلماء به بابل، او جارچی در شهر انداخت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند ... بالای منبر رفت ... و گفت: ای مردم بیدار شوید، دشمنان ما در کمین هستند، می‌خواهند اسلام را از بین ببرند، و مقدّسات اسلامی را محو کنند ... همه شما فردا حاضر باشید. و خود را مهیا

کنید تا جلو این گروه را بگیرید.»^۱

آری این مجتهد بزرگ، جان بر کف به مازندران آمد و با مجاهدات پی‌گیر خود، از فرقه ضالّه بابی، نوکران و دست‌نشانندگان استعمار، جلوگیری شدید کرد، و با اعلام جهاد، مردم را بر ضد آنها بسیج نمود، به طوری که موجب قلع و قمع آنها در آن منطقه گردید.

دوست دانشمندم آقای مهدی کامران بابلی در شأن این عالم بزرگ اشعاری سروده، و در چند فراز از آن اشعار چنین می‌گوید:

سعيد العلما مرد خدا بود	که در اشراق چون نجم سما بود
زعيم و پيشواي عصر غيبت	یگانه ناصر دین و شریعت
علمدار رشيد صاحب الامر	مرید رو سپید صاحب الامر
شجاعانه به میدان بلا رفت	به جنگ مسلک باب و بها رفت
همان مسلک که استعمار يارش	پسید آرنده فکر و شعارش
به فتوايش شده اعدام قدّوس	کسی را که بدی فرمانبر روس
به شهر بارفروش در سبزه میدان	دُرک کرده سران حزب شیطان
موفق شد در این امر الهی	که کرد حفظ این بلد را از دوراهی
روانش باد دائم در تنعم	خدا خواهد نگردد یاد او گم

از شیعیان به خصوص مردم مازندران، به ویژه مردم بابل امید آن است که یاد مجاهدات و ایثار این رادمرد خدا را فراموش نکنند، کنار مرقد مطهرش که اکنون در نزدیک مسجد جامع بابل قرار دارد و در دست آذربایجانی‌های مهاجر است بروند، و با تلاوت آیات قرآن، روحش را شاد نمایند، و بدانند که یکی از مکان‌های مقدّس برای مناجات و استجابت دعا، کنار قبر این مجتهد عالی مقام و مجاهد نستوه است. یادش به خیر و حماسه‌اش جاودانه باد.

پایان فصل دوم

۱. کتاب بهائیان، ص ۵۵۹ - ۵۶۰، زندگانی عالم مجاهد، سعید العلما بار فروشی، نوشته مهدی کامران، ص ۱۲-۱ (برای شرح بیشتر به همین کتاب مراجعه شود).

دست‌های پنهان و آشکار استعمار، در پیدایش بابی‌گری و بهایی‌گری

دلایل و قراین و شواهد خلل‌ناپذیر بیان‌گر آن است که دست‌های پنهانی و آشکار استعمار در پیدایش بابیت و بهائیت و تداوم آن‌ها در کار بوده و هست، برای توضیح مطلب، نظر شما را به مطالب زیر جلب می‌کنم:

۱- تلاش استکبار جهانی در متلاشی کردن همبستگی شرق

در تاریخ بشریت همواره سرزمین افسانه‌ای و آباد و پر از معادن و ذخائر شرق مورد توجه غرب و زمامداران غربی بوده است، فرمان‌روایان غربی همواره چشم طمع و آرزو به این سرزمین دوخته و در صدد آن بوده و می‌باشند که با طرح نقشه‌های استعماری در لباس‌های مختلف، ولی غالباً محرمانه راه تسلط بر شرق و تسخیر مخازن شرق را بیابند و از این راه به هدف استعماری خود نایل آیند.

از این رو در طول تاریخ، کشورها و نقاط مختلف شرق مدت‌ها تحت حمایت کشورهای غربی به سر می‌بردند، و این عنوان تحت حمایتی، ماسک و سرپوش استعمار بود تا بدین وسیله برای ربودن ذخایر شرق آزاد باشند.

منابع بزرگ نفت و گاز این دو طلای سیاه و آبی نیز یکی دیگر از ذخایر گران‌بهای شرق بود که با مطالعه تاریخ آن، به نقشه‌های مرموز استعمارگران پی می‌بریم.

کمپانی‌های غرب، همواره سلطه خود مختاری کامل بر صادر کردن نفت

شرق به غرب و... را داشتند و دارند.

این استعمار وقتی می‌توانست چنگال خود را وسیع‌تر سازد و نقشه‌های استعماری خود را ادامه دهد، که مردم و زمام‌داران شرق را به طور کامل در بی‌خبری و اغفال نگهدارد، و گاهی با ایجاد جنگ‌ها و اختلافات داخلی، آنها را به خود مشغول سازد و در این میان ماهی بگیرد، و به عبارت روشن‌تر نخست با حربۀ استعمار فکری و فرهنگی وارد شود و سپس استعمار ارضی و کشوری و... استعمارگران از مطالعات و تجربیات خود به دست آورده بودند که یکی از عوامل نیرومند و خلل‌ناپذیر در شرق که هم انسان‌ها را از بی‌خبری و اغفال بیرون می‌آورد و هم پیوند و به هم پیوستگی ناگسستنی به آنها می‌دهد و در نتیجه با این وصف، راه نفوذ استعمار مسدود می‌گردد «مذهب» است.

ماجرای تنباکو یک شاهد زنده

یکی از شواهد زنده در این مورد، داستان حرمت تنباکو است، وقتی ناصرالدین شاه به انگلستان سفر کرد و امتیاز (حدود ۵۰ سال) کشت دخانیات و تنباکو ایران را با شرایطی به کمپانی انگلیسی به نام: گ. ف. - تالبوت واگذار نمود^۱، پس از این ماجرا، دخانیات ایران در دست انگلیسی‌ها قرار گرفت، آن‌ها به طور عجیبی به سرعت وارد ایران شدند، روز به روز به صادر نمودن انواع تنباکو و توتون و... افزودند و صدها برابر از مبالغی که به دولت ایران می‌پرداختند، به جیب می‌زدند، علاوه بر مصرف بسیاری که در ایران داشت که منافع آن هم برای صاحبان امتیاز بود. استعمارگران از هر سوی کشور، ساختمان‌های باشکوه و جدیدی برای خود می‌ساختند، کم‌کم مردم آگاه دیدند ملیت و استقلال و دین در خطر جدی قرار گرفته است، علما و دانشمندان و مردم آگاه، متوجه خطر شده طولی نکشید که از هر گوشه، جنب و جوش و شورش شروع شد.

۱. صورت امتیازنامه این بود: «تنباکو و توتون مینویل خرید و فروش و ساختن داخل یا خارج کل تنباکو و توتون که در ممالک محروسه به عمل آورده می‌شود تا انقضاء مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به «ماژدر بالیت» و به شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت فرمودیم - شاه - ۲۸ رجب ۱۳۰۸ ه. ق. (تحریم تنباکو، تألیف محمد رضا زنجانی، ص ۲۵).

آیت الله العظمی میرزای شیرازی^۱ مرجع تقلید عصر، پس از اطلاع بر اوضاع و احوال، نخست با نامه‌ها و تلگراف‌های متعدد، دولت و ملت ایران را از این پیش‌آمد بر حذر داشت و اعلام خطر کرد، ولی نتیجه نگرفت، سرانجام فتوای تاریخی او در مورد حرمت تنباکو به این شرح صادر گردید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْيَوْمُ اسْتِعْمَالُ تَنْبَاكُو وَ تُوْتُونِ بِأَيِّ نَحْوِ كَانٍ فِي حَكْمِ مُحَارَبَةِ بَا اِمَامِ زَمَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ، حَرَّرَهُ الْاِحْقَرُ مُحَمَّدٌ حَسَنُ الْحُسَيْنِيِّ».

این فتوا در تاریخ سال ۱۳۰۹ ه. ق صادر شد.

تأثیر این فتوا آن چنان بود که، مردم به پیروی از این فتوا، چپق‌ها و قلیان‌ها را شکستند، و استعمال تنباکو و توتون و... غدغن گردید، کار به جایی رسید که سفرای کشورهای خارج که در تهران بودند، به کشورهای اروپا تلگراف کردند که واقعه عظیمی که از اعظم حوادث عالم است رخ داده و آن این که: «چیزی را که عادت شبانه روزی عمومی مسلمانان حتی کودکان آنان، و اعظم عادات آنان بود به محض این که یکی دو کلمه نوشته منعی که رئیس دینشان کرده، به طور کلی ترک کردند و ارتکاب آن در انظارشان عار و ننگ است».^۲

یکی از نویسندگان می‌نویسد: اثر این فتوا به قدری نافذ و فراگیر بود که در یک مدت کوتاه، تمام قلیان‌ها و چپق‌ها و هر گونه وسایل دخانیات شکسته شد، و کار به جایی رسید که: زنان و بانوان خدمت کار کاخ ناصر الدین شاه در تهران همه قلیان‌ها و وسایل دخانیات داخل کاخ را شکستند، روزی شاه قلیانی طلبید تا طبق معمول، قلیان بکشد، خدمتکار برای آوردن قلیان به قلیان‌خانه کاخ رفت، ولی با دست خالی بازگشت، شاه سه بار او را برای آوردن قلیان فرستاد، او هر سه بار رفت و دست خالی بازگشت، شاه در حالی که سخت خشمگین شده بود، فریاد زد، قلیان قلیان!

۱. مرجع بزرگ میرزا محمد حسن شیرازی (ره) هم عصر ناصر الدین شاه، مرجع و ستیدی بزرگ و فقیهی عالیقدر بود که پس از شیخ انصاری، مرجعیت مطلق پیدا کرد وی در سال ۱۳۱۲ در سامرا وفات یافت، جنازه‌اش را به نجف اشرف برده و در آنجا در جوار مرقد امیر مؤمنان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خاک سپردند.

۲. شرح مفصل این ماجرا را در کتاب «تحریم تنباکو» نوشته محمد رضا زنجانی که در دی ماه ۱۳۳۳ شمسی چاپ گردیده و همچنین در تاریخ ادوارد براون انگلیسی (ترجمه احمد پژوه) مطالعه کنید.

خدمت کار دست به سینه به حضور شاه آمد و گفت:

«قربان! سرور من! مرا ببخش، در کاخ حتی به عنوان نمونه یک قلیان پیدا نمی‌شود تا نزد شما بیاورم، خدمت کاران، همه قلیان‌ها را شکستند و گفتند: میرزای شیرازی، دخانیات را حرام کرده است!»^۱

به این ترتیب، استعمار انگلیس، مفتضحانه شکست خورد، و انحصار شرکت انگلیسی لغو گردید، طراحان استعمار با ذلت و خواری، بساط استعماری خود را از ایران برچیدند، و ناصر الدین شاه به لغو آن امتیاز، مجبور گردید.

با این که میرزای شیرازی علیه السلام در شهر سامرا (یکی از شهرهای شمالی عراق) سکونت داشت، و در ایران نبود، ولی فتوای او این گونه مردم را به نهضت گسترده و عمیق فراخواند، که در تاریخ به عنوان «نهضت تنباکو» معروف شد، و همین نهضت، پایه‌های نهضت مشروطیت را در ایران، پی ریزی نمود. و پایه آثار و برکات فراوان انقلابی در طول تاریخ گردید. به راستی اگر مسلمانان پیوند خود را با مقام مرجعیت دینی حفظ کنند، هرگز فریب ازدهای هفت سر استعمار را نمی‌خورند.

نیز می‌نویسد: هنگامی که فتوای استعمار شکن میرزای شیرازی علیه السلام در مورد تحریم تنباکو و دخانیات، شایع شد (چنان که در داستان قبل ذکر گردید) جمعی از افراد لا ابالی که با دین سر و کار نداشتند و اهل عیش و عشرت بودند، در یکی از قهوه خانه‌های تهران در کنار قلیان‌ها نشسته بودند، هنگامی که فتوای میرزای شیرازی علیه السلام را شنیدند، برخاستند و همه قلیان‌ها و چپق‌ها و آنچه از وسایل دخانیات، در آن قهوه خانه بود شکستند و به دور ریختند.

بعضی از هم کاسه‌های آنها به آنها گفتند: «شما که لا ابالی هستید و سر و کاری با دین و علمای دین ندارید و از ارتکاب گناه نمی‌ترسید، چرا به پیروی از فتوای میرزای شیرازی، این گونه قلیان‌ها و... را می‌شکنید؟ این کار از شما خیلی عجیب است.»

آنها در پاسخ گفتند: «درست است که ما گناه کار و آلوده هستیم، ولی به

۱. نور الدین شاهرودی، اسرۃ المجدد الشیرازی، ص ۵۰

شفاعت پیامبر ﷺ و خاندانش، آرزو داریم، امروز «میرزای شیرازی رحمته الله» نایب پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام و مدافع و حامی دین است، ما امروز با این کار خود، آرزو مندیم که آن آقا (میرزا) نزد پیامبر ﷺ و آلش از ما شفاعت کند، و اگر ما با سرکشی خود، میرزا را خشمگین کنیم، چه کسی از ما شفاعت می‌کند، و آمرزش ما را از درگاه خدا می‌طلبد؟!^۱

تفرقه بینداز و حکومت کن

استعمار در تحلیل‌های خود چنین نتیجه گرفت که تا انسجام و هم بستگی مسلمانان، وجود دارد، نمی‌توان بر آنها سلطه یافت، و نیز چنین یافت که عامل مهم انسجام و اتحاد آنها، دین است که پیوند آن‌ها را با رئیس دین (مرجع تقلید) ناگسسته کرده و موجب بیداری و فشردگی شده است. تصمیم گرفت همین انسجام و اتحاد را به وسیله مذهب سازی، متلاشی کند. با این طرح و ترفند، به میدان آمد، به این ترتیب که ناگاه مردم شنیدند شخصی به نام «شیخ احمد احسایی» ظهور کرد و فرقه‌ای را به دور خود آورد.

سپس شخصی به نام سید کاظم رشتی که معلوم نبود از کجا آمد، خود را رشتی معرفی کرد و شاگرد شیخ احمد احسایی شد، و پس از فوت شیخ احمد به جای او نشست و افکار او را تعقیب نمود و عده زیادی را به دور خود گرد آورد. جالب این که این شخص وقتی که به کربلا آمد خود را سید کاظم رشتی معرفی کرد، در صورتی که اهالی رشت چنین کسی را نمی‌شناختند... او با رؤسای بغداد تماس و ارتباط کامل داشت و از طرف مأمورین دولت عثمانی کمک زیادی به او می‌رسید.

از قرآینی که برای اهل زمان خود به دست آمده بود این که وی از یکی از بلاد روسیه (ولادی وستک) آمد و خود را به رشت منسوب کرد، و چون لهجه گیلک‌ها بی‌شبهت به لهجه روسی نیست از این رو خود را رشتی معرفی نمود،

یکی از قراین روسی بودنش، گزارش کینیازدالگورکی است.^۱ پس از فوت سید کاظم رشتی، هر یک از شاگردانش داعیه‌ای را بر سر داشتند، به فرقه‌های مختلف منشعب شدند، بعدها ۱۸ نفر از آنها به دستگیری ملا حسین بشرویه‌ای دور سید علی محمد باب را گرفتند و کم‌کم فرقه بابی و سپس ازلی و بهائی به وجود آمد، چنان که قبلاً خاطر نشان گردید:

۲- کینیازدالگورکی پرده‌ها را بالا می‌زند!

شواهد و دلایل و قراین عینی و قطعی و سندهای روشن در دست است که استعماری بودن بابی‌گری و بهایی‌گری را روشن می‌سازد، گرچه یکی از برنامه‌های اصلی استعمار این است که نقشه‌هایش را در زیر پرده‌های پوشش قرار دهد، و ترفندها و طرح‌هایش کاملاً محرمانه و پوشیده باشد، و از هر گونه عوامل آشکار شدن اسرار استعماری جلوگیری نماید، ولی اگر سیاست عوض شد و یا اقتضا کرد، ناگزیر پرده‌ها بالا می‌رود، و چهره منحوس نقشه‌های مرموز و استعماری زیر پرده‌ها خود به خود آشکار می‌گردد.

عامل اصلی به وجود آمدن فرقه بابی و بهایی، روسیه تزار بود، گردانندگان این دو فرقه رابطه کامل ولی کاملاً محرمانه، مخفی و دقیق با مقامات روسیه تزار داشتند، پس از انقراض دولت تزار در روسیه، روشن شد که یکی از کارکنان مرموز روسی که بعداً به مقام سفارت رسید، به نام «کینیازدالگورکی» به طور مستقیم با میرزا علی محمد باب تماس داشت.

وی خاطرات خود را در مجله شرق ارگان کمیسر خارجی شوروی اوت ۱۹۱۴ و ۱۹۲۵ تحت عنوان «یک نفر سیاسی روحانی» منتشر کرد، و در آن مطالبی نوشت، که پرده‌ها را بالا می‌زند، خاطرات دالگورکی و اعترافات او چندین بار در جزوه مخصوصی به فارسی چاپ شده و در دسترس همگان است، ما در اینجا به طور فشرده به چند مطلب اصلی آن کتاب که خودش به آن‌ها اقرار کرده می‌پردازیم:

۱. مقدمه مرحوم خالصی، بر گزارش کینیازدالگورکی (به نام اعترافات) ص ۹.

کینیازدالگورکی از روسیه به ایران اعزام شد، به طور ناشناس برای اولین بار در لباس روحانیت در آمد مدتی در حوزه‌های علمیه سیر کرد و در این زمینه اطلاعات کافی به دست آورد، و چون می‌دانست که نامش که یک نام روسی و غیر مذهبی است، و نظر مردم و حس کنجکاوی آنها را درباره‌ی وی جلب می‌کند، خود را به عنوان شیخ علی لنکرانی^۱ معرفی کرد، او پس از مدتی به عراق رفت، در عراق، در میان آن همه علما و دانشمندان، حوزه‌ی درس سید کاظم رشتی او را جلب کرد.

او چنین وانمود کرد که علاقه‌ی فراوانی به مبانی درس شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی دارد، از این رواز افراد مورد توجه در میان شاگردان سید کاظم به حساب آمد.

کوتاه سخن این که: او در میان شاگردان سید کاظم، که در بافندگی‌های به اصطلاح عرفانی و صوفیانه فرو رفته بودند و هر یک در سر داعیه‌ای می‌پروراندند، برای اجرای مأموریت خود «میرزا علی محمد» را از نظر قیافه و روحیه و افکار از همه مساعدتر دید، و چنین او را یافت که به آسانی به دام استعمار خواهد افتاد.

حتماً به سابقه‌ی میرزا علی محمد در بوشهر نیز آگاه شده بود که او در فصل تابستان در گرمای بوشهر پشت بام می‌رفته و در برابر تابش آفتاب مدت‌ها می‌نشسته و اُراد و اذکاری می‌خوانده و دیگر مغز و فکر درستی ندارد...!

از آن پس شیخ علی لنکرانی (همان کینیازدالگورکی روسی) خود را شیفته‌ی میرزا علی محمد قلمداد کرد و در برابر او نهایت خضوع را می‌نمود و با کمال اشتیاق گاه و بیگاه به حضورش می‌شتافت و میرزا علی محمد را به دست می‌انداخت و این جمله‌ها را به او می‌گفت:

«تو باب علوم خدا هستی، تو باب امام زمانی، من و همه باید تو را باب بدانیم، تو قطعاً با امام زمان رابطه داری... ما باید خاک پای تو را توتیای چشمان کنیم، واقعاً لایق مقام باییت هستی!...»

۱. لنکران یکی از استان‌های سابق شوروی است.

میرزا علی محمد که این گونه داعیه را بر سر داشت و از طرفی سید کاظم رشتی را مبشر خود می‌دانست، خیلی زود فریب این الفاظ را خورد و سرانجام کارش به جایی رسید که نه تنها ادعای بابیت کرد بلکه ادعای قائمیت و پیامبری و حتی خدایی کرد، چنان که در فصل بعد خاطر نشان می‌شود.

آری روسیه تزاری توسط کینیازدالگورکی به نقشه شوم استعماری خود نایل آمد، او پشت پرده از پرده دل می‌خندید که می‌شنید؛ عده‌ای اطراف باب را گرفته و اختلاف و غوغا در شهرهای بزرگ ایران، چون شیراز، اصفهان، تهران، مشهد و... به وجود آمده و کشت و کشتار پدیدار شده و حتی ناصر الدین شاه مورد ترور بابیان شده و فکر دستگاه ایران به این امور مصروف گشته است...^۱ از جمله گفتار دالگورکی این که می‌گوید:

«به حدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که هر چه می‌خواستیم می‌کردیم و به حدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر مرا دعوت می‌کردند، من هم واقعاً مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می‌کردم!»
دالگورکی تا آنجا نفوذ داشته که در جریان آوردن باب از اصفهان به تهران، مانع ورود او به تهران شد، بلکه باعث شد که از همان نزدیکی تهران (گلین) باب را به طرف آذربایجان ببرند.^۲

۳ - حمایت بی‌دریغ منوچهر خان روسی از باب

در فصل دوم، شرح حال علی محمد باب را هنگامی که به اصفهان آمد و مورد استقبال گرم منوچهر خان گرجی معروف به معتمد الدوله حاکم اصفهان

۱. شرح مفصل جریان دالگورکی را، در جزوه اعترافات کینیازدالگورگی، و «پرنس دالگورکی» تألیف مرتضی - آ، مطالعه کنید.

۲. در اینجا تذکر این نکته لازم است و آن این که: اگر فرضاً نوشته دالگورکی و داستانش به طور کلی عاری از حقیقت باشد، و بهائیان آن را دروغ پندارند، مدارک بی‌شماری که از کتب خود آنها در دست است که نمونه‌هایی از آن در این کتاب ارائه داده شده برای مقصود کافی است.

ولی مدارکی از کتب بهائیان در دست است که وجود کمک‌های بی‌دریغ شخصی به نام دالگورکی را تأیید می‌کند، از جمله: شوقی رتانی (جانشین عباس افندی) در کتاب قرن بدیع صفحه ۸۳ گوید: «از یک طرف وساطت و دخالت «پرنس دالگورکی» سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی‌گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت.»

واقع شد، خاطر نشان کردیم.

منوچهر خان که اصلاً اهل تفلیس و از اهالی روسیه بود و در یک خانوادۀ مسیحی به دنیا آمده بود، در دورۀ سلطنت فتحعلی شاه در دربار ایران راه یافت، و در سال ۱۲۴۲ هجری به نصب ایشک آغاسی و لقب معتمد الدوله مفتخر شد، وی در دورۀ محمد شاه در پست‌های حساسی در فارس و اصفهان و کرمانشاه و... مشغول خدمت بود، تا سرانجام حاکم و استاندار اصفهان گردید. علی محمد باب در خفا با این شخص ارتباط داشت، و با این که منوچهر خان او را ندیده بود عاشق جمالش شده بود، حالا این عشق و این ارتباط از کجا سرچشمه گرفته؟ این سؤالی است که جوابش در زیر سرپوش استعمار قرار گرفته‌است، با توجه به زادگاه اصلی آقای منوچهر خان که روسیۀ تزاری بود، جواب روشن است، در فصل دوم حمایت بی‌دریغ این شخص را از میرزا علی محمد باب ذکر کردیم. دیگر در این جا تکرار نمی‌کنیم.

نبیل زرنندی در تلخیص تاریخ خود صفحه ۱۹۳ می‌نویسد: «معتمد الدوله چنان تحت تأثیر استماع آیات علی محمد باب واقع شد که در محضر باب با صدای بلند گفت: من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار جازم به صحت اسلام نداشتم، بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام واداشت
الْحَمْدُ لِلَّهِ بِهَـٰذَا الْمَوْهِبِ الرَّسِيدِ.»

از جمله «من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم.» می‌توان به دست آورد که او از نظر عقیده در چه وضعی بوده‌است.»

رضاقلی خان مؤلف روضة الصفا که مدتها با معتمد الدوله محشور بوده می‌نویسد: «سواران معتمد الدوله، به طلب باب آمده و او را از شیراز به اصفهان بردند، معتمد الدوله با او مدارا می‌کرد و به او گمان‌ها داشت و پنهانی او را حرمت می‌کرد.»^۱

دالگورکی می‌گوید: «باری هر یک از وزراء و امرای دولتی که مناسبات آنها با ما خوب بود، صاحب شغل خوب می‌شدند، حکومت فارس را که بافیروز میرزا

بود به منوچهر خان معتمد الدوله واگذار کرد و پیشکاری فارس با او شد... والله وردی بیگ گرجی که محرم من بود، مُهردار همایونی گردید.»

«همین که به من اطلاع رسید که باب وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به معتمد الدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که او از دوستان من و دارای کرامت است از او نگهداری کنید.» سپس می‌نویسد: «الحق معتمد الدوله چندی از علی محمد باب خوب نگهداری کرد.»

معتمد الدوله، در اصفهان، از باب، بسیار عالی پذیرائی کرد و همه رقم امکانات را تحت اختیارش گذاشت، ولی در ربیع الاول سال ۱۲۶۲ بود که معتمد الدوله از دنیا رفت. مرگ او برای علی محمد باب، عزای بزرگی بود، کینیازدالگورکی در این باره می‌نویسد:

«از بدبختی سید (باب) این که معتمد الدوله مرحوم شد، سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه کردند، من هم به وسیله میرزا حسینعلی و میرزا یحیی (کسانی که بعداً ادعای جانشینی او را کردند) و چند نفر دیگر در تهران هو و جنجال به راه انداختیم که «صاحب الامر» را گرفته‌اند، لذا دولت او را روانه رباط کریم نموده و از آن جا به طرف قزوین و یکسره به تبریز و از آنجا به ماکو بردند، ولی دوستان من آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال به راه انداختند.»

اینک این سؤال مطرح می‌شود که چرا علی محمد باب را به ماکو (سرحد روسیه) تبعید کردند؟! چه دست‌های مرموزی دست اندرکار بود که او را به آنجا (که در دسترس روس بود) روانه سازد؟!... و سپس به چه‌ریق؟!!

۴- دست مرموز استعمار انگلیس

از آنجا که ایجاد اختلاف و آشوب بین مسلمانان به نفع استعمار است، خواه استعمار روس باشد یا انگلیس و یا فرانسه و آمریکا و ... بعضی نوشته‌اند در جریان «باب» انگلیس نیز علی محمد باب و پیروانش را در راه مقاصد شومشان کمک و تقویت می‌کرد.

علی اصغر شمیم در کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار در صفحه ۱۰۹

می‌نویسد: «پس از آنکه باب به بوشهر برگشت عمال زیرک حکومت «هند انگلیس» باب را در ایران وسیلهٔ سیاسی خود قرار دادند و تا می‌توانستند مردم ساده لوح را به پیروی از باب فرا می‌خواندند.»

و در صفحه ۱۱۰ می‌نویسد: «هواداران باب با پول‌های گزافی که از طرف عمال کمپانی هند در اختیار آنان گذاشته شده بود، معتمد الدوله حکمران اصفهان را به استخلاص باب واداشتند.»

بعداً خواهیم گفت که در زمان عباس افندی چگونه انگلیس به پرورش حزب (بهایی) همت گماشت و تا چه حد آنها را کمک کرد! نقش آمریکا نیز برای تأیید و تقویت بهائیان و سامان دادن وضع آنها، بسیار چشمگیر و وسیع است که خاطر نشان می‌شود.

۵- عکس‌برداری کنسول روس از جسد باب

سرانجام امیر کبیر، صدر اعظم (نخست وزیر ناصرالدین شاه) که مردی بیدار و شجاع و استعمارشکن بود، و از همه جا اطلاع داشت، ناصرالدین شاه را واداشت تا باب یعنی این ریشه فساد را نابود سازد، و سرانجام چنان‌که گفتیم باب را در تبریز با محمد علی زنوری اعدام کردند.

اما استعمار به تلاش خود ادامه داد، و برای آن که اسلحهٔ برنده و تیزی به دست هواخواهان باب بدهد و آنها را برای آشوب، تحریک نماید، قنصل روس را با عکاس چیره‌دستی فرستاد تا از جسد به ظاهر تأثرانگیز و مهیج (البته به نظر با بیان) علی محمد باب و دستیارش محمد علی زنوری که در کنار خندق پس از اعدام افتاده بود، عکس برداشتند، چنان‌که عباس افندی در مقالهٔ سیاح، صفحه ۶۳ می‌نویسد: «روز ثانی قنصل روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را به وضعی که در خندق افتاده بود، برداشت.»

ونبیل زرنندی در کتاب تلخیص تاریخ نبیل در صفحه ۵۴۹ به این مطلب تصریح نموده است!

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که عکس‌برداری از جسد باب، آن هم از

ناحیه مأموران دولت خارجی برای چه بود؟ جز این که این مطلب نشان می‌دهد که استعمار روس با این کار می‌خواست نغمه استعماری دیگری را ساز کند...
مدرک زنده دیگر در مورد ارتباط روس با بابیان، این که روس تماس‌های مرموز با سید حسین یزدی منشی مخصوص باب داشته است، سید حسین کسی است که وقتی او را با باب به طرف اعدام روانه می‌کردند، از باب بیزاری جست و حتی آب دهان به روی باب انداخت، و در نتیجه آزاد شد و بعداً به حزب بهائی پیوست، یکی از دلایل روابط مرموز این شخص با سفارت روسیه نوشته میرزا جانی در کتاب نقطه الکاف صفحه ۲۶۷ است. وی می‌نویسد:

«ایلچی^۱ دولت تزاری روسیه مخصوصاً برای ملاقات سید حسین به تبریز آمد و با او ملاقات‌های متعدد کرده است»^۲

۶- حسینعلی بهاء در دامن استعمار روسیه تزار

قبلاً جریان ترور ناصرالدین شاه توسط عده‌ای از پیروان باب (پس از اعدام باب) در روز ۲۰ شوال ۱۲۶۸ هـ ق را خاطر نشان ساختیم^۳. پس از این ماجرا وقتی که به دستور ناصرالدین شاه، مأمورین به تعقیب پیروان باب پرداختند، در این بحران حسینعلی بهاء (بنیانگذار فرقه بهائیت) به سفارت روس پناهنده شد و رسماً سفارت روسیه تزار از او حمایت کرد.

نبیل زرنندی در تاریخ خود (از صفحه ۶۲۹ تا ۶۳۲) پس از ذکر ماجرای ترور، می‌نویسد: «حضرت بهاء الله روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده بود رسیدند، میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمان‌نوازی کرد و پذیرایی نمود... سفیر روس قول داد که در حفظ حضرت بهاء الله (حسینعلی) سعی بلیغ مبذول دارد.»

و در صفحه ۶۵۰ می‌نویسد: «قنصل روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاء الله خبر داشت، پیغامی شدید به صدر اعظم

۱. ایلچی: سفیر.

۲. شرح بیشتر این ماجرا را در کتاب مزدوران استعمار، ص ۱۳۴ - ۱۶۳ بخوانید.

۳. ذیل شرح حال میرزا یحیی صبح ازل.

فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنصل روس و حکومت ایران تحقیق کامل درباره حضرت بهاء الله به عمل آید. قنصل و نماینده حکومت اقرار او را نوشت، به میرزا آقاخان خبر دادند، در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شد.»

در صفحه ۶۵۷ می‌نویسند: «حکومت ایران بعد از مشورت، به حضرت بهاء الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند، قنصل روس چون این خبر را شنید، از حضرت بهاء الله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود، حضرت بهاء الله قبول فرمودند و رفتن به عراق را ترجیح دادند.»

به راستی چرا پس از جریان ترور نافر جام ناصرالدین شاه، عده زیادی از پیروان باب دستگیر شده و کشته می‌شوند، ولی حسینعلی بهاء و برادرش صبح ازل که در رأس آنها بودند زنده می‌مانند؟ دالگورکی پرده را بالا می‌زند و می‌گوید: «من چند نفر محرم خود را تربیت جاسوسی می‌نمودم و هیچ کدام لیاقت میرزا حسین علی (بهاء الله) و برادرش (صبح ازل) را نداشتند.»

باز در صفحه ۳۷ تا ۴۱ یادداشتهای دالگورکی به نام اعترافات با مقدمه خالصی را بخوانید تا بیشتر به مقام حسینعلی این جاسوس سینه چاک روسی پی ببرید..

مدارک روشن و بی‌شمار از کتب بهائیان در دست است که رابطه مستقیم دولت روس را توسط سفارتش در ایران تصریح می‌کند.^۱ در اینجا به ارائه یک مدرک دیگر نیز می‌پردازیم.

عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت (که در سنه ۱۳۲۶ شمسی در تهران به تصویب لجنة ملی و با اجازه محفل روحانی بهائیان ایران چاپ شده) در جلد دوم صفحه ۲۳۲ نامه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که به میرزا اسدالله خان ارسال داشته، چنین نقل می‌کند: «وعدالتی که از دولت قویته بهیته روسیه اطلال الله ذیلها من المغرب الی المشرق، ومن الشمال الی الجنوب در این

۱. در این باره به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۲۲۸ تا ۲۳۳، و ج ۲، صفحه ۱۰ و ۱۱، مراجعه شود.

محاكمه ظاهر شد، شایستهٔ ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکسندر سوم (روسیه تزار) و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.^۱

۷- مدارک دیگر در مورد رابطه حسینعلی و ... با روسیه تزار

حسینعلی بهاء این دست نشاندۀ زیرک و جاسوس پیغمبر نمای روسیه تزار در کتاب مبین صفحه ۷۶ سطر ۸ می‌گوید:

«یا مَلِكِ الرُّوسِ... قد نصرني احد سفرائك اذ كنتُ في السَّجَن تحت السَّلاسِل و الاغلال، بذلك كتب الله لك مقاماً لم يُحط به علم احد إلا هو اياك أن تبدل هذا المقام العظيم؛ ای پادشاه روس! یکی از سفرای تو هنگامی که در زندان و در زیر زنجیرها بودم، مرا یاری کرد. به خاطر این عمل خداوند برای تو مقامی عطا کرده است که از علم و احاطۀ مردم بیرون است، مبادا که این مقام بزرگ را تبدیل نمایی.»

مطلب دیگر این که: وقتی که قرار شد حسینعلی را به عراق تبعید کنند، همه می‌نویسند: مأمورین روسی همراه مأمورین ایرانی او را تحت الحفظ به عراق بردند، خود حسینعلی در کتاب لوح ابن الذئب در صفحه ۱۶ می‌گوید: «و چون مظلوم از سجن خارج، حسب الامر حضرت پادشاه حَرَسَهُ اللهُ تعالى مع غلام دولت علیّه ایران و دولت بهیته روس به عراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات به مثل غیث حاطل نازل و به اطراف ارض ارسال شد...» و در اشراقات صفحه ۱۵۵ می‌نویسد:

«خَرَجْنَا و مَعَنَا فرسان من جانب الدَّولة العلیّة الایرانیّه و دولة الرُّوس الی أن وردنا العراق بالعزّة و الاقتدار؛

همراه عده‌ای از سواران ایرانی و روسی از ایران به سوی عراق با کمال عزت و شوکت وارد شدیم.»

۱. بار دیگر متن نامه گلپایگانی، این وطن فروش سینه چاک را بخوانید تا بیشتر به مزدوری او از استعمار، و نقش استعمار در پایه گذاری و تقویت بهائیت پی ببرید!

اگر زیر کاسه نیم کاسه نبود، این همه احترام و حمایت از یک وطن فروش برای چیست، تا آن جا که خائنی را با عزت و شکوه وارد عراق سازند، حقیقت این است که حسینعلی از تبعه روس بود، در این صورت، لابد قانون کاپیتولاسیون سلامتی او را حفظ کرد!

آیا این امور دلیل آن نیست که استعمار می‌خواست او را در بغداد و شهرهای عراق راست کند، و سرانجام پس از ایجاد اختلاف بین مسلمانان توسط او، استفاده نماید؟!

نقش روسیه تزار در حفظ پیروان باب

علاوه بر مدارک فوق، باز از مدارک روشن و متعدد دیگر از کتب بهائیان استفاده می‌شود که سفارت روس و مأموران روسی تا سر حد امکان در حفظ و حراست پیروان باب می‌کوشیدند، در اینجا به این چند نمونه توجه کنید:

۱- آواره در کتاب کواکب الدرّیه (صفحه ۲۸۴) می‌گوید: «وقتی که ایشان (حسینعلی بهاء) در «دَرْجِز» از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحداران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته، اراده کرده‌اند که آن حضرت را از دست مأموران ایرانی گرفته و در اختیار آنها قرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول نکرده^۱ و بعد خبر وفات محمد شاه رسید و «در یابیگی روس» اظهار سرور! کرده و سبب نجات بهاء الله شد.»

۲- هنگام بلوای ضد بهائیان اصفهان در سال ۱۳۲۱ قمری، قنصل روس به همه بهائیان اصفهان پناه داد و از آنان رفع مزاحمت کرد...

۳- میرزا جانی در نقطه الکاف، صفحه ۲۳۳ می‌نویسد:

«شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر (امیرزنجان) گرفته و سبب عزل او شد یکی همین قتل این سلسله مظلوم است خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم به دیدن جناب حجت آمدند...».

۱. بهائیان می‌گویند: میرزا حسینعلی رفتن به روس را نپذیرفت، پس مزدور آنها نبود، به آنها می‌گوییم: اگر میرزا برای آنها کار نمی‌کرد و مزدور آنها نبود، چرا مأمورین روسی در داخل کشور بیگانه (ایران) این قدر از او حمایت می‌کردند؟!

۴- از جمله قضایای عجیب: آمدن مؤمن هندی است از هند به عزم سیاحت با لباس زهد و ورع و رسیدن او به چهریق و غش کردن او از دیدن سید باب و نعره زدن او به «هَذَا رَبِّي» (این خدای من است) و سپس حرکت او به سوی روم.^۱

۵- عزیز الله سلیمانی در جلد اول مصابیح هدایت، صفحه ۱۸۱، می‌نویسد: «علاء الدین حاکم زنجان به ورقاء (یکی از سران بهائیت) می‌گوید: فردا میرزا حسین (زنجانی که با ورقاء رفیق شده بود) را دم توپ می‌گذارم و تو را با پسر ت به تهران می‌فرستم، حضرت ورقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین زنجانی به اطلاع کنسول (روس) و به امر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است، این مطلب را پی‌می‌کند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد، به نظر چنین می‌آید که او را هم با ما به تهران بفرست.

۶- میرزا حسن نوری برادر حسینعلی بهاء و صبح ازل، منشی سفارت روس بود!

۷- عباس افندی در معالفة سیاح می‌نویسد: «بهاء و عائله‌اش را دولت روس به بغداد فرستادند.»

۸- در جنگ جهانی از عبدالبهاء (عباس افندی) پرسیدند: در این جنگ کدام دولت فاتح است؟ در جواب گفت: امپراطور روس، زیرا جمال مبارک (حسینعلی) در کتاب مبین در خطاب به او فرمودند:

«يا ملك الروس اسمع نداء الله الملك المهيم القدوس!»

و در مواقع کثیره فرموده‌اند: «چون امپراطور روس بر نصرت امر قیام کرد، مظفر و منصور است.»^۲

۹- میرزا حیدر علی اصفهانی (از فضلی بهائیه) در کتاب بهجة الصدور صفحه ۱۲۸ گوید: «والقائم بامر الله (حسینعلی بهاء) را گرفتند و حبس کردند و

۱. رجوع شود به نقطه الکاف، ص ۲۱۲، و در آخر قصه (ص ۲۱۴) شعر بسیار مناسبی از حافظ را در اینجا می‌آورد:

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم!

در پس پرده طوطی صفتم داشته‌اند

۲. به نقل از کتاب انگلیس سرعبدالبهاء، صفحه ۵۷.

به قدر یک کرور^۱ و اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند، و در ظاهر چون دولت بهیته روس حمایت آن قائم به امر الله که ملقب به بهاء الله است نمود، نتوانستند او را شهید نمایند به دارالسلام بغداد نفی (تبعید) نمودند.»

۱۰ - روسیه تزار زمین‌های مشرق‌الاذکار و عشق آباد^۲ را تحت اختیار بهائیان می‌گذارد، آنها گروه گروه به آنجا می‌روند، و دولت تزار از هرگونه مساعدت در حق آنها دریغ نمی‌کند، تا آن که ماجرای کشته‌شدن یکی از بهائیان به نام حاج محمد رضا در عشق آباد سر و صدایی بلند می‌کند، سرانجام پس از حکومت نظامی و بگیر و به بند مسلمان‌ها، شایع می‌شود که به حکم امپراطور نیکلای (روس) در عشق آباد دادگاه نظامی تشکیل می‌شود، و دو نفر قاضی که از پترسبورک برای محاکمه حرکت کرده‌اند و پس از تشکیل این محاکمه، دو نفر مسلمان به عنوان متهم به قتل، محکوم به اعدام می‌گردند...

آواره (بهایی مسلمان شده) در الکواکب الدریه، صفحه ۵۵ (ج ۲) می‌نویسد: «بعد از شهادت حاج محمد رضا و محاکماتی که به عمل آمد، دولت روس بهائیان را به رسمیت شناخت... از آن به بعد بهائیان دم به دم و قدم به قدم رو به سر منزل ترقی ره فرساشدند، تا آن که پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم (عشق آباد) افتتاح یافت.»

ساختمان «مشرق‌الاذکار» بهائیان در عشق آباد که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری ساخته شده و مخارج هنگفتی صرف آن نموده‌اند، نیز شاهد دیگری از ارتباط آنها با دولت‌های بیگانه مخصوصاً با روسیه تزاری است.

این‌ها و ده‌ها مدارک دیگر همه سند زنده این ارتباط است، حال اگر کسی نوشته کینیاز دالگورکی را به کلی دروغ بداند، آیا این همه مدارک از کتب خود بهائیان برای استعماری بودن آنها کافی نیست؟!^۳

۱. کرور عبارت از نیم میلیون است.

۲. آواره در الکواکب الدریه (فارسی) صفحه ۴۹۰ می‌نویسد: «عشق آباد (واقع در ترکمنستان فعلی که قبلاً جزء روسیه تزار، و شوروی بود) از شهرهای جدید و ابنیه بدیعه است، به امر دول بهیته روسیه در این قرن بنا شده... سنه ۱۲۹۸ هجری تمام حدود عشق آباد به حیطة تصرف روس‌ها درآمد.»

۳. تفصیل این ماجرا را در کتاب‌های: محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۲۲۸ تا ۲۳۲، ص ۱۰، و جمال ابهی، ص ۱۵۹ - ۱۶۲، مطالعه کنید.

در اینجا به گفتار «لرد گرزن» سیاست‌مدار مشهور انگلیس در کتاب «ایران و مسأله ایران» نیز توجه کنید او می‌گوید: «صبح ازل (یحیی) وقتی که در قبرس سکنی داشت مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌نمود، و در عین حال روئس‌ها هم از او حمایت می‌کردند... و به تدریج که بهائیان دست و پای در بعضی از نقاط جهان بازکردند، بعداً به جانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در آمریکا، در این سرزمین به فعالیت پرداخته و از انگلیس‌ها روی برتافتند.»

۸- روابط عباس افندی، عبدالبهاء با بیگانگان

علاقه به دین و وطن، و تعصب ملی و مذهبی یکی از اموری است که مانع هر گونه نفوذ خارجی و راه یافتن سلطه بیگانگان است، برای این که استعمار بتواند در کشوری رخنه کند، باید این علاقه و تعصب ملی و دینی را از بین ببرد، اینجا است که با توجه به بعضی از دستورهای عبدالبهاء (عباس افندی) در می‌یابیم که او چگونه زیر ماسک دستور دینی و مذهبی، می‌خواهد این علاقه را از بین ببرد، تا راه را برای نفوذ استعمار هموار سازد.

از تعلیمات عبدالبهاء در کتابهایش (مانند خطابات، مقاله سیاح، مفاوضات و نامه‌هایش) این است که: «در سیاست دخالت نکنید، تعصبات سیاسی و ترابی (تعصب ملیت و آب و خاک) را ترک کنید^۱ تعصبات مذهبی نداشته باشید.»^۲ نیز می‌گوید:

«اگر یک نفر بهایی از بهائیت دست کشید (مثلاً از نیرنگ‌های پشت پرده آگاه شده و مسلمان شد) احدی از بهائیان حق رفت و آمد و ارتباط با او را ندارد و...» که هر کدام استعماری بودن دستورهای او را فاش می‌سازد.

مدارکی در دست است که عبدالبهاء نیز مانند پدرش تا قبل از انقلاب روسیه و انقراض روسیه تزار با آنها ارتباط داشته‌است.

از جمله: موسیو. ب. نیکیتین، قنصل سابق روس در ایران در کتاب «ایران

۱. تا آن جا که عبدالبهاء جمله «لیس الفخر لمن یحب الوطن» را از ارکان مرام خود دانسته‌است.

۲. خطابات عبدالبهاء، ص ۲۱۶.

که من شناخته‌ام» (که توسط فره وشی ترجمه و در سال ۱۳۲۹ به وسیله کانون معرفت چاپ شده) در صفحه ۱۶۵، در ضمن ارتباط خود با بهائیان می‌نویسد: «در خاطر من هست که یکی از مبلغین بهایی در موقعی که به «عکاء» می‌رفت، موقع ورود به رشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد، از ناحیه عبدالبهاء (عباس افندی) برای من نامه‌ای آورد، پس از تمجیدهای فراوان از من، در این نامه مرا پناه دهنده محرومان خطاب کرده بود، از خواندن این نامه و نوشته‌های دیگر آنها اطلاع یافتیم که آنها همواره بر ضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی مبارزه می‌کنند!»

– عبدالبهاء در دامن انگلیس

انقلاب کمونیستی در روسیه فرا رسید و حکومت تزار برچیده شد، سرگرمی کمونیست‌ها در کارهای داخلی و عدم ارتباط آنها با این گونه کارها، موجب قطع رابطه بهائیان با روس گردید، ولی آنها از سرسپردگی و ارتباط با بیگانه دست برنداشتند، این بار با استعمار انگلیس دست دادند، و عباس افندی به عنوان یک جاسوس ماهر به نفع انگلیس برای تضعیف دولت نیرومند اسلامی عثمانی وارد گود گردید.

در جنگ بین‌الملل دوم سال ۱۹۱۸ میلادی، انگلستان برای عقب راندن دولت عثمانی، حملات وحشیانه کرد و به کشورهای عربی قول می‌داد که پس از پیروزی بر عثمانی، کشورهای عربی را به رسمیت بشناسد، ولی بعد از پیروزی همه وعده‌هایش دروغ گردید.

سرانجام نیروهای انگلیس شهر «عکاء» را (که تبعیدگاه عده‌ای از بهائیان از جمله حسینعلی و عبدالبهاء) بود فتح کرد و آنجا را از دست دولت عثمانی بیرون آورد، فرمانده انگلیس (ژنرال آلامبی) وقتی که وارد حيفا و عکاء شد، نخستین بار با عباس افندی ملاقات کرد و در این ملاقات که با عکس‌برداری‌ها و تفصیلاتی همراه بود، مدال «سر» (نایت هود) نشان انگلیس را به عبدالبهاء عطا

کرد.

شوقی افندی در جلد سوم قرن بدیع، صفحه ۲۹۹، مشروحاً این مطلب را خاطر نشان کرده‌است.^۱

اگر بهائیان دست و پا می‌کنند و می‌گویند: بیچاره افندی به اعطاء این لقب راضی نبود ولی پس از آن که امپراطور انگلستان شایستگی او را احراز کرده‌بود، لطفی در حق او کرد، او که نمی‌توانست مأمورین را از در براند؟ در پاسخ می‌گوییم پس آن همه مداحی عباس افندی از انگلستان و امپراطورش برای چیست؟ که فرازی از گفتارش در مکاتیب، ج ۳ ص ۳۴۸ آمده‌است، آنجا که می‌گوید:

«اللَّهُمَّ أَنْ سَرَادِقَ الْعَدْلِ قَدْ ضَرَبَ أَطْنَابَهَا عَلَى هَذِهِ الْأَرْضِ الْمَقْدَسَةِ فِي مَشَارِقِهَا وَمَغَارِبِهَا وَنَشْكُرُكَ وَنُحَمِّدُكَ عَلَى حَوْلِ هَذِهِ السُّلْطَنَةِ الْعَادِلَةِ وَالِدَوْلَةِ الْقَاهِرَةِ وَالْبَاذِلَةِ، الْقُوَّةِ فِي رَاحَةِ الرَّعِيَّةِ وَسَلَامَةِ الْبَرِيَّةِ، اللَّهُمَّ أَيُّدِ؛ امپراطور الاعظم جورج الخامس عاھل انگلیز بتوفیقاتك الرَّحْمَانِيَّةِ وَأَدِمِ ظِلَّهَا الظَّلِيلِ عَلَى هَذِهِ الْأَقْلِيمِ الْجَلِيلِ بِعَوْنِكَ وَصَوْنِكَ وَرَحْمَانِيَّتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ - حيفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ - ع ع»

یعنی: خدایا! خیمه‌های عدل و داد، طنابهای خود را در شرق و غرب این زمین مقدس (فلسطین) محکم و استوار ساخته‌است، شکر و حمد می‌کنم تو را به جهت رسیدن این سلطنت دادگر و عادل و دولت مقتدر (انگلستان) و نیرومندی که نیروی خود را در رفاه و آسایش مردم و امنیت زمین مبذول داشته‌است، بار خدایا پادشاه انگلستان ژرژ پنجم را با توفیقات رحمانیه خود تأیید فرما و همواره سایه او را بر این کشور مستدام بدار، تو را قسم به یاری و صیانت و رحمانیتت، چه آن که تو خدای توانا و والا و ارجمند و بزرگوار هستی - حيفا ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ - ع ع»^۲

۱. محاکمه و بررسی، ج ۳، ص ۳۲۲ - آیتی در کشف الحیل (ج ۲، ص ۱۷۴) گوید: سبحان الله آدمی که سیاسی نیست چه کار به لقب «سر» و نشان ژرژ انگلستان دارد؟!

۲. شرح بیشتر در این باره را در کتاب جمال ابهی از صفحه ۱۶۴ تا ۱۷۱ بخوانید. آری عبدالبهاء در عداد

نتیجه این که بهائیان در غصب فلسطین، و ایجاد اسرائیل، دست در دست انگلستان داشتند، و شریک جرم آن همه ظلم اسرائیل در طول تاریخ جنایت بار او می‌باشند.

مسافرت‌های عباس افندی به کشورهای خارج

پس از تسلط انگلیس بر فلسطین، دیگر عباس افندی پس از سال‌ها حبس و تحت نظر بودن، آزاد شد، با آن همه اختیارات و امکاناتی که تحت اختیارش قرار داده بودند، به توسعهٔ بساط استعماریش پرداخت، پا از محیط فلسطین فراتر گذاشته، برای تبلیغ از مرام بهایی در تاریخ ۱۳۳۰ هجری قمری سفری به مصر، و از آنجا به فرانسه و انگلستان نمود، و سپس برگشت، و سپس سفر نسبتاً طولانی به آمریکا نمود و از شهرهای آمریکا دیدن کرد و در آنجا در محافلی سخنرانی‌ها نمود که بهائیان گویند در این مسافرت‌ها ۷۰ نفر را بهائی کرد! در همین جا آغاز رابطه بهائیان با آمریکا شروع می‌شود.

او در ضمن خطابه‌ای که در انگلستان ایراد نمود می‌گوید: «اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا، این آمدن من به اینجا سبب الفت میان ایران و انگلیس است...»

آیتی در کواکب الدریه (ج ۲، ص ۲۱۲) از روزنامهٔ واشنگتن نقل می‌کند: که در آن نوشته‌اند:

«عباس افندی مبعوث از جانب خداست، عباس افندی که چهل سال محبوس بود و اکنون چهار سال است خلاصی یافته یک ثلث از مردم ایران را تابع خود ساخته و مذهب خود را در تمام ممالک مختلفه روی زمین نشر داد.»

نگارندهٔ الكواکب الدریه این نوشته روزنامهٔ آمریکایی را مطابق با واقع دانسته فقط دو ایراد کرده یکی این که ثلث ملت ایران، اغراق است، دیگر این که

➔ جاسوسان انگلیس، زمینه را برای سقوط فلسطین به دست انگلیس آماده می‌کرد، و این راز برای دولت عثمانی فاش شد و غیباً برای او حکم اعدام صادر نمود ولی قشون انگلیس بر حیفا تسلط یافت و دیگر باب عالی عثمانی بر او دسترسی پیدا نکرد (خدای عصر فضا، صفحه ۳۰).

خوب بود آن روزنامه بنویسد اکثر کشورها، نه همه کشورها! سرانجام عباس افندی با این ارتباطاتش با بیگانه (که چند نمونه آن را گفتیم) مأموریت استعماری خود را به خوبی اجرا می‌ساخت تا آن که در سال ۱۳۴۰ هـ ق از دنیا رفت. او برای ادامهٔ مزدوری خود از استعمار، قبل از مرگش (چنان که قبلاً یادآوری شد) با این که طبق وصیت پدر می‌بایست برادرش محمد علی (غصن اکبر) را جانشین خود سازد، شوقی افندی پسر دخترش را جانشین خود ساخت، و او را «والی امر و غصن ممتاز و رئیس بیت العدل» معرفی کرد، این خود رمز دیگری از نعمة استعمار است که فاش می‌شود، چه آن که شوقی از شاگردان دانشگاه‌های آکسفورد و بالیون لندن بود و به قدر کافی تعلیم دیده بود!!

همیاری انگلیس و بهائیان در تشکیل اسرائیل

اسماعیل راثین می‌نویسد: «پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی، نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد، بلکه چنان که گذشت عباس افندی (جانشین پدرش حسینعلی بهاء) با گرفتن لقب «سر» و نشان «نایت هود» در زمرهٔ یاران قوای اشغالی و انگلیس‌ها درآمد.»^۱

نیز می‌نویسد: «در جریان جنگ اول جهانی، حمایت انگلیس از عباس افندی شدت یافت، بهائیان بر ضد دولت عثمانی، در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد.»^۲

عباس افندی در مورد پیروزی انگلیس بر دولت عثمانی، و سلطهٔ او بر سرزمین فلسطین و... برای سران انگلیس ادعا کرد که قبلاً ذکر شد و سرآغاز آن چنین بود «اللهم ان سراق ..» چنین دعا می‌کند:

ارتباط بهائیان و انگلیس‌ها به جایی رسید که عباس افندی پسر حسینعلی بهاء، جان ایرانیان را نیز فدای انگلستان کرده در فرازی از سخنرانی‌هایش در

۱. انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۸.

۲. بهائیت مولود تصوف، ص ۱۳۷.

انگلستان، به سران انگلیس خطاب کرده و گوید:

«خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می‌شود، و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، و همین طور انگلیس، خود را برای ایران فدا می‌نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند، از قبیله آریان، در کنار نهر بودند، به ایران آمدند و ایران را پرکردند، بعد نفوس زیاد شد، از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند، به اروپا هجرت کردند، این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، از این رو در زبان انگلیسی، الفاظ ایرانی بسیار است.»^۱

قبلاً خاطر نشان شد که شوقی افندی (نوه و نایب عباس افندی) در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی به کلیه مراکز بهائی جهان چنین ابلاغ کرد: «اولین شرط شورای جدید التأسيس بهائیان آن است که با سران حکومت اسرائیل، روابط برقرار سازند.»^۲

عباس افندی در دامن استعمار

مرحوم آیتی نیز که خود بیست سال یکی از بازی‌گران مؤثر نمایش بهائیان بوده، پس از پی‌بردن به روابط استعماری عباس افندی با بیگانگان از مرام بهائیت بیزاری جسته و مسلمان می‌شود، و در کتاب کشف الحیل و ... پرده‌ها را بالا می‌زند، ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری کردیم.

شوقی در قسمت سوم قرن بدیع صفحه ۳۲۱ در مورد فوت عباس افندی می‌گوید: وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر (فوت عبدالبهاء) پیام تلگرافی به مندوب سامی فلسطین «سرهربرت ساموئل» صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید.

۱. خطابات، ج ۱، ص ۲۳.

۲. انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۹.

آری این نیز یک مدرک دیگری است که انگلستان در برابر خدمات گران بهای عباس افندی، او را فراموش نکرده و این چنین اظهار هم دردی در فوت او می‌کند. آن هم این گونه که به رییس اسرائیل سفارش می‌کند که تسلیت او را به جامعه بهائیان برساند!!

نکته دیگر این که: با مطالعه کتاب «بدایع الاثار» که دربارهٔ مسافرت‌های عباس افندی به غرب نوشته شده و دیدن عکس‌های بسیاری که در لابلای این کتاب از عباس افندی هست، باز شواهد گوناگونی در مورد بیگانه‌پرستی و ارتباط مرموز با استعمار می‌یابید. این کتاب در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در چاپخانه ایلینگت بمبئی به چاپ رسیده است. نگارنده آن را در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم مورد مطالعه قرار داده‌ام.

دست‌های مرموز اسرائیل و آمریکا برای رونق بازار بهائیان

ملت مسلمان باید کاملاً متوجه و بیدار باشند، که دست‌های استعمار به وجود آورنده و نگهدارنده حزب بابی‌گری و بهایی‌گری بودند و هستند. و این دو حزب گاهی در دامن روسیه تزار، گاهی در آغوش انگلیس و آمریکا بودند و کشورهای دیگری نیز با آنها تماس داشتند.^۱ اینک نیز در خدمت استعمار هستند، شواهد و مدارک متعددی در دست است که هم اکنون صهیونیسم بین‌المللی و یهود عنود به طور عجیبی از بهائیت پشتیبانی می‌کنند، و شهر عکا قبله بهائیان (که در اسرائیل قرار گرفته) مرکز همبستگی و پیوند بهائیت و یهود صهیونیستی است.

به خصوص پیوند آنها در امور اقتصادی قابل انکار نیست، مسلمین در هر

۱. تماس‌های افراد مختلف بیگانه در زندان ماکو و چه‌ریق با میرزا علی محمد باب، و تماس افرادی این چنین با حسینعلی و عبدالبها در تبعیدگاه ادرنه و ... همه دلایل قطعی برای استعماری بودن این حزب است، تا آنجا که آواره در الکواکب الدریه می‌نویسد: «هنگام تبعید میرزا حسینعلی به عکاء سفیر فرانسه می‌خواست نظر میرزا را با خود همراه ساخته و او را از دست دیگران بریابد»

مجموعه خطابه‌ها و سخنرانی‌های عبدالبهاء در آمریکا (که پلی‌کپی آن در دست نگارنده هست) نیز شاهد زنده دیگری از این ارتباطات است.

کجا هستند باید متوجه این نکته باشند که از نظر اقتصادی، به هیچ وجه و گونه، بهائیان را تقویت ننمایند...

تز جدایی دین از سیاست از دستورهای بهائیان

نکته استعماری و مرموز و قابل توجه چنان که قبلاً اشاره شد. آن که بهائیان به طور کلی پیروان خود را از سیاست و دخالت در امور سیاسی نهی می‌کنند، آواره در کتاب الکواکب الذریه صفحه ۹۲ از کتاب الواح عبدالبهاء (عباس افندی) نقل می‌کند که وی می‌گوید:

«امر روحانی را مناسبتی با امور سیاسیّه نه، و یاران باید در هر مملکتی که ساکنند، مطیع قوانین آن مملکت باشند و به قدر شق شقه‌ای دخالت در امور سیاست ننمایند.»

ما در اینجا عباس افندی را به استیضاح می‌طلبیم به او می‌گوییم:

اولاً: طبق مدارک مسلم، خود مرام بای‌گری زائیده سیاست - البته سیاست باطل - بود، و کسانی که اهل اطلاع هستند و شرح حال عباس افندی را در کتاب‌های خود بهائیان خوانده‌اند، توجه دارند که عباس افندی همیشه در میان سیاست می‌لولید، در این صورت لابد با دستور فوق می‌خواست این وصله را از خود دور نماید و چشم و گوش اغنام الله را ببندد!

ثانیاً: اگر سیاست به معنی کلمه صحیح (حفظ و تدبیر نظام اجتماع و فرد بر اساس میزان علم، عقل و هوشیاری) باشد، نباید آیین حقی از آن نهی کند!
ثالثاً: آیا جز این است که این دستور، یک دستور مخدر و استعماری است، تا اغنام الله بدون کنجکاو و درک سیاست‌ها، چشم و گوش بسته، مرام بهایی را بپذیرند.

رابعاً: اگر یاران باید مطیع قوانین مملکتی که در آن سکونت می‌کنند باشند پس چرا باب و بهاء و پیروانشان در ایران و ... آشوب بپا کردند و از قوانین مملکت خود سرپیچیدند، تا حدی که تروریست شناخته شدند؟ چرا و چرا؟!!

بطلان تز جدایی دین از سیاست

در اینجا مناسب است اندکی درنگ کنیم، و درباره‌ی این تز استعماری جدایی دین از سیاست، که بهائیان آن را از دستوره‌های دینی خود دانسته و گویند: «پیروان ما باید به قدر شق شقه‌ای (ذره‌ای از ذره‌ای) در امور سیاسی دخالت نکنند.» سخن به میان آوریم، چرا که استعمارگران، این تز را پلی برای اغفال مردم دین‌دار جهان قرار داده‌اند، تا در زیر این ماسک آنها را در لاک خود فرو برده، و در بیرون این لاک به منافع شوم خود دست یابند.

ما معتقدیم دین راستین با سیاست صحیح با هم پیوندی ناگسستنی دارد و مکمل یکدیگر در پیدایش جامعه‌ی ایده‌آل الهی است. دین منهای سیاست؛ هم چون درخت بی‌آب است، و سیاست بدون دین همانند آب بی‌درخت می‌باشد. استعمارگران همیشه به این نتیجه رسیده‌اند که بزرگترین دشمن آن‌ها، دین و آیین الهی است، لذا همواره می‌کوشند تا دین را از ماهیت خود تهی کنند، چنان که آیین مسیحیت را چنین کردند، و یا دین را در انزوا و در گوشه‌ی معابد، زندانی نمایند، و نگذارند وارد جامعه و عرصه‌ی سیاست گردد. به همین دلیل نظریه‌ی جدایی دین و سیاست را در همه جا مطرح کردند، و آن را به عنوان قانونی تلقی نمودند، به طوری که مردم غرب و غرب‌زده چنین نظریه‌ای را - که کاملاً سیاستی حساب شده و استعماری است - باور نمودند.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران، این نظریه با گسترش وسیعی از طرف استکبار جهانی و اذنباب آن در همه جا و در داخل کشور، خودنمایی کرد، لیبرال‌ها و ملی‌گراها در این راستا گوی سبقت را ربودند و با ترفندها و دست‌آویزهای گسترده، به جنگ با ولایت فقیه برخاستند، چرا که ولایت فقیه پرچم نیرومند حکومت دینی است و محل التقای دین و سیاست. بنابراین، همه باید به این هشدار توجه کنند که جدایی دین و سیاست، برای ضربه زدن به پیکر مقدس حکومت و حاکمیت دینی در این راستا است. از این رو، باید با حمایت فکری و عملی از اصل بالنده و افتخار آفرین ولایت فقیه، به عنوان نیابت عام از امام قائم (عج) در برابر این نظریه‌ی واهی و شعار کور به مقابله

پرداخته و نگذاشت دین اسلام نیز هم چون آیین مسیحیت در انزوا و گوشه‌کلیسا قرار گیرد.

خوشبختانه بر اثر درایت و هوشمندی امام خمینی ره و یاران و پیروانش، آن توطئه‌ها نقش بر آب شد، و تفکر تأسیس حکومت اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی قاره آسیا و آفریقا، به عنوان یک تفکر زنده و نجات بخش درآمد، هر چند غربی‌ها و غرب زدگان در برابر آن به شدت مقاومت می‌کنند، و در این راه از هیچ کاری، از جمله انواع تهمت‌ها، برچسب‌ها، دروغ‌ها و تبلیغات مغرضانه و القای شبهه‌ها، فروگذار نیستند.

استعمارگران غرب، در رأس آن‌ها استعمار پیر انگلیس برای رواج فرهنگ غرب و جداسازی دین از سیاست تحت عنوان «سکولاریسم» و لائیک و حکومت منهای دین سه عنصر فرومایه را هم زمان مأمور دین زدایی در کشور ایران، ترکیه و افغانستان نمودند، این سه عنصر عبارت بودند از: ۱- رضاخان در ایران؛ ۲- امان‌الله خان در افغانستان؛ ۳- کمال آتاتورک در ترکیه، این سه نفر با پشتیبانی استعمارگران هر کدام ضربه شدیدی بر اسلام و جامعه اسلامی وارد کردند، کمال آتاتورک، در ترکیه بنیان‌گذار حکومت لائیک شد که هنوز این توطئه در ترکیه به شدت ادامه دارد. امان‌الله خان دیکتاتور افغانستان برای حاکمیت لائیک در این کشور، دست به کار شد، ولی در برابر مقاومت مسلمانان، کلوخش به سنگ خورد و چندان توفیقی نیافت. رضاخان در ایران با دیکتاتوری و کشت و کشتار و ترفندهای دیگر برای براندازی دین، تلاش‌های مذبحخانه کرد، و گستاخی را به جایی رسانید که در کشور ایران عاصمه تشیع، در روز هفدهم دی ماه سال ۱۳۱۴ شمسی، اعلام کشف حجاب اجباری کرد.^۱

پس از او پسرش محمد رضا پهلوی، دست به کارهای انحرافی فرهنگی برای اسلام زدایی و جای‌گزینی فرهنگ غرب زد.

توضیح این که سیاست به معنی صحیح، و دین خالص، به هم آمیخته‌اند، مثل آب و شکر که آمیخته‌باشند.

سیاست چنان که در فرهنگ عمید آمده یعنی: «اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای کشور، رعیت‌داری و مردم‌داری است... سیاست‌مدار کسی است که در کارهای سیاسی و امور مملکت‌داری، بصیر و دانا و کارآزموده باشد.»^۱ از مجموع گفتار دانشمندان پیرامون سیاست‌مدار آگاه و عادل چنین برمی‌آید که سیاست‌مدار کسی است که:

۱- توان اداره مملکت و مردم را داشته‌باشد؛

۲- هوشمند و آگاه بوده و مسائل گوناگون داخلی و خارجی کشور را بشناسد، دشمن شناس بوده و از عوامل پیشرفت‌ها آگاهی داشته‌باشد، و برای جلوگیری از ضربه‌ها و زیان‌ها، پیش‌بینی عمیق نماید.

ناگفته پیداست که زورمداران، به ویژه در دنیای غرب، از واژه سیاست مانند واژه استعمار، سوء استفاده کرده، و زیر نقاب آن، به هرگونه تزویر، تحمیق، و به اسارت گرفتن انسان‌ها و غارت می‌پردازند، بر همین اساس، سیاست در گذشته و حال دارای دو معنا خواهد شد:

۱- سیاست درست و حقیقی؛

۲- سیاست دروغین و مجازی. که گاهی از این دو‌گونگی به سیاست مثبت و منفی تعبیر می‌شود.

سیاست صحیح، همان سیاست معقول و فراگیر است که بر اساس عدل و احسان و تدابیر باشد، و به دور از هرگونه تزویر و انحراف، به اداره امور مردم بپردازد. این همان سیاست است که پیوند ناگسستنی با دین ناب اسلام دارد، همان که در سر لوحه زندگی شهید آیت الله سید حسن مدرس علیه السلام می‌درخشد که گفت: «سیاست ما عین دیانت ما است، و دیانت ما عین سیاست ما است.»

در مقابل این گونه سیاست، سیاست منفی و ناصحیح قرار دارد که امروز سراسر جهان غرب را فرا گرفته که بیش‌تر بر اساس تزویر، نیرنگ، و بر اساس منافع مادی نامشروع حکومت‌های خودکامه پی‌ریزی می‌شود.

امام خمینی علیه السلام منادی و پرچم‌دار بزرگ پیوند دین و سیاست، به این

۱. فرهنگ عمید، واژه سیاست.

دوگونگی تصریح کرده و پس از ارائه سیاست صحیح و آمیختگی آن با اسلام، می‌فرماید:

«... این مطلب لازم است، بلکه فرض است که مردم را بیدار کنید، و به مردم بفهمانید این معنی را که این نغمه (جدایی دین از سیاست) ای که در همه ممالک اسلامی بلند است که علما نباید در سیاست دخالت کنند، این یک نقشه‌ای است مال ابر قدرت‌ها... به حرف این‌ها گوش ندهید، و بخوانید به گوش ملت که ملت بفهمند این معنی را که این نغمه، نغمه‌ای است که می‌خواهند علما را از سیاست برکنار بزنند، و آن بکنند که در زمان‌های سابق بر ما گذشته است، بیدار باشیم و همه توجه به این معنی داشته باشیم.»^۱

و در گفتار دیگر می‌فرماید:

«سیاست برای روحانیون و برای انبیاء و اولیای خدا است... آیت الله کاشانی در قلعه فلک الافلاک محبوس بود، رییس زندان آن جا، روزی در گفت و گو با آقای کاشانی گفته بود: «شما چرا در سیاست دخالت می‌کنید؟ سیاست شأن شما نیست...» ایشان (آقای کاشانی) به او پاسخ داد: «تو خیلی خری! اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند؟!».

امام خمینی علیه السلام در ادامه سخن فرمود:

«مرا نزد رییس سازمان امتیت (شاه) در آن وقت (که در قیصریه در حصر بودم) بردند، او در ضمن صحبت‌هایش گفت: «آقا! سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدر سوختگی است، این را بگذارید برای ما.» من به او گفتم: این سیاست مال شما است... البته این سیاست هم ربطی به سیاست اسلامی ندارد، اما سیاست به معنی این که صلاح جامعه و صلاح افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با لفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.»^۲

این تقسیم‌بندی در مورد سیاست و کشورداری در صدر اسلام نیز وجود

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

داشته‌است، به عنوان مثال دشمنان پرکینه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌پنداشتند که معاویه سیاست‌مدارتر از حضرت علی علیه السلام است، امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ به این کژاندیشان کوردل فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهِى مِئْنَى، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ، وَلَوْ كَرَاهِيَّةُ
الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهِى النَّاسِ!»

سوگند به خدا، معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، ولی او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه می‌شود، اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاست‌مدارترین مردم بودم.

دانشمند معروف اهل تسنن ابن ابی الحدید، پس از ذکر سخن فوق می‌نویسد:

«اگر سیاست به معنی تألیف قلوب ملت، با هر نیرنگ، حيله، مجامله، و تعطیل حدود الهی باشد، معاویه سیاست‌مدارتر از حضرت علی علیه السلام بود، و اگر سیاست به معنی حقیقی‌اش؛ یعنی تدبیر امور بر اساس عدل و دستورهای اسلام باشد - که هر مسلمانی باید پیرو چنین سیاستی باشد - حضرت علی علیه السلام سیاست‌مدارتر بود.»^۲

در روایات اسلامی نیز به گونه‌ای از سیاست تعریف شده که بیانگر دوگونگی سیاست است، به عنوان نمونه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْأَمْرِ وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ؛^۳ زیبایی سیاست، رعایت عدالت در رهبری، و عفو هنگام قدرت است.»

و در سخن دیگر می‌فرماید:

«بِئْسَ السِّيَاسَةُ الْجَوْرُ؛^۴ ستم‌کاری سیاست زشتی است.»

شخصی از امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید: سیاست چیست؟ آن حضرت

فرمود:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۱۲ به بعد.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۴.

۴. همان، ص ۳۴۱.

«هِيَ أَنْ تُرَاعِيَ حُقُوقَ اللَّهِ وَحُقُوقَ الْأَخْيَاءِ، وَحُقُوقَ الْأَمْوَاتِ؛^۱

سیاست، یعنی رعایت کنی حقوق خداوند و حقوق زندگان و حقوق مردگان

را...»

نتیجه این که سیاست بر دو گونه است، حقیقی و مجازی، خوب و بد، سیاست خوب و حقیقی پیوند ناگسستنی با اسلام دارد، و هرگز نمی‌توان اسلام را از چنین سیاستی جدا کرد، که در این صورت، اسلام را از درون تهی کرده‌ایم. بر همین اساس ما بر این باور هستیم که همه پیامبران و امامان علیهم‌السلام سیاست‌مدار بودند، اندیشه و برنامه آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌شد: ۱- طاغوت زدایی؛ ۲- تثبیت حکومت حق، و روشن است که چنین کاری عین سیاست است، این دو کار که آمیخته با سیاست حقیقی است در قرآن به عنوان سرلوحه برنامه پیامبران علیهم‌السلام عنوان شده، چنان که می‌خوانیم:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛^۲

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت

اجتناب کنید.»

امامان (ع) و مسأله سیاست

یکی از شواهد عینی و دلایل خلل ناپذیر در مورد پیوند محکم دین و سیاست این است که در بیشتر زوایای زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام دخالت در سیاست دیده می‌شود، آن‌ها مدعی امامت و حاکمیت بر مردم بودند، و در صورت وجود شرایط به تشکیل حکومت می‌پرداختند، بیشتر آن‌ها در راه طاغوت زدایی به شهادت رسیدند نهضت عظیم امام حسین علیه‌السلام نمونه کامل مبارزه با طاغوت است، حکومت پرنج پنج ساله حضرت علی علیه‌السلام حاکی است که آن حضرت در رأس سیاست قرار داشت و آن را هدایت می‌کرد، بر همین اساس، در زیارت جامعه کبیره که از امام هادی علیه‌السلام نقل شده، در وصف امامان علیهم‌السلام می‌گوییم:

۱. باقر شریف قرشی، حیاة الحسن، ج ۱، ص ۴۲.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ... وَنَسَاسَةَ الْعِبَادِ، وَأَزْكَانَ الْبِلَادِ؛

سلام بر شما ای خاندان رسالت و سیاست‌مداران بندگان خدا، و پایه‌های

شهرها.»^۱

از همه این‌ها بالاتر این که بیش‌تر ابواب احکام، و فقهی که از امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده، مربوط به سیاست است فقهای ما کتب فقهی را به سه بخش تقسیم می‌کنند: عبادات، معاملات، و سیاسات. عبادات همان رابطه مردم با خداست، معاملات همان رابطه مردم با یکدیگر است، سیاسات رابطه مردم با حکومت می‌باشد.

و اگر دقت بیش‌تر شود، همان عبادات و معاملات نیز بدون حکومت و سیاست صحیح و نیرومند سامان نمی‌پذیرند؛ مثلاً حج، نماز جمعه و نماز جماعت از عباداتی است که جنبه‌های سیاسی آن بسیار قوی است، معاملات و داد و ستدها نیز بدون محاکم و نظارت دقیق حکومت، قطعاً ناقص و نابه سامان خواهند شد و سر از هرج و مرج و تورم و تبعیض درمی‌آورند. بنابراین، جداسازی تعلیمات و برنامه‌های اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیرممکن است و شعارهایی که در غرب در مورد این جدایی داده می‌شود، و از حلقوم غرب‌زدگان تراوش می‌کند، کاملاً بی‌محتوا و فاقد ارزش است، چرا که پیوند دین صحیح با سیاست صحیح، همانند پیوند روح و جسم است، زیرا دین تنها قوانین فردی نیست، بلکه مجموعه‌ای از قوانین فردی، اجتماعی و سیاسی است، نتیجه این که؛ آنان که دین و سیاست را از هم جدا کرده‌اند یا مفهوم دین را نفهمیده‌اند و یا مفهوم سیاست را و یا هر دو را، چنان که حضرت امام خمینی رحمته‌الله در کتاب فقهی *تحریرالوسیلة* در بحث نماز جمعه می‌نویسد:

«فَمَنْ تَوَهَّمَ أَنَّ الدِّينَ مُنْفَكٌّ عَنِ السِّيَاسَةِ، فَهُوَ جَاهِلٌ لَمْ يَعْرِفِ

الإِسْلَامَ وَلَا السِّيَاسَةَ؛^۲ آن کس که خیال کند دین از سیاست جداست، او

ناآگاهی است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را.»

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۹۵۵.

۲. امام خمینی، *تحریرالوسیلة*، ج ۱، ص ۲۳۴.

چند فراز از سخنان امام خمینی درباره پیوند دین و سیاست

حضرت امام خمینی علیه السلام پرچم‌دار بزرگ پیوند ناگسستنی دین از سیاست در این مورد گفتار بسیار دارند، در این جا به عنوان حُسن ختام، نظر شمارا به چند فراز از آن جلب می‌کنیم.

امام خمینی علیه السلام با آن اندیشه و نگاه ژرفی که به مسائل و امور داشتند، در فرازی از یکی از خطابه‌های خود که در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲۱ ش ایراد شده می‌فرماید: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند.»^۱ و در سخن دیگر می‌فرماید:

«اسلام مکتبی است بر خلاف مکتب‌های غیر توحیدی، در تمام شؤون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، دخالت و نظارت دارد، و از هیچ نکته ولو بسیار ناچیز... فروگذار نکرده است.»^۲

«نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم بیش‌تر است، از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.»^۳

«حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است... هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم؟! و برای معضلات جواب داشته باشیم؟ همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند.»^۴

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۶۵

۲. همان.

۳. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.

۴. روزنامه کیهان، ۲۲/۳/۸.

پشتیبانی وسیع آمریکا از بهائیان

اشاره:

چنان که گفتیم یکی از راه‌های مهم استعمارگران برای نفوذ به کشورهای اسلامی، دین‌سازی و فرقه‌پراکنی است، آنها از این طریق، موجب اختلاف شده و رشته‌های ایمان و انسجام ملت‌ها را قطعه قطعه می‌کنند، آنگاه به راحتی، به درون کشورهای اسلامی رخنه نموده و چنگال استعمار و استکبار خود را در میان آنها پهن می‌کنند.

بر همین اساس آنها به عناوین گوناگون - حتی با نام مقدس حمایت از حقوق بشر، و آزادی مذاهب و ... - به حمایت از فرقه‌ها می‌پردازند، و در طول تاریخ همواره از این فرقه‌ها در هر کشوری درست کرده‌اند تا آنان را پلی برای مقاصد شوم خود قرار دهند. از این رو، طبیعی است که از بهائیان و بهائیت حمایت همه جانبه کنند، و آن را وسیله‌ای برای سلطه و تزویر خود قرار دهند. دلایل و شواهد بسیار در دست است که هر کدام به نحوی بیانگر اقدام جدی آمریکا برای حمایت از بهائیان - به ویژه بهائیان ایران - است، برای آشنایی از این ترفندها، و اطلاع به این نیرنگ‌های آمریکا، نظر شما را به نمونه‌های زیر جلب می‌کنیم.

۱ - معبد عظیم بهائیان در آمریکا، و روابط آنها با آمریکا

دکتر شلبی در کتاب «مقارنه الادیان» می‌نویسد: «زیست بهائیان در شهر عکا (محل قبر حسینعلی بهاء) در قلب اسرائیل، چنان صهیونیست‌ها و بهائیان را به هم پیوند داده، که بهائیان نسخهٔ دوم یهود شده‌اند، و در اسرائیل برای تشکیل مجلس عالی بهائیان یک نفر یهودی آمریکایی به نام «میسون» را به عنوان رهبر تمام بهائیان جهان انتخاب کردند.

و با کمال تأسف، برای این که در آمریکا مردم را به اسلام بدبین کنند، به نام اسلام، به ترویج مرام بابی‌گری و بهایی‌گری و قادیانی‌گری پرداخته‌اند،

«عبدالفتاح ملیجی» در مجله‌ الوعی الاسلامی^۱ می‌نویسد: در آمریکا دسته‌هایی به نام اسلام از مرام بابیت و قادیانی‌گری و از همه بیشتر از مرام بهائیت حمایت می‌کنند و برای پیشرفت این فرقه‌ها در تلاشند.

سپس اضافه می‌کند: «در شهر دیلمت نزدیک شیکاگو در ایلیسوی، کاخ مجللی به عنوان معبد «بهائیان» درست کرده‌اند که می‌توان بگویم از مهمترین معابدی است که در آمریکا من دیده‌ام. اگر بگویم حدود ۱۶ میلیون دلار صرف آن شده تعجب نکنید، در صورتی که بهائیان در آمریکا تعداد زیادی نیستند، و شخص میلیونی نیز در میان آنها نیست، از همه مهمتر این که هنگام ورود به معبد، نخستین منظره‌ای که به چشم می‌خورد نقشه بزرگی از اسرائیل است!»^۲ این است خطر اسرائیل و خطر طرفداران بابیت و بهائیت، که در هر زمان از ابتداء تا حال دوش به دوش استعمار، برای تضعیف و متلاشی کردن پیوند مسلمانان به وجود آمده‌است.»

از گفتنی‌ها این که: عباس افندی وقتی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند، و آمریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد، به جانب آمریکا رو می‌آورد، و در سفری به آمریکا خطاب به سران آمریکایی می‌گوید:

«امشب من نهایت سرور را دارم که در چنین مجمع و محفلی وارد شدم، من شرقی هستم، الحمدلله در مجلس غرب حاضر شدم، و جمعی را می‌بینم که از روی آنان نور انسانیّت در نهایت جلوه و ظهور است...»

سپس آمریکایی‌ها را به سرمایه‌گذاری در ایران (که در حقیقت ایجاد استعمار در ایران بود) تشویق کرده و می‌گوید:

«از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت

۱. شماره ۴۲، تحت عنوان «صورة عن الاسلام فی آمریکا».

۲. تلخیص از مجله الهادی، سال ۲، شماره ۴، ص ۱۶۴. لازم به تذکر است که استعمار آمریکا، بهائیان را از اطراف دنیا به آمریکا آورده و از آنها نهایت حمایت را می‌کند. از این رو تجمع بهایی‌ها در آمریکا از همه جا بیشتر است، چنانکه ارتشبد سابق حسین فردوست می‌نویسد: «بهایی‌ها در آمریکا، بسیار قوی هستند و مراکز متعددی از جمله در شیکاگو دارند، ایران بعد از آمریکا (در عصر محمد رضا پهلوی) بیش‌ترین بهایی‌ها را داشت، (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۳۷۶).

آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود.^۱

نیز از شواهد ارتباط سران بهایی با آمریکا، مسافرت «احمد سهراب» در عصر رهبری عباس افندی، به آمریکا بود، او در آمریکا به تبلیغ بهائیت پرداخت، و پس از مرگ عباس افندی، در سال ۱۳۰۰ شمسی، تسلیم جانشین قلابی او «شوقی افندی» نشد، و خود را پیشوای بهائیان بعد از عباس افندی خواند و فرقه‌ای به نام «بهای سهرابی» به وجود آورد.

در این وقت فرد زرتشتی دیگری به نام جمشید معانی، که بهایی شده بود، به اندونزی رفت و ادعاهایی کرد و خود را سماءالله خواند، و فرقه دیگری با عنوان «بهای سماوی» به وجود آورد.^۲

۲ - پیام سفارت آمریکا به شاه

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی نسبت به فرقه ضالّه بهائیان، حساسیت خاصی داشتند و با اصرار و جدیت تمام برای براندازی آنها می‌کوشیدند، همین کوششها باعث شد که محمدرضا پهلوی در ظاهر دستور داد تا «حظیره القدس» (مرکز بهائیان) را خراب کنند، ولی پس از دو سه روزی به آیت الله بروجردی خبر دادند که این مرکز را خراب نمی‌کنیم، بلکه به کتابخانه تبدیل می‌نمائیم. (این جریان مربوط به سالهای ۱۳۳۴ شمسی است).^۳

آیت الله بروجردی علیه السلام اصرار داشت که باید آن مرکز خراب گردد، تا این که یکی از درباریان به خدمت آیت الله بروجردی رسید و گفت:

«از سفارت آمریکا از شاه خواسته‌اند تا با اقلیت‌های مذهبی، کاری نداشته باشید، زیرا ما خود را موظف می‌دانیم که امنیت اقلیت‌ها را حفظ کنیم، اگر شما نمی‌توانید، ما در صدد حفظ آنها باشیم...»

آیت الله العظمی آقای بروجردی وقتی که دریافت مسأله به ذلت مسلمین تمام می‌شود در پاسخ فرمود: «قضیه را تمام کنید که باعث ذلت مسلمانان

۱. خطابات، جلد ۱، ص ۳۳، پرنس دالگورکی، ص ۸۶.

۲. بهائیت مولود تصوف، ص ۱۵۰.

۳. بعداً در این باره سخن خواهیم گفت.

نگردد.»

از این رو، مرکز بهائیان تبدیل به کتابخانه شد و بر حسب ظاهر، قضیه خاتمه یافت.^۱ و سپس تنها به تخریب گنبد آن اکتفا شد.

با مقایسه وضع مذکور با قیام امام خمینی (رضوان الله علیه) که یکی از آثار آن ریشه کنی بهائیان، و قطع دست استعمار آمریکا است، به عظمت این قیام بیشتر پی‌می‌بریم، به امید آنکه در حفظ همه جانبه این قیام بکوشیم.

۳- هشدار خطیب آگاه حجة الاسلام فلسفی

مرحوم خطیب توانا حجة الاسلام آقای محمد تقی فلسفی رحمته الله پس از بحث و بررسی پیرامون مبارزاتش با بهائیان، چنین نتیجه می‌گیرد: «آنچه من از کتاب ارتشبد سابق، حسین فردوست^۲ و روش‌های دکتر ایادی (سلطان بی‌تخت و تاج در سپردن پست‌های حساس به بهائیان) استفاده کردم این بود که صهیونیست‌ها و بهایی‌ها هر دو وابسته صریح و بنده و برده آمریکا هستند، چیزی که من از نظر سیاسی دریافتم این بود که انگلیس، فلسطین را به دست یهود، مرکز صهیونیست‌ها کرد، آمریکا می‌خواست ایران را به دست افرادی، نظیر دکتر ایادی، مرکز بهایی‌ها کند، و در خاورمیانه دو پایگاه داشته‌باشد.»^۳

این نظریه آقای فلسفی رحمته الله بسیار دقیق و حساب شده است، چنان که ارتشبد سابق، حسین فردوست که اطلاعات وسیع و عمیق از پشت پرده در عصر رژیم پهلوی داشت می‌نویسد: «در واقع بهائیت جهانی، این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهائیان شود. و لذا آنها برای تصرف مشاغل سیاسی در ایران منعی نداشتند، و این کاملاً محسوس بود. و طبعاً این افراد، جاسوس‌های بالفطره بودند...»^۴

۱. نقل از مرحوم آیت الله سید محمد باقر سلطانی رحمته الله پدر همسر فرزند امام خمینی، حضرت حجة الاسلام احمد آقا خمینی رحمته الله.

۲. به نام سقوط ظهور سلطنت پهلوی.

۳. خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۳۷۵.

۴ - دستگاه محمدرضا پهلوی ملعبه دست دکتر ایادی بهایی

همه اهل اطلاع با انصاف می‌دانند که خاندان پهلوی، رضاخان و پسرش هر دو دست‌نشانده و غلام حلقه به گوش بیگانگان بودند، اولی دست‌نشانده انگلیس بود، و دومی دست‌نشانده آمریکا.

از نشانه‌های بارز دست‌نشانگی محمدرضا پهلوی از آمریکا این که به دستور آمریکا، بسیار به بهائیان در ایران، میدان و پروبال داد، کار به جایی رسید که سلطنت عریض و طویل پهلوی، ملعبه دست بهائیان، و محل تاخت و تاز آنها شد، توضیح این که:

ارتشبد سابق حسین فردوست که از نزدیک‌ترین مشاوران و دوستان محمدرضا پهلوی بود در کتاب خود «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» پس از ذکر بیماری روانی علی رضا پهلوی و برادرش محمدرضا پهلوی، به بیان راه یافتن دکتر ایادی بهایی، به دربار پرداخته می‌نویسد: «احتمالاً در دورانی که محمدرضا با همسرش فوزیه قهر بود، یا بعد از طلاق او، دکتر ایادی سرهنگ ارتش بود، روزی محمد رضا به شدت ابراز ترس از میکرب می‌کرد، علی رضا پهلوی اجازه خواست که پزشکی بیاورد تا او را معاینه کند، او اجازه داد. علی رضا دکتر عبدالکریم ایادی را برای اولین بار برای معاینه محمدرضا، به بالین او آورد...»^۱

کم‌کم دیدار محمدرضا با ایادی از هر هفته، سه روز انجام می‌شد. ایادی فردی کلاش و حقه‌باز بود. کار به جایی رسید که دیدار او با محمدرضا، به هر روز و شب تبدیل گردید، ایادی صبح‌ها قبل از بیداری محمدرضا، در کاخ حاضر بود، و شب‌ها نیز تا هنگام خواب محمدرضا، حضور داشت.

دکتر ایادی به تدریج از با نفوذترین افراد در دربار گردید. فعال ما یشاء شده بود، خود به عنوان رییس «اتکا»^۲ ارتش و نیروهای انتظامی شده بود.

۱. شواهد بیانگر آن است که ایادی با علم پزشکی آشنایی کاملی نداشته، تنها دست‌استعمار تحت عنوان پزشک مخصوص شاه، او را در دربار تثبیت نموده است. چنانکه پرفسور ژان برنار به اسدالله غلم وزیر دربار گفته بود: «پزشک مخصوص شما چاقوی جراحی را از بیلچه باغبانی تشخیص نمی‌دهد.» (گفتگوی من با شاه، خاطرات محرمانه اسدالله غلم) زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ ۳، ص ۶۱۶

۲. اتکا: سازمان تدارکاتی ارتش.

بسیاری از کارها به امضای او نیاز داشت. من یک بار شغل‌های او را کنترل کردم، به ۸۰ رسید، به محمدرضا گزارش نمودم، محمدرضا در حضور من به او اعتراض کرد که ۸۰ شغل را برای چه می‌خواهی؟ او با شوخی جواب داد: «می‌خواهم شغل‌هایم را به ۱۰۰ برسانم.»

ایادی که خود بهایی بود، هرچه توانست وزرای بهایی را وارد کابینه کرد، هویدا بهایی سیزده سال نخست وزیر کشور شد. این وزراء بدون اجازه ایادی حق هیچ‌گونه کاری را نداشتند. می‌توان در این باره کتابی نوشت که آیا در این مملکت، ایادی سلطنت می‌کرد یا محمدرضا؟...

ارتشبد سابق فردوست می‌افزاید: «بهایی‌ها با وجود دکتر ایادی در رأس مشاغل مهم قرار گرفتند، و در ایران بهایی بی‌کار وجود نداشت. در دوران ایادی، تعداد بهائیان به سه برابر رسید. یک بار حرکت مردم علیه بهایی‌ها اوج گرفت و سخنرانی‌های فلسفی (واعظ مشهور) سبب شد (قسمتی از) حظیرة القدس (معبد) آنها در تهران خراب گردد، بر اثر این حرکت، تعدادی از بهائیان از ایران رفتند، ایادی نیز به دستور محمدرضا نه ماه به ایتالیا رفت، ولی این حرکت دنبال نشد....»

ایادی جاسوس بزرگ غرب، مطلع‌ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود، و نفوذ او با نفوذ محمدرضا مساوی بود، نخست وزیران، به خصوص هویدا، رؤسای ستاد ارتش، و کلیه مقامات مملکتی اعم از وزیر و نماینده مجلس دستوراتش را اجرا می‌کردند، او در کلیه مسافرت‌های خارج، همراه محمدرضا بود، و طبیعی است که مورد علاقه برخی کشورهای ذی‌نفع (استعماری) در رابطه با ایران بوده‌است، سرانجام او در سال ۱۳۵۷ ش کمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرد.^۱

دکتر ایادی کیست و از کجا آمد؟

ایادی همان سلطان بی‌تخت و تاج که به طور عجیب دست بهائیان را در

۱. اقتباس از ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۲۰۰ تا ۲۰۴.

همه‌جای کشور گشود، و موجب شد که نخست وزیر این کشور، به نام «هویدا بهایی و بهایی زاده»، سیزده سال با چند وزیر بهایی در کشور حکومت کند، کیست؟ و از کجا آمد؟

عبدالحسین آیتی که بیست سال از مبلغان بهائیان بود و سپس از آنها برید و مسلمان شد، در کتاب کشف الحیل خود می‌نویسد: «زنی بود به نام منیره خانم، همسر ابن ابهر، از زنان فتانه و فریبا، از بهائیان بود، به او لقب «ایادی» داده بودند، زیرا از مبلغان امر بهاء بود که به آنان «ایادی امر» (دستیاران امر عباس افندی) می‌گفتند. همگان این زن دلفریب را به دل‌بری و دل‌ربایی می‌شناختند، و او در انحراف جنسی دست رد به سینه کسی نمی‌زد. شوهرش ابن ابهر پیر، قدرت امر و نهی به او نداشت، این زن پسر هوشمندی به نام «عبدالکریم ایادی» داشت، او را به دانشگاه برای تحصیل دانش پزشکی فرستادند، طولی نکشید (که بر اثر به کار افتادن دست‌های پنهان استعمار) او را در تمام دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، طبیب مخصوص شاه نمودند، و در حقیقت او مهم‌ترین مهره بیگانه، و ایادی سیاست آنها و جاسوس زبردست انگلیس، سپس آمریکا، در درون دستگاه سلطنت شاه گردید.»^۱

آری از یک زن بدکار چه توقعی که دارای چنین فرزندی گردد، بیچاره مردم اغفال شده‌ای که حدود بیست سال از عمرشان گذشت و چنین افرادی بر آنها حکومت می‌کردند. درود فراوان بر روح و روان امام خمینی علیه السلام نایب بر حق امام زمان (عج) که با انقلاب عظیم خود این نقاله‌های پلید استعمار را از این کشور اسلامی بیرون انداخت، و به زباله‌دان تاریخ افکند.

این تابلو روشن و گویا، بدون هر گونه ابهام نشان می‌دهد که دست‌های پنهان انگلیس، اسرائیل و آمریکا، یک نفر بهایی را آن چنان در دربار شاه ایران به اوج قدرت رسانید که سلطان بی‌تخت و تاج شده بود و تنها اراده او کار می‌کرد.

چرا؟ زیرا استعمار می‌خواست، توسط او، رگ و ریشه کشور را به دست بهائیان بدهد، و به راستی اگر این روند ادامه می‌یافت، چه می‌شد؟ جز این که

۱. اقتباس از استاد علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۲۶۴

ایران فلسطین دومی در چنگال بهائیان قرار می‌گرفت. چنان که فلسطین در چنگال اسرائیل قرار گرفت. این نتیجه‌ای است که خطیب هوشمند آقای محمدتقی فلسفی رحمته‌الله در پرتو اطلاعات وسیعی که از تلاش‌های بهائیان و اربابانشان داشت گرفته که قبلاً خاطر نشان شد.

خطیب توانا آقای محمدتقی فلسفی رحمته‌الله در این باره می‌نویسد:

«من از همان موقع (سال ۱۳۳۴ شمسی) می‌دانستم که دکتر ایادی بهایی طیب مخصوص شاه است، لذا در یکی از سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۳۴ ش در مسجد شاه (سابق) تهران که از رادیو هم پخش می‌شد، صریحاً گفتم: «ای اعلیحضرت! مملکت ما این همه طیب مسلمان دارد، مردم ناراحت هستند از این که دکتر ایادی بهایی طیب مخصوص شماست، او را عوض کنید.»

ولی شاه او را تغییر نداد، حتی یک نفر به من گفت: شاه ناراحت شده و گفته است این‌ها به طیب من چکار دارند؟ وقتی که کتاب ارتشید سابق حسین فردوست را خواندم، معلوم شد که شاه هرگز نمی‌توانست او را تغییر دهد. فردوست نوشته است: «من که در دربار بودم نمی‌دانستم که آیا شاه بر ایران سلطنت می‌کند یا دکتر ایادی؟ زیرا ایادی بهایی‌ها را در همه جا گمارده و بر مردم مسلط کرده بود.»^۱

عجیب این که دامنه تلاش دکتر ایادی برای گسترش بهائیت به خارج از کشور نیز رسیده بود. یکی از دانشمندان می‌نویسد: در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۶ برای امر تبلیغ، به کویت رفت و آمد داشتم، در آنجا می‌گفتند: «شخصی ایرانی به نام سلمان پور که بهایی است، در کویت شغل بسیار مهم دارد، آن هم شغل کلیدی، که دولت کویت چنین پستی را حتی به ایرانیان اتباع خود که چند پشت هم در کویت بوده‌اند نداده است.»

یکی از نمایندگان مجلس کویت، نقل کرد وقتی که شاه به کویت آمد، دکتر ایادی همراهش بود، ما درباره روابط خارجی با شاه صحبت می‌کردیم که لازم

است ایران در کویت، نقش مهمتری داشته باشد، او گفت: «شما هر کاری دارید به سلمان پورایرانی (بهایی) مراجعه کنید.»

دولت کویت نیز با آن همه تعصب منفی که نسبت به عجم‌ها داشت، نه تنها به سلمان پورکاری نداشت، بلکه دست او را به طور گسترده باز گذاشته بود.^۱

۵ - خروش مردم بر ضد بهائیان در عصر مرجعیت آیت‌الله بروجردی

گستاخی گسترده بهائیان به کمک مستقیم و غیرمستقیم استعمار و استکبار جهانی آن چنان رو به افزایش بود، که به راستی احساس خطر می شد، دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر، و مسأله دفاع از حق و جلوگیری از فساد، همه را موظف می کرد که برابر این فرقه ضاله، قیام کنند، چرا که وضع آنها، آن هم در عصر مرجعیت مرجع کل حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله علیه بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ شمسی به جایی رسید که آنها هر گوشه و کنار کشور را محل تاخت و تاز خود قرار داده بودند... نامه‌ها و طومارهای شکایت‌های مردم به دفتر آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه سرازیر شد.^۲ مسلمانان از ایشان می خواستند، در این باره اقدام جدی کند، و فرمانی برای قلع و قمع این فرقه ضاله صادر نماید.

آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه احساس خطر جدی کرد، خواسته ملت را به گوش دولت وقت رسانید، متأسفانه در آن عصر «حسین علا» نخست وزیر بود و خود بابی ازلی (از پیروان یحیی صبح ازل که ادعای جانشینی علی محمد باب را می کرد) به شمار می آمد.

اقدامات آیت الله بروجردی رحمته الله علیه توسط خطیب توانا حجة الاسلام محمد تقی فلسفی و آیت الله میرسید محمد بهبهانی فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی از رهبران نهضت مشروطه، و دیگران جنب و جوشی در کشور، به خصوص در سطح بالا به راه انداخت، کار به جایی رسید که دولت وقت ناگزیر شد به عنوان

۱. زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۲۶۴ (به طور اقتباس).

۲. برای اطلاع از این نامه‌ها به کتاب خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۱۸۶ و ۱۸۸ مراجعه شود.

این که فرقه ضالّه بهائیت، امنیت کشور را به خطر انداخته‌اند، برای آرام کردن مردم، مرکز بهائیان در تهران به نام «حظیره القدس» را اشغال کند، و اسناد و مدارک آنها را ضبط نموده، و غیرقانونی بودن آنها را اعلام نماید. بر همین اساس فرمانداری نظامی تهران برای پایان دادن غائله، گنبد حظیره القدس را خراب کرد.

سپس لایحه‌ای به مجلس شورای ملی بردند تا غیرقانونی بودن بهائیت در مجلس تصویب گردد، در این میان سردار فاخر رئیس مجلس وقت، از طرح آن لایحه جلوگیری کرد و با کمال گستاخی گفت: «مسأله بهائیت و جلوگیری از آنها یک مسأله مذهبی است، و جای آن مجلس نیست.»

این برخورد نابخردانه و استعماری سردار فاخر، احساسات علما و مردم را برانگیخت، او را خائن خواندند، و سر و صدای علما و مردم از همه جا بلند شد، ولی با این وصف لایحه، مسکوت ماند، و آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله از این وقفه، بسیار ناراحت گردید. تنها گنبد حظیره القدس تخریب شد، و ساختمان آن تحت اشغال باقی ماند.^۱

سخنرانی‌های فلسفی و بسیج عمومی بر ضد بهائیان

طبق دستور آیت الله العظمی بروجردی، بنابراین شد که علماء، وعاظ، و در رأسشان حضرت حجة الاسلام، خطیب بزرگ آقای محمد تقی فلسفی در تهران، پیرامون خطر بهائیان سخنرانی کنند و در همه جا مردم را بر ضد این فرقه ضالّه بسیج نمایند.

این دستور در سطح وسیع اجرا شد، علما و وعاظ به شهرستان‌ها و روستاها مسافرت کردند، و به افشاگری بر ضد بهائیان پرداختند.

آقای فلسفی در این باره می‌نویسد: در سال ۱۳۳۴ شمسی قبل از شروع ماه مبارک رمضان به آیت الله بروجردی رحمته الله عرض کردم: «آیا شما موافق هستید، مسأله بهایی‌ها را در سخنرانی‌های مسجد شاه که به طور مستقیم از رادیو

۱. اقتباس از استاد علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۳۵۵ - ۳۶۱.

پخش می‌شود، تعقیب کنم؟»

ایشان قدری فکر کردند و بعد فرمودند: «اگر بگویید، خوب است، حالا که مقامات گوش نمی‌کنند، اقلأً بهایی‌ها در برابر افکار عمومی کوبیده‌شوند.»
من به منزل آمدم، جمعی از وعاظ حاضر بودند، به آنها گفتم شما نیز در منابر خود، مسأله بهائیان را مطرح کرده، و مردم را بر ضد آنها بسیج نمایید.

بی تفاوتی دکتر مصدق

دکتر محمد مصدق مدتی نخست‌وزیر ایران در عصر رژیم پهلوی بود و ملی‌گراها او را الگو قرار داده‌اند، و او را به عنوان قهرمان ملی یاد می‌کنند، ایراد ما به او این است که او هرگز قهرمان ملی نیست، زیرا اکثریت قاطع مردم این کشور شیعه و مسلمان هستند، و طرفدار حکومت اسلامی می‌باشند، ولی مصدق طرفدار حکومت ملی بود نه حکومت اسلامی، نه تنها از اسلام طرفداری نمی‌کرد، بلکه در مواردی بر ضد اسلام رفتار می‌نمود.

او هیچگاه مرجعیت را قبول نداشت. امام خمینی رحمته‌الله‌علیه و قیام ۱۵ خرداد را - به خاطر این که نشأت گرفته از مذهب بود - تأیید نکرد. در رابطه با بهائیان با این که قطعاً برای او روشن شده بود که آنها زاییده استعمار غرب و شرق هستند، بی تفاوت بود، و به عنوان این که آنها بخشی از ملت ایران هستند از آنها حمایت می‌کرد، در این راستا نظر شما را به فرازی از گفتار خطیب بزرگ حجة الإسلام محمدتقی فلسفی جلب می‌کنم:

«در عصر نخست وزیری دکتر مصدق، که عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی نیز بود (حدود سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ شمسی) به امر آیت الله العظمی بروجردی رحمته‌الله‌علیه از دفتر مصدق اجازه ملاقات گرفتم، به خانه‌اش رفتم، روی تخت‌خواب و زیر پتو خوابیده بود، پیام آیت الله العظمی بروجردی را به او رساندم و گفتم:

«شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید، اکنون بهایی‌ها در شهرستان‌ها فعال هستند، و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده‌اند، لذا مرتباً نامه‌هایی از سوی مردم به عنوان شکایت، به آیت الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه می‌رسد،

ایشان لازم دانستند که شما در این باره اقدام بفرمایید؟»
دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من، به گونه‌ی تمسخرآمیزی قاه قاه با صدای بلند خندید و گفت: «آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهایی فرق ندارند، همه از یک ملت ایرانی هستند.»

این پاسخ برای من بسیار شگفت‌آور بود، زیرا اگر سؤال می‌کردم فرق بین بهایی و مسلمان چیست؟ برایش توضیح می‌دادم، اما با آن خنده تمسخرآمیز و موهن، دیگر جایی برای صحبت کردن و توضیح دادن باقی نماند، لذا سکوت کردم، هنگامی که به محضر آیت الله العظمی بروجردی رحمته رسیدم و ماجرا را گفتم، او نیز با حال بهت و تحیر پیام مصدق را استماع نمود.

آری بزرگترین اشتباه مصدق این بود که مردم را منهای اسلام می‌دید^۱ [شبهه طرفداران لائیک] حتی به پیام مرجع کل آیت الله العظمی بروجردی رحمته اعتنا نکرد، و با مسخره خندید.

بر همین اساس حضرت امام خمینی رحمته در ماجرای جزایی قصاص در اسلام (که جبهه ملی قصاص اسلامی را غیرانسانی اعلام نموده بودند) در ضمن گفتاری فرمود: «او (مصدق) هم مسلم نبود... اگر باقی مانده بود، سیلی بر اسلام می‌زد.»^۲

یادی از فدائیان اسلام در رابطه با بهائیان

گروه فدائیان اسلام به رهبری مجاهد شجاع و بزرگ حجة الاسلام نواب صفوی، گروه فداکاری بودند که با رژیم ستم‌شاهی به مبارزه مسلحانه پرداختند، و سرانجام توسط رژیم به شهادت رسیدند.

افراد معروفی که به وسیله این گروه فداکار، اعدام انقلابی یا مجروح شدند، پنج نفر بودند، دو نفر آنها بهایی یا متهم به بهائیت بودند که عبارتند از:

۱ - عبدالحسین هژیر، نخست وزیر دربار، متهم به بهائیت و طرفدار سرسخت بهایی‌ها، که سید حسین امامی یکی از فدائیان، او را در مسجد

۱. اقتباس از خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۱۳۳.

۲. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵.

سپهسالار به ضرب گلوله اعدام نمود.

۲- حسین علا نخست وزیر وقت که بابی ازلی بود، توسط مظفر ذوالقدر، یکی از فدائیان اسلام، هدف گلوله قرار گرفته و مجروح شد. و دو نفر دیگر بر نام‌های علی رزم‌آرا (مقتول به دست خلیل طهماسبی در مسجد شاه سابق) و دکتر زنگنه، از بهائیان طرفداری می‌کردند. سرانجام رژیم ستمشاهی، اسلام‌خواهان حقیقی را دستگیر کرده و در روز سوم جمادی الثانیه ۱۳۷۵ هـ ق مطابق با دی‌ماه ۱۳۳۴ شمسی، آقایان نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی و مظفر ذوالقدر را به بالای جوخه‌دار بستند و در حالی که بالای چوبه‌دار اذان می‌گفتند به شهادت رساندند.^۱

این ورق تاریخ نیز، احساس مسؤولیت ما را به عنوان قدردانی از این فداکاری‌ها، زیاده‌تر می‌کند، تا با نگهبانی از اسلام از گزند دشمنان به خصوص بهائیان، خون پاک آن پاکدلان ایثارگر را پاس داریم.

درگیری حجة‌الاسلام فلسفی با اسدالله علم

امیر اسدالله علم فرزند محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک از نزدیک‌ترین و قدرتمندترین دوستان محمدرضا پهلوی و مهم‌ترین رابط او با مقامات بلند پایه آمریکا و انگلیس بود و از یاران نزدیک و محرم اسرار محمدرضا به شمار می‌آمد. محمدرضا او را در سال ۱۳۴۱ شمسی نخست‌وزیر کشور کرد و در سال ۱۳۴۴ تا آخر عمر، وزیر دربار شاهنشاهی بود. سرانجام در ۲۵ فروردین سال ۱۳۵۷ در ۵۸ سالگی بر اثر بیماری سرطان درگذشت.

اسدالله علم در بحران سخن‌رانی خطیب توانا حجة‌الاسلام فلسفی و قیام و شورش مردم بر ضد بهائیان، وزیر کشور و طبعاً مسؤول امنیت مملکت بود. آقای فلسفی می‌گوید:

«در یکی از منابر روزهای ماه رمضان آن سال پس از طرح آیه ۱۲۸ سوره

۱. اقتباس از گنجینه دانشمندان، ج ۸، ص ۲۸۳ و ۲۸۷ تا ۲۸۹.

شعراء و هشدار قرآن به جبّاران زورگو، بر ضدّ بهائیان صحبت کردم. فردای آن روز اسدالله علم که وزیر کشور بود تلفن کرد. در ابتدا به صورت کنایه آمیزی اظهار داشت: من دیروز ضمن ناهار خوردن^۱ به حرف‌ها تان در رادیو گوش می‌دادم و می‌دیدم با وضعی که دارم مصادیق این آیه (۱۲۸ شعراء) هستم. بعد از ذکر این جمله لحن سخن را عوض کرد و گفت: آقای فلسفی! من اجازه نمی‌دهم که دربارهٔ بهائی‌ها این گونه صحبت کنید و امنیت را مختل نمایید و موجب خونریزی شوید.»

به او گفتم: «مؤدّب سخن بگویید و الاّ گوشی تلفن را می‌گذارم.» او هم لحن سخن را عوض کرد و گفت: منظورم این است که از مراکز مختلف کشور به وزارت خانه خبر می‌رسد که مردم خشمگین و عصبانی هستند و ممکن است به بهائی‌ها حمله کنند و نظم و امنیت برهم بخورد. خواستم بگویم: متوجه این نکته باشید.

جواب دادم: از نظر امنیت و حفظ جان مردم، نگران نباشید. من با لحن جدی به مسلمانان می‌گویم: هدف من آشکار ساختن گمراهی بهائی‌هاست مبادا مسلمانانی باعث تهییج شود و موجب خونریزی و قتل گردد.^۲

حکم سه ماده‌ای آیت الله بروجردی، و تقدیر او از فلسفی

حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله در مصاحبه‌ای با کیهان، نظرات خود را دربارهٔ بهائیان در سه ماده زیر ابراز فرمود:

- ۱- باید نظم و آرامش در سراسر کشور برقرار شود.
- ۲- باید حظیره القدس را ویران نمود، و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد.
- ۳- باید کلیه بهائیان از ادارات دولتی و بنگاه‌های ملی هر چه زودتر طرد شوند،

و دولت از مجلس شورا بخواهد که طرحی از مجلس بگذارند که تمام

۱. با این که ماه رمضان بود، رعایت ادب را نکرد و با گستاخی گفت: «ضمن ناهار خوردن»
۲. خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۱۹۲-۱۹۳.

بهائیان از کشور خارج شوند»^۱

آیت الله بروجردی رحمته الله در ۱۵ رمضان ۱۳۷۴ ه.ق. نامه تقدیری برای خطیب توانا آقای فلسفی نوشت، در فرازی از آن نامه چنین آمده:

«از این که مقداری از ماهیت بهائیان را مکشوف نموده‌اید، موجب مسرت حقیر و عموم مسلمانان، بلکه مسرت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می‌باشد، اگر چه تمام ماهیت آنها هنوز مکشوف نیست، و بیانات منبری قدرت کشف بیشتر از این اندازه را ندارد، فقط جدیت حکومت می‌تواند به تدریج شبکه‌های مضره را کشف نماید و مملکت را از آسیب نجات دهد»^۲

کوتاه سخن آن که در این بحران ضربه شدیدی بر بهائیان وارد گردید، و تا حدود زیادی جلو نفوذ آنها گرفته شد، و فرمانداری نظامی تهران که از خشم و ناراحتی مردم تهران از مسامحه دولت در مورد تخریب حظیره القدس، اطلاع داشت، و احتمال می‌داد که مردم در روز عید فطر با تظاهرات، به تخریب آن اقدام کنند، خود در روز ۲۹ رمضان شروع به تخریب گنبد حظیره القدس نمود، تا به مردم وانمود کند که فرمانداری نظامی در تصمیم خود جدی است.

شدت ناراحتی آیت الله بروجردی از رژیم ستم‌شاهی

با این که محمدرضا و سران رژیم به آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله قول داده بودند که هم‌آهنگ با سخنرانی‌هایی که توسط آقای فلسفی در رادیو پخش می‌شود، بساط بهائی‌ها برچیده گردد؛ ولی بعد گفتند: «از نظر الزامات بین‌المللی ما ناچاریم از بهائی‌ها حمایت کنیم و نمی‌توانیم آنها را از میان برداریم.» به همین جهت حضرت آیت الله بروجردی به شدت ناراحت شده و تهدید کردند که از ایران خواهند رفت.

به این ترتیب پیام‌های پی‌درپی آیت الله بروجردی در مورد نابودی بهائیت، که از طرق مختلف به هیئت حاکمه و مردم می‌رسید، بی‌اثر ماند. ایشان مکرر می‌فرمود: «این وضع برای من غیرقابل تحمل است.» زیرا از وقفه کار مبارزه با

۱. کیهان، چهارشنبه ۱۳۳۴/۲/۲۰ ش، شماره ۲۵۷۵.

۲. خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۱۹۵.

بهائی‌ها خیلی ناراحت بودند، و پس از آن دیگر اعتمادی به دستگاه دولتی نداشتند.

بر همین اساس روز عید غدیر، تیمسار بختیار که رئیس فرماندهی نظامی وقت بود، به خانه آیت الله بروجردی در قم آمد؛ تا جواب منفی شاه را در مورد عدم امکان جلوگیری از بهائی‌ها، زیر ماسک الزامات بین‌المللی، به آقا ابلاغ کند. آقا تا او را دید، با ناراحتی شدید، رویش را از او برگردانید. بختیار عقب رفت و روی پله نشست. آقای بروجردی با عصبانیت به او فرمود: «بنشین زمین». سرلشکر بختیار بی‌درنگ روی زمین نشست. این واقعه، هم نشان‌دهنده نهایت بی‌زاری آیت الله بروجردی از رژیم بود و هم تحقیر بختیار که دارای مقام عالی نظامی بود، به شمار می‌آمد، تا موجب شکسته‌شدن غرور آنها گردد. بعضی می‌نویسند: آقا با صدای بلند که بسیاری شنیدند به بختیار فرمود: «بی‌ادب! درست بنشین. چرا شما به ما می‌رسید بی‌ادب می‌شوید؟» او نیز ساکت و دمق، فروماند.^۱

یعنی شما کارتان به جایی رسیده که در برابر آمریکا و انگلیس و اسرائیل سرخم می‌کنید و به نام الزامات بین‌المللی به خواسته مرجع عظیم الشان تقلید و مردم اعتنا نمی‌کنید. این چه اسلامی است که شما دارید؟ و چه احترامی است که به مردم می‌کنید؟ به راستی که گستاخ و بی‌ادب هستید. در یکی از اسناد گزارش اطلاعات داخلی رژیم که توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پخش شده چنین آمده:

«در سال ۱۳۳۹ شمسی آیت الله بروجردی رحمته در دیدار با آیت الله سید محمد بهبهانی - پس از ذکر موارد متعددی از خلاف‌های شاه و دولت - از وی خواست تا از باب هشدار و تذکر به شاه پیام دهد و اگر اثری نکند مجبور است اقدامات شدیدتری که همراه با تظاهر باشد انجام دهد و به علمای ولایات هم دست خطی خواهد نوشت و اقدامات شدیدی خواهد کرد.»^۲

۱. زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۲۶۲ (با اقتباس).

۲. خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۲۰۰ - ۴۹۱.

برکت انقلاب اسلامی و هشدار آقای فلسفی

چنان که گفتیم، پس از اقدامات جدی آیت الله العظمی بروجردی و تلاش‌ها و سخن‌رانی‌های خطیب‌توانا حجة الاسلام فلسفی، شورش‌هایی برپا شد و ضربه‌هایی بر بهائیان وارد گردید؛ ولی چون رژیم ستم‌شاهی و استکبار جهانی با آنها بود و از آنها پشتیبانی جدی می‌کرد، بار دیگر بهائیان به تدریج آب کثیف از دست داده خود را به جوی خود بازگرداندند و به کارهای خود ادامه دادند. بر همین اساس حضرت آقای فلسفی به یک هشدار عمیق و حساب شده‌ای که همچون آژیر خطر است پرداخته که باید آن را آویزه گوشمان قرار دهیم. ساده‌اندیشی است که خیال کنیم حتی بعد از انقلاب اسلامی، بهائیان نابود شده و ما از گزند آنها رهایی یافتیم، آن هشدار عمیق چنین است:

«هر چند با سخن‌رانی‌های رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی، بهائی‌ها ضربه خوردند، اما آن چه بهائیت را از بین برد، انقلاب اسلامی بود که پایه گذار آن مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی علیه السلام بود. او بود که قدرت را از عوامل آمریکایی و صهیونیستی گرفت و آنها را متواری کرد و حکومت الهی اسلامی را برای ایران به ارمغان آورد. امروز مردم ایران بدانند که اگر خدای ناخواسته انقلاب اسلامی ضربه ببیند، جمهوری اسلامی تضعیف شود و آمریکایی‌ها دوباره بر ایران مسلط شوند، ایران فلسطین دوم خواهد بود. آنها بهائی‌ها را مانند صهیونیست‌ها مسلط می‌کنند و مسلمانان ایران را که مالک این سرزمین هستند مانند فلسطینی‌های مسلمان که مالک فلسطین هستند، به دربه‌دوری و اسارت و بدبختی می‌کشانند.»^۱

آری قدر انقلاب اسلامی را بدانیم که به راستی کمر بدخواهان از جمله بهائیان را شکست. آنان مانند مار زخم خورده کمین کرده‌اند و در انتظار آسیب‌رسانی به انقلاب اسلامی هستند. ما باید با هوشیاری کامل از انقلاب حراست کنیم؛ تا به امید خدا، دست‌آوردهای زیبای آن از دست‌برد اجانب محفوظ بماند.

یکی از دست‌آوردهای جزئی آن در رابطه با بهائیان این است که اینک ساختمان حظیرة القدس معبد سابق بهائیان - در اختیار سازمان تبلیغات قرار گرفته، مرمت و تزیین شده و به عنوان پایگاه تبلیغات اسلام و مرکز حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی گشته است.

اقدام آیت الله بروجردی برای نجات قاتل یک نفر بهایی

عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله بود، در اطراف یزد، یک نفر بهایی به دست یک نفر مسلمانی کشته شد، این فرد مسلمان، تا پای جان، با بهائیان مبارزه می‌کرد.

دادگاه حکم اعدام قاتل را داد، بهایی‌ها فعالیت بسیار کردند تا این که حکم اعدام، در یزد اجرا شود، آن هم در روز نیمه شعبان.

چنین فعالیتتی، اگر به ثمر می‌رسید، طبعاً برای مسلمین، ننگ بزرگ بود. روز ۱۴ شعبان این خبر به آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله رسید. مرحوم آیت الله فاضل قفقازی (که یکی از اصحاب خاص آقای بروجردی بود) می‌گوید: وارد خانه آقا شدم دیدم آقا داخل حیاط قدم می‌زند و به شدت ناراحت است، علت را پرسیدم، فرمود: «مگر نمی‌دانی آبروی اسلام در خطر است، همین امروز به ما خبر داده‌اند که روز نیمه شعبان، مسلمانی را به جرم قتل فرد بهایی می‌خواهند در شهر یزد اعدام کنند، فرصت برای انجام کاری هم نیست.»

به ایشان گفتم: راه دارد، فرمود: چطور؟

گفتم: همین الآن حاج احمد (خادم) را بفرستید تهران نزد شاه و از شاه بخواهید جلو این اعدام را در روز نیمه شعبان بگیرد، اگر نیمه شعبان واقع نشود، بعد می‌توان سرفرصت، اقدام نمود و اصل قضیه را پی‌گیری کرد.

آقا فرمود: پیشنهاد خوبی است، فوراً حاج احمد را به تهران نزد شاه فرستاد، و پیام آقا را به او رسانید، شاه هم دستور داد که اعدام در روز نیمه شعبان انجام نشود.

بعد هم آقای بروجردی وارد میدان شد و با فعالیت و تلاش بسیار قاتل را

تبرئه کرد.^۱

اقدامات دیگر آیت الله بروجردی

نظر به این که فرقه ضالّه بهایی، در حقیقت ستون پنجم دشمن در درون کشور، و عامل استعمار از سوی بیگانگان بود. آیت الله بروجردی رحمته الله علیه اقدامات فراوانی برای ریشه کنی آنها نمود، از جمله علما و وعاظ بزرگی همچون مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی، دو واعظ شهیر علی اکبر تربتی و شیخ مرتضی انصاری و ... را برای ضربه زدن به آنها، به سوی شهرستان‌ها فرستاد. آنها به اطراف و اکناف رفتند و با بیان روشن، مردم را بر ضد بهائیان شوراندند. یکی از این بزرگان اعزامی، مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی رحمته الله علیه بود که بر همه مبانی ادیان و فرقه‌ها، آگاهی وسیع و کافی داشت.

قابل توجه این که: چند نفر از میلیونرها بلکه از میلیاردرها، بهایی بودند و کمک‌های شایانی به محفل بهائیان می‌کردند، مانند هژبر یزدانی (که در آستانه انقلاب به خارج گریخت) و مانند: حبیب ثابت پاسال یهودی که در لاک بهایی‌گری درآمدی بود.^۲ یکی از ۴۸ شرکت او کارخانه پپسی کولا بود، که بسیار فعال بود. آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، یکی از عالمان هوشیار و قاطع، آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی رحمته الله علیه را به استان فارس فرستاد، تا مدتی در آن دیار، به مبارزه با بهائیان بپردازد. ایشان از قم هجرت کرد، و تلاش فرهنگی و اجتماعی بسیاری برای جلوگیری از گسترش بهائیان نمود، او شنید ثابت پاسال تعهد کرده که از درآمد هر شیشه پپسی کولا ده شاهی (نیم ریال) به محفل بهائیان داده شود (با توجه به این که در آن زمان هر شیشه ۵ ریال بود و تجمع همین نیم ریال ارزش بسیار داشت).

آیت الله زاهدی، نوشیدن پپسی کولا را حرام کرد، حاج احمد خادم پیشکار

۱. مجله حوزه، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۱۴۲.

۲. از شگفتی‌هایی که بسیار مایه تأسف است که تلویزیون ایران در آن عصر مدتی در اجاره و در اختیار ثابت پاسال بود او و همپایگی‌هایش تا می‌توانستند از چنین دستگاه تبلیغاتی، سوءاستفاده کرده و با برنامه‌ها و فیلم‌های رسوا و مبتذل، مردم را از اسلام دور می‌نمودند.

معروف آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله را به حضور طلبید و به او فرمود: به آیت الله بروجردی رحمته الله عرض کن: «من علیه بهائیان قیام کرده‌ام، و پپسی را تحریم نموده‌ام، شما در این مورد نه اثبات کنید و نه نفی، بلکه سکوت کنید. تا اگر در این قضیه پیروز شدم، پیروزی به نام شما تمام شود، و اگر شکست خوردم، آن شکست به نام من نسبت داده شود.»

حاج احمد خادم، این موضوع را به آیت الله بروجردی رحمته الله ابلاغ کرد. عده‌ای از تجار قم به خانه آقای بروجردی آمدند و عرض کردند: «آیا پپسی کولا حرام است؟» آقای بروجردی فرمود: «من از آن نمی‌خورم.»

مبارزه و تبلیغات پی‌گیر آیت الله زاهدی رحمته الله باعث شد که کارخانه پپسی کولا هر چه درآمد مالی داشت، همه را صرف تبلیغات و چالش‌های فتوای تحریم می‌نمود، مردم شیشه‌های پپسی را می‌گرفتند و نمی‌دادند، و در کنار آن عده‌ای از سرمایه‌داران مسلمان کارخانه کانادادرای را به راه انداختند، کار به جایی رسید که بر اثر فتوای تحریم حتی عده‌ای شرابخوار، پپسی نمی‌خوردند، و پیش خود می‌گفتند: «شرابخواری حرام است و سر و کار آن با خداست، ولی در نوشیدن پپسی کولا به محفل بهائیان کمک می‌شود، و باعث تقویت فرقه ضاله بهایی می‌گردد.» در این راستا اعلامیه‌های متعدّد به پشتیبانی از فتوای آیت الله زاهدی رحمته الله پخش شد، و نتایج مطلوبی برای شکست دادن بهائیان به دست آمد.^۱

هشدار علماء و مراجع نجف اشرف

مراجع و علمای نجف اشرف نیز اعتراض شدید خود را در مورد ورود و سلطه بهائیان در دستگاه شاهنشاهی ایران اظهار داشته و آن را موجب شورش مردم دانستند، در این میان حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی رحمته الله، اعلامیه‌ای به عنوان اعتراض به دولت ایران صادر نمود، در فرازهایی از این اعلامیه چنین آمده است:

۱. نقل از آیت الله زاده زاهدی، حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا محمود زاهدی.

«دولت‌های ضد ملی بر خلاف اصول شرعی و اخلاقی، و برخلاف صریح قانون اساسی، دشمنان دین و ملت یعنی فرقه ضالّه بهایی و یهود و دیگر عمال بیگانگان، کسانی را که به هیچ وجه رابطه دینی میان آنان و ملت ایران یافت نمی‌شود، در مراکز حساس دولتی گماردند، موضوع فساد و ریشه دوانیدن آن در تمام مراحل اداری به قدری وسیع و واضح بود که زمامداران خود را مجبور به اعتراف به آن دیدند، این مفساد غالباً ناشی از روش مستبدانه زمامداران بوده که در طول این مدت به سبب عدم توجه به اصلاح وضع و رسیدگی به افکار عمومی ملت مسلمان ایران به حوادث تأسف‌آور اخیر منجر شد...»^۱

به این ترتیب آقای خویی رحمته‌الله هشدار داد که اگر سردمداران رژیم دست فرقه ضالّه را که از مزدوران هستند کوتاه نکنند، باعث اختلاف شده، و حوادث و شورش از سوی مردم بروز خواهد کرد، دولت باید از استبداد دست بردارد و با کوتاه کردن دست این فرقه ضالّه استعماری، آرامش و امنیت جامعه را حفظ نماید.

هشدار امام خمینی به ارباب بهائیان

حضرت امام خمینی رحمته‌الله گرچه اقدام بر ضد بهائیان و همه فرقه‌های استعماری را مفید می‌دانست، ولی او معتقد بود که باید با انقلاب عمیق و فراگیر، عوامل نگهدارنده بهائیان و هر گونه فساد را نابود کرد، از این رو با نهضت عظیم خود به یاری مردم مسلمان ایران، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید، و ضربه نابودکننده‌ای بر پیکره استعمارگران و بهائیان وارد نمود. و در این راستا خدمت بزرگی به اسلام و کشور مستقل ایران نمود.

ولی در عین حال نباید غافل و مغرور شد، چرا که هر گاه شیطان را از در بیرون کنی ممکن است از پنجره وارد شود، و اگر از پنجره بیرون کنی، ممکن است از سوراخی رخنه کرده و وارد گردد. پس از انقلاب بهائیان که به دامن

بیگانگان به ویژه اسرائیل و آمریکا پناه برده‌اند گهگاه تحت عنوان آزادی مذهب، دفاع از حقوق بشر و ... با مظلوم‌نمایی خود، اربابانشان را تحریک کرده، و آنها نیز که دایه‌های دلسوزتر از ما هستند، نالهٔ مظلومیت‌نمایی بهائیان را در بوق‌های تبلیغاتی خود به رخ می‌کشند که بله انسان دوستی اقتضا می‌کند که بهائیان به حقوق خود برسند و ...!! یکی از این اربابان جناب ریگان رییس جمهور سابق آمریکا بود، که به عنوان به اصطلاح دفاع از آنها، زیر ماسک حقوق بشر، از مراکز بین الملل خواهان آزادی آنها در اظهار به اصطلاح مذهب خود، در ایران گردید...

حضرت امام خمینی علیه السلام در پاسخ به انسان دوستی ریگان رییس جمهور سابق آمریکا فرمود:

«نمی‌دانم که در بعضی از رادیوها که پخش کردند، صحبت رییس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید که ایشان از همهٔ دنیا استمداد کردند برای این که این بهایی‌هایی که در ایران هستند و مظلومند و جاسوس هم نیستند و به جز مراسم مذهبی به کار دیگر اشتغال ندارند، و ایران برای همین که اینها مراسم مذهبی‌شان را بجا می‌آورند، ۲۲ نفرشان را محکوم به قتل کرده‌اند. ایشان از همهٔ دنیا استمداد کرده که اینها جاسوس نیستند.

... «اگر اینها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی‌آمد؟ شما برای خاطر این که اینها یک دسته‌ای هستند که به نفع شما هستند، والا ما شما را می‌شناسیم، آمریکا را می‌شناسیم که انسان دوستیش گل نکرده است که حالا برای خاطر ۲۲ نفر بهایی که در ایران به قول ایشان گرفتار شدند... برای انسان دوستی یک وقت چنین صدا کرده و فریاد زده و به همه عالم متشبّث شده است که به فریاد اینها (بهائیان) برسید. مردم (دورغ‌ها و تزویر) شما را می‌شناسند.»^۱

سپس امام به جنایات هولناک آمریکا در جهان و در ماجرای جنگ تحمیلی که موجب خسارات زیاد به ایران و عراق شده به این مطلب اشاره کرده که اگر شما انسان دوست هستید. به خاطر ۲۲ نفر بهایی آن همه سینه چاک

نمی‌کنید، ولی در کنار آن هزاران بی‌گناه را می‌کشید، بنابراین کاسه‌ای زیر نیم کاسه است که از بهائیان حمایت می‌کنید. اگر بهائیان جاسوس نبودند، و یا به عنوان یک حزب سیاسی برای بیگانگان در درون کشور اسلامی ایران، کار نمی‌کردند، شما برای آنها هرگز دل سوزی نمی‌کردید، دل سوزی شما از آنها دلیل روابط شما با آنها، و نوکری آنها برای شماست.

نتیجه این که: بهائیت یک حزب سیاسی کاملاً وابسته به بیگانه است که توسط مزدوران روسیه تزار بنا نهاده شد، و به وسیله انگلیسی‌ها پروریده گردید و حمایت شد، اکنون نیز آمریکا و اسرائیل از همه بیشتر از آنها حمایت می‌کنند، به آنها پناهندگی داده، و امکانات فراوان برای تبلیغات آنها در اختیارشان نهاده‌اند. این حزب بی‌آبرو تلاش می‌کند خود را دارای دین نشان دهد، تا بتواند پشت ماسک دین و مذهب، مأموریت خود را در ایجاد تفرقه، جاسوسی، و خدمت به اربابانش بهتر ایفا نماید.

تصویب‌نامه ایالتی و ولایتی برای روی کار آوردن بهائیان

یکی از برنامه‌های استعماری بسیار مرموز رژیم ستمشاهی که با دسیسه آمریکا انجام می‌شد این بود که غیر مسلمانان، در رأسشان بهائیان را بدون هرگونه ممنوع قانونی بر پسته‌های حساس کشور بگمارد، به طوری که آنها بتوانند نماینده مجلس شوند و در استان‌ها و شهرها بتوانند استاندار یا فرماندار یا بخشدار و یا شهردار و یا جزء اعضاء انجمن شهر و روستا، یا رییس انجمن گردند. البته این کار عملاً چنان که گفتیم در سطح وزراء و مدیران کل در سطح بالا انجام شده بود، ولی کم‌کم می‌خواستند آنها در سطوح دیگر نیز زمام امور را به دست گیرند، بر همین اساس در تاریخ ۱۳۴۱/۷/۱۴ شمسی، دولت رژیم، لایحه‌ای را تحت عنوان «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به تصویب مجلس فرمایشی شورا و مجلس سناء گذراند، این تصویب‌نامه در اوائل نخست‌وزیری اسدالله علم انجام گرفت. ماهیت این تصویب‌نامه این بود که در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی،

سه موضوع که قبلاً وجود داشت حذف گردد، و این سه موضوع عبارت بودند از ۱ - قید ذکوریت (مرد بودن) ۲ - مسلمان بودن ۳ - تنها سوگند به قرآن، بلکه به جای آن سوگند به کتاب آسمانی باشد.^۱

خطیب بزرگ حجة الاسلام محمدتقی فلسفی رحمته الله علیه می‌نویسد: «هدف آن بود که با اجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فرقه ضالّه بهائی را به طور قانونی بر سرکار آورند، و از آن به بعد به تدریج فعالیت رسمی آنها برای تصرف تمام اهرم‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز شود، زیرا اولاً این تصویب‌نامه قید اسلام نداشت، بنابراین بهایی، یهودی و مسیحی در این تصویب‌نامه با مسلمانان ایرانی هیچ‌گونه فرقی نداشتند، ثانیاً سوگند به قرآن، تبدیل به سوگند به کتاب آسمانی شده بود، این معنی راه را برای غیرمسلمانان باز می‌کرد تا یهود و نصاری به کتاب آسمانی خود سوگند یاد کنند، و بهایی‌ها هم بگویند کتاب آسمانی ما «ایقان» است، و به آن سوگند یاد می‌کنیم. و به جای قید ذکوریت (مرد بودن) کلمه «باسواد» گذاشته بودند که اعم از زن و مرد است، تا راه را برای انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان - که در آن وقت معلوم بود چه زنانی منظور بودند - باز کند.»^۲

علماء و مراجع وقت در رأسشان حضرت امام خمینی رحمته الله علیه متوجه خطر شدند، از هر سو با تلگراف‌ها، با اعلامیه‌ها و نامه‌ها و سخنرانی‌ها، اعتراض خود را اعلام نمودند، نزدیک بود شورشی عمومی در همه شهرهای ایران بر ضد رژیم پدید آید.^۳

سرانجام، رژیم و دولت اسدالله علم در تنگنا قرار گرفت و مجبور به لغو تصویب‌نامه مذکور شد، و در تاریخ ۷ آذر ۱۳۴۱ شبانه در جلسه خود، آن را غیر قابل اجرا دانست.

ولی قائد بزرگ حضرت امام خمینی رحمته الله علیه این را کافی ندانست و فرمود: باید این

۱. شرح کامل این تصویب‌نامه در کیهان مؤرخه ۱۳۴۱/۷/۱۶ نوشته شده است.

۲. اقتباس از خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳. برای اطلاع از این نامه‌ها و اعتراض‌ها و همایش‌ها به کتاب نهضت روحانیون ایران، تألیف استاد علی دوانی، ج ۱ و ۲ مراجعه شود.

موضوع از طرف دولت در جرائد رسمی کشور اعلام و منتشر گردد. دولت برای خاموش نمودن، احساسات پاک دینی مردم ناگزیر شد که به این پیشنهاد نیز تن در دهد، از این رو به دستور دولت روزنامه‌های عصر تهران در روز ۱۳۴۱/۹/۱۰ شمسی با تیتراژ درشت نوشتند: «تصویب‌نامه مورّخه ۱۳۴۱/۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود.»^۱

به این ترتیب مراجع تقلید و حضرت امام خمینی علیه السلام و مردم به پیروی از آنها، با هشدارها و اعتراض‌های خود نگذاشتند بهایی‌ها روی کار آیند، و با قیام خود، تصویب‌نامه‌ای را که از سوی استعمار به نفع آنها طراحی شده بود، به زباله‌دان تاریخ انداختند.

مسلمانان به خصوص ملت شریف ایران باید با کمال هشیاری و مراقبت و نگرهبانی از انقلاب عظیم اسلامی، متوجه باشند که مبادا خدای ناکرده به انقلاب آسیبی برسد و همان بهائیان و مزدوران استکبار جهانی بار دیگر برای تسلط بر امور طمع کنند. و همواره یاد حضرت امام خمینی علیه السلام را گرامی بدارند که با مجاهدات خود، عزت مسلمانان را حفظ کرد، و نگذاشت که مسلمانان غیور ایران تحت سیطره بهائیان و مزدوران دیگر قرار گیرند.

پایان فصل سوم

۱. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۱ (به طور اقتباس)

فصل چهارم

ادعاهای گوناگون و متضاد باب و بها و کتاب‌های آنها

بررسی هویت مرام بابی‌گری و بهایی‌گری

برای به دست آوردن آیین حق در میان آیین‌ها، هیچ راهی بهتر و متقن‌تر از بررسی و تجزیه و تحلیل ادعاهای و گفتار سران و پیشوایان آن آیین‌ها و بررسی کتاب‌ها و بندهای آن کتاب‌ها از نظر لفظ و معنی نیست، چه آن‌که در هر آیینی، زندگی پیشوایان و ادعاهای و گفتار آنها و کتاب‌های آنها چون آینه‌ای است که نشان‌دهنده ماهیت آن آیین است.

اینک وقت آن رسیده که به طور فشرده مرام بابی‌گری و بهایی‌گری را در این آئینه بنگریم و از این رهگذر آن را بررسی نماییم. و با ترازوی عقل و وجدان و با در نظر گرفتن دعوت پیامبران و آیین‌های حق، این مرام را بسنجیم، و این خود راه بسیار اصیل و منطقی و صحیحی است که مورد تصویب همگان است.

با توجه به این اصل و قانون خلل‌ناپذیر که تنها، آیین‌های خدایی و رهبرانی که از طرف خدا به سوی بشر آمده‌اند می‌توانند، نجات‌بخش باشند، امامان ساختگی و یا کتاب‌ها و آیین‌های ساختگی و سیاست‌ساخته، هرگز نمی‌توانند سعادت جسمی و روحی، فردی و اجتماعی همه جانبه انسان‌ها را تأمین نمایند.

نظری به ادعاهای میرزا علی محمد باب

علی محمد باب بنیان‌گذار بابی‌گری، دارای چندین ادعا است که در هر زمان یکی از آن ادعاها را کرده است، گاهی ادعای ذکریّت و بابت‌کرده، زمانی ادعای قائمیت کرده، وقتی ادعای پیغمبری نموده و سرانجام ادعا را بالا برده و

ادّعی خدایی نموده است، در صورتی که اگر کار او از منبع صحیحی سرچشمه می‌گرفت، چند ادّعی متناقض نمی‌کرد، چه آن که اگر او بابِ امام زمان و رابط بین او و خلق است، دیگر خود امام زمان نخواهد بود و اگر امام زمان است دیگر پیامبر نخواهد بود و اگر پیامبر است دیگر خدا نخواهد بود و ... اینک ما به طور اختصار به بررسی ادعاهای او به ترتیب از کتب خودشان می‌پردازیم.

۱- ادّعی ذکریت و بابیت محمد علی باب

میرزا علی محمد باب در ابتداء هرگز به عقائد شیعه انتقاد نگرفت و آیین شیعه را آیین صحیح و متین می‌دانست و وجود امام قائم حضرت ولی عصر (عج) را تصدیق می‌کرد.^۱

پس از مدتی، تنها ادّعی او ادّعی «بابیت و ذکریت» بود، یعنی خود را مأمور از طرف امام زمان (عج) و مفسر قرآن و آشنای به ذکر (یعنی قرآن) قلمداد کرد، و کتابی را بنام احسن القصص در تفسیر سوره یوسف نوشت و این کتاب را به ۱۱۱ سوره تقسیم نمود.

در اینجا به چند نمونه از کتاب احسن القصص او که حاکی از آن است که او خود را باب و عبد و بنده امام زمان حضرت ولی عصر (عج) معرفی می‌کند، اشاره می‌کنیم:

در سوره ۵۸ می‌گوید: «يا بقیة الله قد اfdیتُ بکلی لك ورضیت السبَّ فی سبیلک وما تمنیت الا القتل فی محبتک؛ ای بقیة خدا ﷺ (امام زمان) همه وجودم را فدای تو کردم، راضی شدم که در راه تو به من فحش و ناسزا بگویند، و آرزویی جز مرگ در راه محبت تو ندارم.»

در سوره ۷۶ می‌گوید:

«قل ان الله فاطر السموات والارض من عنده حجته القائم المنتظر وانه هو الحق وانی انا عبد من عباده؛ بگو خداوند آفریننده آسمان‌ها و زمین است، حجت او قائم منتظر از طرف اوست، او بر حق است و من

۱. در این باره به کتاب الکواکب الدرّیه مراجعه شود.

بنده‌ای از بندگان او (حجت و قائم) هستم»^۱

ولی در سوره اول احسن القصص (سورة الملك) خود را به عنوان ذکر معرفی کرده و تمام کتاب احسن القصص را به امام زمان علیه السلام نسبت می‌دهد (به عبارت روشن‌تر ضمناً خود را باب امام زمان و مأمور او و رابط بین او و خلق معرفی می‌نماید) که متن آن را در فصل اول ذیل شرح حال محمد علی باب ذکر کردیم).

شواهد و مدارک بسیاری در دست است که میرزا علی محمد خود را در این زمان به عنوان باب معرفی نمود (و این ادعا در سال ۱۲۶۰ بود) به طوری که لقب «باب» برای او شهرت یافت و او را مبشر ظهور (حضرت مهدی علیه السلام) و نقطه اولی می‌خواندند.

چنان که قبلاً گفتیم وقتی که سید کاظم رشتی از دنیا رفت، عده‌ای از شاگردان او با دستگیری ملاحسین بشر و بهای دور علی محمد را گرفتند و او را جانشین سید کاظم خواندند، با توجه به معنی «رکن رابع» که همان رابطه داشتن با امام زمان و شیعه خاص بودن است، معلوم می‌شود که نخست باب ادعای بابیت می‌کند، در کتاب هشت بهشت صفحه ۲۷۶ آمده «... بعد از رحلت آن جناب (سید کاظم) هنوز نقطه علم را نمی‌شناختند و خبر معینی از سید نرسیده بود...»

از جمله از شواهد ادعای بابیت او این که اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل، صفحه ۱۳۰ می‌نویسد:

«باب در مراجعت از مکه رساله‌ای به حضرت قدوس (ملا محمد علی بارفروشی (بابلی) داد، از دستوره‌های آن این بود: بر اهل ایمان واجب است که در اذان نماز جمعه بگویند «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّ بَابِ بَقِيَّةِ اللَّهِ» (یعنی شهادت می‌دهم که علی محمد^۲ باب امام زمان است) همان طوری که قبلاً یادآوری شد.»

میرزا علی محمد در کتاب بیان عربی صفحه ۲ سطر ۱۶ می‌گوید: «إِنَّ ذَات

۱. نمونه‌هایی دیگر در این مورد در کتاب محاکمه و بررسی باب و بها، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶ مذکور است.

۲. نبیل، به حساب ابجد ۹۲ است، و مساوی با محمد می‌باشد. علی قبل نبیل، یعنی علی محمد.

حروف السَّبْع باب الله؛ جز این نیست که آن که دارای هفت حرف است (علی محمد) باب خدا است.»

فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق (بخش سوم، صفحه ۳۱، سطر ۱۱) در جواب سؤال از این که سید باب ادعاهای مختلف داشته و به کدام یک از آنها ایمان دارید؟ می‌گوید: «در ابتداء امر خود را به نام باب و عبد بقیة الله معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشان را مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن (عج) تصور کردند.»



میرزا علی محمد باب در موارد متعدد از نوشته‌های خود، به وجود و حیات مقدس حضرت ولّی عصر امام زمان حجة بن الحسن (عج) اقرار کرده‌است، از جمله در تفسیر سورة بقره، صفحه ۲۶ و ۱۲۶ و تفسیر سورة کوثر صفحه ۸۸ و ۱۲۳ و صحیفه عدلیه صفحه ۲۷ و ۴۰ و الواح عکسی، صفحه ۱۶ و بیان فارسی صفحه ۵۸ سطر ۳ و ...

باب در صحیفه عدلیه، صفحه ۴۰، می‌نویسد: «واشهد لاوصیاء محمد ﷺ بعده علی علیه السلام ثم بعد علی، الحسن ثم بعد الحسن، الحسین ثم بعد الحسین، علی ثم بعد علی، محمد ثم بعد محمد، جعفر ثم بعد جعفر موسی، ثم بعد موسی، علی ثم بعد علی، محمد ثم بعد محمد، علی ثم بعد علی، الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجّتک و بقیتک صلواتک علیهم اجمعین.»

از اینجا معلوم می‌شود که هر جا سید باب «بقیة الله» گفت، منظورش امام دوازدهم حضرت حجّت (عج) است، نه حسینعلی، چنان که او ادعا کرده‌است.

۲- ادعای قائمیت میرزا محمد علی باب

طبق مدارک متعدد میرزا علی محمد از سال ۱۲۶۰ هجری قمری در ۲۵ سالگی تا سال ۱۲۶۴ تنها ادعای بابیت کرد، و در اواخر سال ۱۲۶۴ ادعای قائمیت نمود، یعنی اظهار داشت که من همان حضرت قائم و مهدی و امام زمان هستم.

میرزا جانی بابی در کتاب نقطة الکاف، در صفحه ۲۵۲، شرحی در این باره دارد که خلاصه آن این است: «سید باب چون تبعید شد ادعای قائمیت کرد:» (وبنا به نقل فاضل مازندرانی در ظهور الحق، صفحه ۷۳، تبعید باب به چهریق در اواخر سال ۱۲۶۴ بوده است.)

ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ به اصطلاح عالم بزرگ بهائیان) در کتاب کشف الغطاء، صفحه ۳۴۱ سطر ۲۰ می‌نویسد: «باب در ماکوپرده از روی کار برداشت و نداء قائمیت و ربوبیت و شارعیّت داد.»

آیتی در کتاب الکواکب الدّریّه می‌نویسد: «باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نموده بدین نغمه بدیعتاً تغنی نمود:

«انا القائم الذی تنتظرون؛ من همان قائم هستم که انتظار او را می‌کشید.»

نیز میرزا جانی در نقطة الکاف، صفحه ۲۰۸، سطر ۱۴ می‌نویسد: «سنه پنجم^۱ نقطة قائمیت در هیکل حضرت ذکر، ظاهر شد و سماء مشیت گردید.» فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق، صفحه ۱۷۳، می‌گوید: سید باب به ملا عبد الخالق یزدی می‌نویسد:

«انا القائم الذی کتم بظهوره تنتظرون؛ من قائمی هستم که در انتظار

ظهورش هستید.»

اشراق خاوری در کتاب تلخیص تاریخ نبیل، در صفحه ۳۱۷، می‌نویسد: «در شب دوم پس از وصول (باب) به تبریز حضرت باب جناب عظیم (ملا علی ترشیزی خراسانی که از مقربان باب بود و حتی در مسافرت‌ها و تبعیدها از باب جدا نمی‌شد) را احضار فرمودند، و علناً در نزد او به قائمیت اظهار نمودند، عظیم چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد، حضرت باب به او فرمودند: من فردا در محضر ولیعهد (ناصر الدین میرزا) و در حضور علماء و اعیان، ادعای خود را علنی خواهم کرد... عظیم گفت من آن شب تا صبح نخوابیدم سرانجام پس از فکر و تأمل به قائمیت او ایمان آوردم، چون باب چنین دید گفت: «بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم‌ها به شک می‌افتند.»^۲

۱. ۱۲۶۵ ه. ق.

۲. یکی از مواردی که حکایت از پریشان‌گویی و اختلاف در کتب با بیان و بهائیان می‌کند مورد بالا است که درباره

ارزیابی مسأله قائمیت باب و نتیجه‌گیری

ما در اینجا فعلاً در این صدد نیستیم که تشریح کنیم که ادعای قائمیت باب با روایات و شرایطی که در آن روایات برای ظهور حضرت قائم (عج) و علایم آن و نشانه‌های بعد از ظهور و ... آمده هیچ‌گونه تطبیق با میرزا علی محمد نمی‌کند، ولی در اینجا این حق را داریم که بگوییم: اگر میرزا علی محمد (طبق مدارکی که قبلاً ذکر شد) ادعای بابیت کرد و خود را عبد و مأمور امام زمان دانست، چرا اینک ادعای قائمیت می‌کند؟ آیا این دو ادعا متناقض نیستند؟!

خود میرزا علی محمد به این تناقض شاخدار پی‌برد، ولی برای فریب اغنام الله، دستور داد که نوشته‌های سابق (در مورد بابیت خود) از جمله احسن القصص را بشویند و از بین ببرند، خوشبختانه این دستور عملی نشد و کتاب احسن القصص باقی ماند.

پیروان باب در پاسخ این اعتراض به دست و پا افتادند و با توجیحات بی‌سرو ته و مضحک خواستند به این اعتراض پاسخ گویند، از توجیحات آنها این که گویند میرزا علی محمد دستور خود را بدین گونه توجیه نمود: «لاجل ضعف الخلق (در ابتداء) قدری مطالب را تنزل دادم!!!»^۱

به راستی او که فریاد می‌زد:

«وَإِنِّي أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ؛ من بنده‌ای از بندگان حضرت بقیة الله هستم.»

چگونه می‌توان سخن به این روشنی را به معنی دیگر توجیه و تأویل کرد؟

پاسخ جالب کودکی به مبلغ بهایی

در کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء (ج ۱، ص ۴۶) نقل شده: یکی از مبلغین مشهور بابی نقل می‌کرد: که وارد یک آبادی شده و شروع به تبلیغ نمودم و اظهار می‌کردم که امام دوازدهم و حجت منتظر و مهدی موعود ظهور کرده‌است. و ما هنوز در خواب غفلت و جهالت غنوده‌ایم: دیدم بچه سیدی نزدیک آمده و در وسط اظهارات من گفت: آقا این مهدی موعود، اسمش و اسم

➔ ابتدای وقت ادعای قائمیت باب، هر کسی و به گونه‌ای سخن گفته‌است!

۱. نقطة الکاف، ص ۱۴۵.

پدرش چیست؟ گفتم: اسمش سید علی محمد، پدرش سید محمدرضا است، گفت: این شخص هیچ‌گونه به ما مربوط نبوده و ما انتظار او را نداریم، ما منتظر مهدی پسر امام حسن عسکری علیه السلام هستیم و این مهدی که او را معرفی می‌کنید مال خود شما باشد، مردم آبادی از شنیدن این سخن به خود آمده و مرا از آبادی بیرون کردند.

و من در مدت عمرم مانند آن ساعت سرافکننده و شرمسار و مبهوت نشده‌بودم...

خوب است کتابهایی که اوصاف حضرت مهدی و علایم قبل از ظهور و بعد از ظهور آن حضرت را نوشته‌اند مانند منتخب الاثر، جلد سیزدهم بحار، دادگستر جهان، حضرت مهدی فروغ تابان ولایت، تألیف نگارنده، و ... را بخوانید و بعد با مقایسه و تطبیق با میرزا علی محمد، نتیجه بگیرید که بین این دو بیش از فاصله مغرب و مشرق، جدایی است!!

۳- ادعای پیغمبری میرزا علی محمد باب

از ادعاهای میرزا علی محمد باب این که: خود را پیغمبر مستقل، صاحب کتاب و شریعت مانند پیامبران اولوالعزم می‌شمارد، و گاهی می‌گوید من همان رسول الله هستم که رجعت نموده‌ام.

او در کتاب بیان، واحد اول، باب ۲ و ۱۵ و واحد دوم باب ۷، و واحد سوم باب ۱۴ خود را به عنوان رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت (امام زمان) معرفی کرده (یعنی خودش همان رسول خدا و امام زمان است که رجعت کرده) و پیروان اولیه‌اش ۱۸ نفر (از حروف حَتّی) را به عنوان رجعت دوازده امام و فاطمه زهرا و چهار نواب خاص امام زمان و انمود کرده است، با این که هر طور حساب کنیم ۱۷ نفر و با خودش ۱۸ نفر می‌شوند. ولی حروف حَتّی با خودش ۱۹ نفرند!!

او با آوردن احکام نو و جدید، خود را ناسخ اسلام و احکام اسلام دانسته و کتاب خود «بیان» را، ناسخ قرآن قلمداد کرده است. در واحد دوم باب هفتم «بیان» گوید: و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت (آخر دین) رسول الله

(محمد ﷺ) است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود، که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ بعثت می‌شود، اول قیامت (آخر) قرآن بوده ... چنانکه ظهور قائم آل محمد (عج) بعینه همان ظهور رسول الله است...

او حتی در کتاب احسن القصص خود در سوره ۵۲ خود را به جای پیامبر قلمداد کرده و تحدی به مثل نموده، می‌گوید:

«وان كنتم فی ریب مما قد انزل الله علی عبدنا هذا فأتوا حرف من مثله؛ واگر در آنچه که خداوند بر بنده ما این (باب) نازل کرده شک دارید، چند حرف مانند آن را بیاورید.»^۱

او چون خود را در مقام بحث و معارضه با دانشمندان عاجز می‌دید، خواندن کتاب‌های علمی و فلسفی را حرام کرده تا بهتر چشم و گوش اغنام الله را ببندد، چنان که در سوره ۲۷ احسن القصص گوید:

«یا معشر العلماء ان الله قد حرّم علیکم بعد هذا الكتاب التدریس فی غیره؛ ای گروه علما و دانشمندان، خداوند بعد از این کتاب (احسن القصص) تدریس در غیر این کتاب را بر شما حرام کرد!»

در کتاب بیان فارسی، صفحه ۲۰ و ۱۳۰، نیز همین مطلب را در مورد تدریس غیر کتاب بیان گفته‌است.

آری این است برنامه پیغمبر قرن ۱۹، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

۴- ادعای خدایی میرزا علی محمد باب

شواهد و مدارک بی‌شماری از کتاب‌های خود میرزا علی محمد باب و کتب با بیان و بهائیان در دست است که میرزا علی محمد ادعای خدایی نیز کرده‌است. در اینجا به چند مدرک ذیل کفایت می‌شود:

۱- سید علی محمد در نامه خود به یحیی (صبح ازل)^۲ چنین می‌نویسد:

۱. از این عبارت استفاده می‌شود که علی محمد باب در همان ابتداء داعیه پیغمبری در سر می‌پرورانده‌است.
۲. اصل این نامه راه‌آورد براون انگلیسی، ضمیمه کتاب نقطه الکاف کرده‌است.

«هذا الكتاب من الله الحي القيوم الى الله الحي القيوم؛ این نامه‌ای است از خدای زنده و برپادارنده جهان (باب) به سوی خدای زنده و برپا دارنده جهان (صبح ازل).»

۲- باب در کتاب بیان فارسی باب اول، واحد یک می‌گوید:

«كل شيء به این شیء واحد (خودش) برمی‌گردد و كل شيء به این شیء واحد خلق می‌شود، و این شیء واحد در قیامت بعد نیست، مگر من يُظهِرُهُ اللهُ^۱ الذي ينطق في كل شأن ائني انا الله إلا انا رب كل شيء و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون.»
یعنی: با آمدن «مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» قیامت (باب) برپا خواهد شد (زیرا قیامت هر دینی به قول بابی‌ها و بهائی‌ها آمدن دین بعداست) و آن مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ وِزْدش این است: من خدا هستم و جز من خدایی نیست و من پروردگار همه پدیده‌ها می‌باشم، و غیر من هر چه هست آفریده من است، ای مخلوق من مرا پرستش کنید.

۳- ابوالفضل گلپایگانی در کشف الغطاء، صفحه ۳۴۱، سطر ۲۰ می‌نویسد:

«باب در ما کو پرده برداشت و ندای قائمیت و «ربوبیت» و شارعیت سرداد.»

۴- باب در رسالة للثمره^۲ در صفحه ۴ خطاب به میرزا یحیی صبح ازل

می‌گوید: «یا اسم الازل (ازل به حساب ابجد با یحیی مساوی است و شماره هر دو ۳۸ است) فاشهد علیّ انه لا إله إلا انا العزيز المحبوب؛ ای یحیی! گواهی بده بر من که نیست خدا جز من که مقتدر و محبوب هستم.»

در آغاز رسالة نامبرده نظیر این مطالب آمده است.

۵- علی محمد باب در کتاب الواح به خط خودش (لوح دوم) می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ إِلَهَ الْأَلْهِيْنَ لَتُوتِيْنَ الْإِلَوهِيَّةَ مِنْ تَشَاءَ وَ لَتَنْزَعَنَّ الْإِلَوهِيَّةَ عَمَّنْ تَشَاءَ... اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبَّانِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

۱. باب آن پیغمبر یا خدایی را که بعد از او خواهد آمد «مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ» می‌نامد و حسینعلی مدعی است که منظور از مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ من هستم چنانکه قبلاً ذکر شد.

۲. کتاب للثمره نسخه خطی است و ظاهراً همان کتابی است که در کتاب آیین باب، صفحه ۱۲، آن را به عنوان نصوصات راجع به وصایت صبح ازل از مؤلفات سید باب می‌شمارد (محاكمه و بررسی باب و بها، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۶).

ما بینهما لثُوتینَّ الرَّبُوبِیَّةَ مَنْ تَشَاءُ و لتَنْزَعَنَّ الرَّبُوبِیَّةَ عَمَّنْ تَشَاءُ، یعنی پروردگارا! تو خدای بزرگ خدایانی و البته عطا می‌کنی الوهیت را به هر کسی که می‌خواهی، و می‌گیری الوهیت را از هر که اراده کنی و خداوندا تو پروردگار بزرگ آسمان‌ها و زمینی، البته می‌بخشی ربوبیت را به هر شخصی که خواستی و منع می‌کنی آن را از هر که خواستی.

و در کتاب دلائل سبعة عربی و فارسی پس از آن که دو صفحه تمام مشتقات فرد را برای خدا آورده و خدا را از اوصاف «فرد و فرید و افراد و افروود و فراد و فرادین و فاردین و افراد و مفارد و مفرد و فردان و متفارد و متفرد و فارد و فوارد» متصف کرده بعد می‌گوید:

«لثُوتینَّ الْفَرْدِیَّةَ مَنْ تَشَاءُ و تَنْزَعَنَّ الْفَرْدِیَّةَ عَمَّنْ تَشَاءُ؛ البته عطا می‌کنی فردیت را به هر کس که بخواهی و می‌گیری فردیت را از هر که بخواهی.»

به راستی عجیب است، خداوند در عین این که فرد است، می‌تواند فردیت را به کسی بدهد! آری باب این مطالب متضاد را می‌گوید تا به ادعای خدایی خودش لطمه وارد نیاید که می‌گوید:

«إِنِّی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا كُنْتُ مِنْ اَوَّلِ الَّذِی لَا اَوَّلَ مِنْفَرِداً ...؛ من همان خدایم، نیست خدایی جز من، من نخستینی هستم که اولی برای او نیست، فرد و منفرد هستم...»^۱



۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۳، ص ۸ و ۲۵۶. علی محمد باب در کتاب پنج شأن نیز ادعای خدایی کرده (مدرک قبل، ص ۲۶۳).

ادعاهای حسینعلی بهاء رهبر بهائیان

حسینعلی بهاء نیز همچون استادش میرزا علی محمد باب، بلکه از او هم بیشتر و بالاتر، ادعاهای گوناگون کرده است، گاهی خود را پیرو میرزا علی محمد باب دانسته، زمانی خود را امام زمان باب و دیگران قلمداد کرده و وقتی ادعای پیامبری و خدایی نموده است.

قبلاً در شرح حال میرزا یحیی خاطر نشان شد که حسینعلی بهاء پس از فوت میرزا علی محمد باب، حدود ۱۸ سال جزء پیروان باب بود و برادرش یحیی صبح ازل را جانشین باب می دانست، تا آن که در سال چهارم اقامتش در تبعیدگاه ادرنه (سنه ۱۲۸۴ ه.ق.) برای نخستین بار ادعا کرد که من همان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» هستم که علی محمد به وجود او بشارت داده است، و میرزا یحیی باید از امر من پیروی کند، داستان ادعای مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ حسینعلی بهاء را در (ذیل شرح حال حسینعلی) ذکر کردیم، به آنجا مراجعه شود.

به طور کلی از کتاب های او و بهائیان استفاده می شود که وی چندین ادعا کرده است، ما در این جا به ترتیب به ذکر ادعاهای او با ارائه مدارک به طور اختصار می پردازیم:

۱- ادعای بندگی

گاه حسینعلی بهاء در یک کتاب، بلکه در یک صفحه کتابش تناقض گوئیهای روشن و ادعاهای گوناگون نموده است، چنان که در کتاب مبین^۱ خود چندین ادعا کرده است.

وی در این کتاب گاهی ادعای بندگی کرده، چنان که در صفحه ۳، سطر ۱۰،

۱. حسینعلی بهاء، کتاب مبین را در تبعیدگاه عکا نوشته، این کتاب محتوی سوره هیکل و الواح است، دارای ۳۶۰ صفحه ۱۵ سطری، در سنه ۱۳۰۸ ه.ق مطابق سنه ۴۸ با بی چاپ شده است.

می‌گوید:

«سبحان الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ عَبْدَهُ مِنْ سَحَابِ الْقَضَاءِ سَهَامَ الْبَلَاءِ
وِيرَانِي فِي صَبْرٍ جَمِيلٍ؛ پاک و منزّه است آن خدایی که بر بنده‌اش
(حسینعلی) نازل کرد از ابر قضا تیرهای بلا را و دید مرا در صبر و برد باری
نیک»

و در صفحه ۹۶، سطر ۸، می‌گوید:

«يا الهی هذا الكتاب أُريد ان أرسله الي السُّلطان و انت تعلم بآئي
ما اردتُ منه الا ظهور عدلك لخلقك؛ خدایا این نامه‌ای است که
می‌خواهم آن را برای سلطان (شاه عثمانی یا ناصرالدین شاه) بفرستم و تو
می‌دانی که قصدی از این نامه جز آشکار ساختن عدالت تو برای خلق تو
ندارم.»

مدارک درباره ادعای بندگی حسینعلی بهاء در کتاب‌های خود او بسیار
است، در این جا به همین مقدار که اشاره شد کافی است.

۲- ادعای مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ بِهَاءِ

یکی از ادعاهای بهاء ادعای «مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ» است که علی محمد باب در
کتاب‌های خود زیاد از «مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ» سخن به میان آورده، حسینعلی بهاء
می‌گوید «مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ» که باب به آن بشارت داده، خود من هستم (که داستانش
را در فصل دوم ذکر کردیم).

۳- ادعای رجعت

مدارکی از کتب حسینعلی بهاء در دست است که وی گاهی ادعای رجعت
(مسیح) کرده است.

در کتاب مبین صفحه ۴۹، سطر ۶ خطاب به پاپ مسیحیان کرده و می‌گوید:
«يا بابا اخرق الاحجاب قذاتى ربّ الارباب فى ظلّ السحاب...
كذلك يأمر السماء الاعلى من لدن ربك العزيز الجبار أنّه اتى من
السماء مرّة اخرى ما أتى أوّل مرّة، ايتاك ان تعترض عليه؛ ای پاپ!

پرده‌های غفلت را بدر، ربّ الارباب (حضرت مسیح که خود بهاء است) در سایه ابر آمد... این طور تو را امر می‌کند قلم اعلی از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، این که مسیح یک بار دیگر از آسمان آمد، چنان که در مرتبه اولی از آسمان آمد، پرهیز از این که اعتراض به او کنی.»

حسینعلی بهاء ادعای رجعت حسینی نیز کرده، چنان که در الواح او خطاب به آقا جان کاتب الواح این مطلب آمده است.

۴- ادعای رسالت و پیغمبری

حسینعلی بهاء در کتاب اقدس (که در عکّا آن را نوشت) در موارد متعددی، خود را رسول پیغمبر از جانب خدا خوانده است، در اینجا چند فراز از کتاب اقدس را که حاکی از پیامبری او است می‌آوریم:

در کتاب اقدس صفحه ۱۴۵ می‌گوید:

«قل یا ملاء البیان لا تقتلونی بسیوف الاعراض، تالله کنت نائماً ایقظنی ید ارادة ربکم الرحمن و امرنی بالنداء بین الارض والسماء لیس هذا من عندی لو أنتم تعرفون؛ ای گروه بیان (پیروان کتاب بیان میرزا علی محمد باب) مرا با شمشیرهای اعراض (و دوری) به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد که بین زمین و آسمان ندا کنم، این (ادعا) از پیش خودم نیست اگر شما بدانید.»

این مطلب از صفحات ۱۴۹ و ۱۶۱ و ۱۶۴ اقدس نیز استفاده می‌شود.

حسینعلی در کتاب اقتدارات خود نیز به پیامبری خود اشاره کرده آنجا که در صفحه ۲۱۳ می‌گوید: «ای خدا! من آنان را دعوت نکرده‌ام جز به چیزی که تو مبعوثم نموده‌ای و اگر گفته‌ام بیایید به سوی من، نظری نداشته‌ام جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته‌ای و مبعوثم کرده‌ای.»

و در کتاب اشراقات، صفحه ۱۶۳ می‌گوید: ای پسر سلطان (ناصرالدین شاه) جناب شما پیش از این مرا دیده بودید. یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می‌بینی که هیچ کس نمی‌داند کی او را ظاهر ساخته و یا آتش

می‌بینی که کسی نمی‌داند. کی آن را افروخته است، و لکن مظلوم (حسینعلی) می‌داند و می‌شناسد و می‌گوید: «دست اراده‌ خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است...»

عباس افندی در کتاب مفاوضات، صفحه ۱۲۴، چاپ لیدن، علی محمد باب را در ردیف پیامبرانی چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد ﷺ دانسته، و او را همانند آنها دارای معجزاتی قلمداد کرده و سپس او را با همه طمطراقش مبشر ظهور پدرش (بهاء) دانسته و پدرش (بهاء) را نیز در زمره آنها و افضل و اکمل همه آنها گفته است.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی در اول فرائد خود در جواب سؤال شیخ الاسلام، پیغمبری باب و بهاء را انکار می‌کند و می‌گوید این‌ها مقام ربوبیت را دارا بودند، و در آخر گوید منظور از ربوبیت همان شارعیت است.^۱

۵- ادعای خدایی

در مورد ادعای خدایی حسینعلی بهاء، در کتاب‌های خودش و کتاب‌های بهائیان از حد شماره خارج است. به عنوان نمونه:

۱- حسینعلی در کتاب مبین، صفحه ۲۸۶، می‌گوید:

«اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة والابتلاء من

صدره القضاء انه لا إله إلا أنا المسجون الفريد؛

بشنو آنچه که از شطر بلا بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه قضا وحی

می‌شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها.»

۲- در صفحه ۲۹۲ می‌گوید:

إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ مَنَعَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَحِبَّائِهِ إِنْ هَذَا

إِلَّا ظَلَمَ مَبِين؛

۱. با این که طبق مدارک بالا، حسینعلی با کمال صراحت ادعای پیامبری می‌کند، علت چیست که ابوالفضل گلپایگانی این مبلغ سینه چاک باب و بهاء، این مطلب را انکار می‌نماید؟ وانگهی اگر طبق سخن آخرش «ربوبیت همان مقام شارعیت است» آیا این سخن همان اعتراف به شارعیت و پیامبر بودن آنها نیست اینجاست که باز به یکی دیگر از تناقض‌گویی‌های این مزدوران پی‌می‌بریم.

آن خدایی (حسینعلی) که جهان را برای خودش خلق کرده، او را منع می‌کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است»^۱

۳- در کتاب بدیع در صفحه ۱۵۴ گوید:

«إِنَّهُ يَقُولُ حِينَئِذٍ أَنَّنِي أَنَا اللَّهُ إِلَّا أَنَا كَمَا قَالَ النُّقْطَةُ مِنْ قَبْلِ وَ بَعِينَهُ يَقُولُ مِنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ؛

او (حسینعلی) در این زمان می‌گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست، چنان که «نقطه» (علی محمد باب) نیز از پیش می‌گفت، و کسی که بعد از این می‌آید بعینه همین را خواهد گفت.»

۴- در کتاب اشراقات (مجموعه الواح بهاء) در صفحه ۹۰، در پاسخ هادی نجف‌آبادی که از بابی‌ها بوده وزیر بار ادعای خدایی او نمی‌رفته و چنین اعتراض کرده و گفته: «چه شد تا کنون میرزا یحیی را به خدایی می‌پرستیدید و رئیس این گروه بود و اکنون مطرود و رانده شده؟»

حسینعلی گوید: بگوای بی‌انصاف، نفسی که هزار ازل (میرزا یحیی) به کلمه‌اش خلق شده، می‌شود از او اعراض نمود؟...

۵- در کتاب مبین صفحه ۲۱ می‌گوید:

«قُلْ لَا يَرِي فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ، وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُ اللَّهِ، وَلَا فِي كَيِّنُونَتِي إِلَّا ذَاتَهُ، وَلَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتَهُ، وَلَا فِي سَكُونِي إِلَّا سَكُونَهُ، وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمَهُ، الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ؛

بگو در هیکل من دیده نمی‌شود مگر هیکل خدا، و در جمال دیده نمی‌شود، مگر جمال خدا، و در کینونت ساختار و ذاتم دیده نمی‌شود مگر کینونت و ذات خدا، و در حرکت و سکونم دیده نمی‌شود مگر حرکت و سکون خدا، و در قلمم دیده نمی‌شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است.»

همین مقدار به عنوان نمونه برای ارائه مدرک در مورد ادعای خدایی حسینعلی کافی است و اگر بخواهیم به ذکر تمام آن مدارک بپردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

۱. و همچنین در صفحه ۸۰، سطر ۱۲ خطاب به «ویکتوریا» ملکه لندن کرده و خود را خدا معرفی می‌کند.

۶- ادعای خدا آفرینی بهاء

حسینعلی بهاء به همین منوال که قبلاً ذکر شد، ادعای خدایی می‌کرد، تا این که یکی از شاگردان (نبیل زرنندی) رتبه خدایی را برای او نپسندید، و او را به مقام بالاتری راهنمایی کرد.

در کتاب هشت بهشت^۱ آمده شعر زیر (که ظاهراً از نبیل زرنندی است) خطاب به حسینعلی سبب شد که میرزا بهاء پا را از رتبه خدایی فراتر نهد و مدعی خداسازی شود، آن شعر این است:

خلق گوید خدایی، من اندر عجب آیم پرده برداشته میسند به خود ننگ
خدایی

لذا عباس افندی در مکاتیب خود (ج ۲، ص ۲۵۵) گوید: حسینعلی بهاء ادعای خدا آفرینی کرد و در قصیده ورقائیه گفت:

كُلُّ الْأَلُوهِ مِنْ رَشْحِ امْرِئٍ تَأَلَّهَتْ وَكُلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّيْتُ
یعنی: «همه خدایان از رشحات (و آثار) فرمانم به خدایی رسیدند و همه پروردگاران از لبریزی حکم من پروردگار گشتند».

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است این که، بعضی (چون میرزا ابوالفضل گلپایگانی) خواسته کلمه «رب» را به معانی دیگر غیر خدا تأویل و توجیه کنند، پاسخ آن‌ها روشن است و آن این که اولاً رب و رتبه ربوبیت در اذهان عرف نخست به همان خدا اطلاق می‌شود و ثانیاً اگر از این کلمه صرف نظر کنیم، آیا لفظ «اله» و «الله» را می‌توان توجیه کرد با توجه به این که حسینعلی بهاء در ادعاهای خود در بسیاری، از موارد خود را «اله» و «الله» معرفی می‌کند!!

ادعای خدایی دستیاران باب و بهاء

بازیگری و اغفال اغنام الله (گوسفندان چشم و گوش بسته خدا)^۲ را تنها باب و بهاء به عهده نگرفتند، عده‌ای از دستیاران آن‌ها مانند حضرت قدوس (ملا

۱. تألیف ادوارد براون یا شیخ احمد روحی و یا میرزا آقاخان کرمانی.

۲. بابیان و بهائیان، مردم پیرو خود را اغنام الله خوانند.

محمد علی بابلی) و قُرّة العین و... نیز واقعاً از مرادهای خود پشتیبانی کردند، حتی در ادعای خدایی با آنها شرکت نمودند، آری هنگامی که عده‌ای پوچ مغز در برابرشان تسلیم هستند و به لقب اغنام الله (گوسفندان خدا) افتخار یافته‌اند، باید آنها را به این ادعاها بکشاند.

عباس افندی در جلد دوم مکاتیب خود، صفحه ۲۵۴، سطر ۱۴، گوید: «چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده‌اند، حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند که از عنوان کتاب تانهایتش «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (من همان خدا هستم) است، و جناب طاهره (قرّة العین) «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (من همان خدا هستم) را در قریه بَدَشْت (نزدیک شاهرود، که قبلاً داستانش ذکر شد) تا عنان آسمان به اعلیّ المّداء بلند نموده و همچنین بعضی احبّاء در بدشت»^۱.



۱. مکاتیب عبد البهاء، ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ شیخ فرج الله.

اغلاط کتاب‌های باب و بها و اختلافات آنها

کتاب‌های باب

میرزا علی محمد باب دارای کتاب‌هایی است که اکثر آنها چاپ شده است مانند: ۱- احسن القصص (دارای ۱۱۱ سوره در ۴۱۵ صفحه، اولین سوره آن به نام سوره الملك) در تفسیر سوره یوسف ۲- زیارت جامعه محتوی دوزیارت که با خواندن آنها ائمه اطهار علیهم‌السلام زیارت می‌شوند در ۲۹ صفحه، ۳- دلایل السبعه در دو قسمت عربی فارسی (قسمت اول ۱۴ صفحه، قسمت دوم ۷۲ صفحه کوچک) ۴- پنج شأن در ۴۷ صفحه ۵- صحیفه عدلیه در ۴۲ صفحه ۶- الواح خط، شامل ۲۰ لوح، به خط علی محمد باب و سید حسین یزدی کاتب باب ۷- رساله للثمرة ۸- نه جزوه در تفسیر سوره بقره، حمد، توحید، قدر، عصر و... ۹- بیان عربی ۱۰- بیان فارسی و...^۱

در میان کتاب‌های باب، کتاب اصلی او که محتوی احکام و دستورهای او است و مهم‌ترین و بالاترین کتب او می‌باشد کتاب «بیان عربی و فارسی» است. نکته قابل توجه این که به همه آثار میرزا علی محمد باب «بیان» اطلاق می‌شود، چنان که در بیان فارسی صفحه ۱۰۲، سطر ۲، مذکور است: «ملخص این باب آن که کل آثار نقطه، مسمی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اولیه مختص به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویه ذکر می‌شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیه، و بعد در مقام صور علمیه، به حقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه به حقیقت خامسیه اطلاق می‌شود.

و همچنین این مطلب در قاموس توقیع منیع مبارک (اشراق خاوری) جلد

۱. مشروح بحث در کتاب‌های مذکور را در کتاب محاکمه و بررسی باب و بها آخر ج ۲ و ۳ بخوانید. و شماره صفحات کتب فوق مطابق چاپ‌های اولیه است.

دو، صفحه ۱۳۳ آمده است.



در کتاب آیین باب (پاورقی ص ۱۰) می‌نویسد: کتاب بیان فارسی است که تفسیر بیان عربی است و در ماکو نوشته شده ولی (باب) موفق به اتمام آن نشده است، بیان اصولاً باید ۱۹ واحد و هر واحدی ۱۹ باب باشد ولی بیان عربی فقط شامل ۱۱ واحد است و بیان فارسی تا باب دهم از واحد نهم می‌باشد.

در آخر بیان عربی دو رساله دیگر از علی محمد باب به آن ملحق شده، اول لوح هیکل الدین که خلاصه احکام بیان است، دوم تفسیر دو آیه از هیکل الدین از علی محمد باب که در ۲۷ صفحه می‌باشد.

باب در نوشتن بیان هر چه می‌توانست قدرت علمی و فکری خود را به کار برده و خواسته است کتاب جدید و دستورهای تازه و قوانین جدیدی را بیاورد. او نتوانست بیان را که نخست آن را به ۱۹ واحد در ۱۹ باب تنظیم کرده بود به پایان برساند، از این رو وصیت کرد که بقیه را جانشینش میرزا یحیی صبح ازل تکمیل کند.^۱

و تا به حال نشنیده بودیم که پیغمبری از آسمان کتاب ناقصی بیاورد و تکمیل آن را به وصی خود یا پیغمبر دیگر واگذارد، و عجیب‌تر این است که پیغمبر دیگر هم (بهاء) به جای تکمیل، آن را باطل و منسوخ کند.

اما آیا میرزا یحیی، بیان را تکمیل کرده یا نه؟ به گفته مسیونیکلا در مقدمه کتاب خود (مذاهب ملل متمدنه، ص ۳۰ ترجمه فارسی چاپ ایران) «به طوری که میرزا یحیی صبح ازل به من اظهار کرد، این کار را انجام داده است، اگر چه چنین کاری به نظر من غیر ممکن است.»

کتاب بیان پر از اغلاط معنوی و لفظی است، و بافندگی عجیبی در آن دیده می‌شود که به راستی هر بیننده‌ای که کمترین اطلاع به فنون لغت عرب دارد، به ساخته بودن آن از ناحیه فردی کم اطلاع و بی سواد پی می‌برد به عنوان نمونه به این چند فراز بافته‌های بیان دقت کنید:

۱. رساله للثمره، ص ۸، سطر ۱.

- ۱- یا خلیل بسم الله الاقدم الاقدم، بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم، بسم الله القادم القدام، بسم الله القادم القدوم، بسم الله القادم القدمان، بسم الله القادم المتقدم، بسم الله المتقدم المتقدوم، بسم الله القادم المتقادم..
 - ۲- بسم الله الاجمل الاجمل، بسم الله، الجمل الجمل، بسم الله الجمل ذی الجمال، بسم الله الجمل ذی الجملاء، بسم الله المجمل المجمل، بسم الله المجمل بالله الله الجمل ذی الجمالین بالله، الله الجمل ذی الجملاء بالله الله الجمل ذی الجاملات بالله الله الجمل ذی الجملات....
 - ۳- بسم الله الابهی الابهی، الحمد لله المشرق البراق، و المبرق الشراق، والمفرق الرفاق و المرفق الشفاف و المشفق الحقاق، و المحقق الفواق، و المفقوق السباق و المسبق الشیاق، و المسمق اللحاق، و الملق الرتاق...
- این بیان نیست گنگ و دنگست این این که دُر نیست قلوه سنگ است این
این که گوید که پرز تدلیست نی همه پوچ و جمله تخیلیست.

کتاب‌های بهاء

حسینعلی بهاء نیز دارای کتاب‌هایی است که چاپ شده مانند:

- ۱- اقدس در ۴۹ صفحه شامل ۴۷۰ آیه.
- ۲- الواح بعد از اقدس در ۲۱۲ صفحه و دارای ۶۶ لوح.
- ۳- اقتدارات دارای ۳۲۹ صفحه و تاریخ چاپش یک سال پس از فوت بهاء.
- ۴- ایقان در ۱۵۷ صفحه.
- ۵- بدیع دارای ۴۱۵ صفحه.
- ۶- مبین در ۳۶۰ صفحه.
- ۷- الواح میرزا بهاء که در شهر عشق آباد سنه ۱۳۲۹ نگاشته شده.
- ۸- ذکر الاسرار در ۵۵ صفحه.
- ۹- اشراقات در ۲۹۵ صفحه
- ۱۰- ادعیه محبوب^۱

۱. شماره صفحاتی که برای این کتاب‌ها ذکر کردیم مطابق چاپ‌های اولیه است و گرنه در چاپ‌های متعدد بعدی

برجسته‌ترین کتاب‌های بهاء عبارت است از ایقان، بدیع، مبین و اقدس، وی «ایقان» را در ایام اقامت خود در عراق قبل از آن که ادعای ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» بکند تألیف کرده است، او در این هنگام پیرو علی محمد باب بود، و برادرش یحیی صبح ازل را جانشین باب می‌دانست، از این رو در کتاب ایقان، همواره برادرش یحیی را می‌ستاید و او را مصدر امر حکم می‌شمارد، چنان که از صفحه ۱۹۴ ایقان به بعد این مطلب استفاده می‌شود.

اغلب عبارتهای عربی ایقان مغلوط است، و با دقت در آن، پایه معلومات میرزا معلوم می‌شود، و آنان که این کتاب را از طرف خدا می‌دانند، نیز سطح فکروشان آشکار می‌گردد.

وی کتاب «بدیع» را در ادرنه پس از ادعای «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» نوشت، یعنی در این موقع که اختلاف او با برادرش یحیی صبح ازل به اوج شدت رسیده بود، و در این کتاب به قسمتی از علت اختلافات اشاره کرده که قبلاً چند نمونه از آن را خاطر نشان ساختیم.

وی پس از آن که به عکاتبعید شد و در آنجا ادعاهای مختلف حتی ادعای خدایی کرد، کتاب مبین و اقدس را نوشت، این دو کتاب وزین‌ترین و مقدس‌ترین کتاب بهائیان است.

نظری به کتاب مبین و اقدس

نظر به این که از مقدس‌ترین و بالاترین کتاب بهائیان که بعد از ادعاهای بهاء نوشته شده کتاب مبین و اقدس است، و بهائیان این دو را از جانب خدا می‌دانند که به حسینعلی بهاء نازل شده، شایسته است در اینجا نظری اجمالی به این دو کتاب کنیم تا ماهیت بهائیت و کتاب‌هایشان را بهتر بشناسیم. این دو کتاب پر از اغلاط لفظی و معنوی است، به عنوان نمونه: در کتاب مبین، در صفحه ۲۸۴، مذکور است:

«انّ السماء اثر رفعتی، والارض اثر سکونی.... والسحاب اثر حرکتی.... والسكر الذی تری الناس فيه، انه اثر خشیتی؛ آسمان اثر بلندی و زمین اثر ساکن شدن من، و ابر اثر حرکت است و این مستی که مردم را فرا گرفته است اثر خشیت و ترس من باشد.»

از این عبارت که از زبان پیغمبر قرن نوزدهم حسینعلی بهاء صادر شده چند مطلب استفاده می‌شود:

۱- زمین ساکن است (با این که وی در عصری بوده که تحرک زمین بین دانشمندان فلک شناس ثابت شده بود).

۲- خدا سکون و حرکت دارد.

اینک ببینیم کتاب اقدس چه آورده؟:

کتاب اقدس را به دست می‌گیریم در همان صفحه آغاز توقف کنیم می

بینیم نوشته:

«انّ اوّل ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه، و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق؛ نخستین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده شناختن مشرق وحی و مطلع امر (پیغمبر) است، چنان مشرق وحی که در عالم خلق و امر، مقام او مقام نفس خدا است.»

توجه و دقت در این جمله‌های آن، ما را به چند غلط معنوی رهنمون

می‌شود:

۱- نخستین وظیفه بشر شناختن خدا است نه شناختن پیغمبر و اگر منظور

بهاء این است که نخستین وظیفه بشر بعد از شناخت خدا، شناختن پیغمبر است، این هم درست نیست زیرا در مورد شناختن پیامبران، نخست وظیفه خود آنها است که خود را بشناسانند و انگهی تعیین وظیفه و تکلیف بعد از شناختن آنها است.

۲- اطلاق جمله «مشرق وحی» بر پیغمبر صحیح نیست بلکه پیغمبر مهبط

وحی است.

۳- بودن مقام پیغمبر در مقام نفس پروردگار (در عالم امر و خلق) با هیچ

فلسفه و مبانی علمی جور در نمی‌آید.^۱

از اغلاط لفظی «اقدس» این که: در صفحه ۳۹ می‌گوید: «عاشروا مع الادیان»^۲ و در صفحه ۲۲ می‌گوید: «لتعاشروا مع الادیان» با این که از نظر قواعد عربی لفظ «مع» در این دو جمله زائد است.

و در صفحه ۳۷ می‌گوید: «انصفوا بالله لعلّ تجدون لثالی الاسرار» و در همان صفحه نیز می‌گوید: «لعلّ تدعون ماعندکم» با این که از نظر قواعد عربی «لعلّ» کلمه ترجیحی است و به تنهایی بر فعل داخل نمی‌شود باید مدخول آن اسم باشد و در این دو مورد گفته شود «لعلکم تجدون» «لعلکم تدعون».

در کتاب‌های دیگر بهاء نیز اغلاط فراوان لفظی و معنوی دیده می‌شود، که هر کدام برای نشان دادن ماهیت این مرام ساخته سیاست‌بازان استعمار کافی است....

تناقضات در مرام و کتاب‌های باب و بهاء

یکی از نشانه‌های صدق هر کلامی یک رنگ بودن و عدم اختلاف در آن است، پریشان‌گویی و اختلاف در گفتار و سخنان متناقض، دلیل بی‌پایگی و دروغ‌پردازی است، از این رو در دادگاه‌ها از همین راه استفاده می‌کنند، کسانی که مختلف و پریشان و متناقض سخن‌گویند، زود محکوم می‌گردند.

در قرآن مجید سوره نساء آیه ۸۲ می‌خوانیم

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ آیا در آیات و مطالب قرآن تدبّر و تحقیق نمی‌کنند (تا بدانند) و اگر از جانب بشر بود، اختلاف زیادی در آن می‌یافتند.»

قرآن در این آیه یکی از نشانه‌های صدق خود را عدم اختلاف دانسته است، و تدبّر و تفکر در این باره را میزان شناخت کتاب صحیح از غیر صحیح قرار داده است، از نظر عقلی نیز این راه منطقی‌ترین راه برای تشخیص صدق و کذب

۱. تلخیص از کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱ ص ۱۷۹. نمونه‌های دیگر از اغلاط کتاب اقدس در همین کتاب، از ص ۱۷۹ تا ۱۸۶ آمده است.

۲. با دین‌ها معاشرت نیک کنید.

کتاب‌هایی است که ادعای آسمانی بودن آن‌ها شده است. ما همین بررسی را در آیات قرآن از نظرات مختلف اصولی، و عقیدتی، فرعی، تاریخی، علمی، فلسفی و... می‌کنیم و هیچ‌گونه اختلاف و تناقض در آن نمی‌یابیم و این خود دلیل استوار و خلل‌ناپذیر درستی و صدق قرآن است. اینک به طور اختصار از همین راه اصیل و منطقی وارد شده و مرام و کتاب‌های باب و بهاء را بررسی کنیم.

ما پس از بررسی، تناقضات و پریشان‌گویی‌ها و اختلاف‌زیادی که در مرام باب و بهاء و کتب آن‌ها می‌بینیم، و به راستی اگر این‌ها خدا بودند و یا پیغمبر فرستاده از طرف خدا بودند، چرا این قدر پریشان و متناقض سخن گفته‌اند؟!

نسخ قرآن و بیان

در اینجا مناسب است نخست از موضوع «نسخ» سخن به میان آوریم. به نظر بابیان و بهائیان با آمدن باب، قرآن و احکام آن نسخ شد، علتش را اعراض و به اصطلاح دهن کجی مسلمانان دانسته‌اند، چنان‌که حسینعلی بهاء در بدیع (ص ۱۶۲) گوید: چنان‌که خود نقطه (علی محمد باب) بیان فرموده: «اگر اعتراضات اهل فرقان (قرآن) نبود شریعت فرقان را نسخ نمی‌نمودند». او در کتاب اقتدارات صفحه ۴۷، نیز به این مطلب تصریح کرده است. در اینجا سؤال می‌کنیم: آیا به راستی اعراض و دوری مسلمانان از باب و بهاء دلیل آن می‌شود که قرآن و اسلام و احکامش باید نسخ گردد؟ این یک سخن ناموزون و غیر منطقی است.

در مورد کتاب بیان، وقتی که مسلمین به احکام باب در کتاب بیان خرده می‌گیرند، بهائیان مدعی می‌شوند که شریعت بیان نسخ شده است و دیگر مورد استفاده نیست به همین دلیل می‌بینیم احکام کتاب اقدس (حسینعلی بهاء) در موارد متعدّد با احکام کتاب بیان (علی محمد) فرق دارد از جمله:

مثلاً در موضوع ازدواج، علی محمد باب، در باب ۱۵، از واحد بیان گوید:

«ولا يجوز الاقتران لمن لا يدخل في الدين؛ ازدواج بابی با کسی که در

دین بیان نیست جایز نمی‌باشد.»

ولی میرزا بهاء آن را جایز می‌داند چنان که در گنجینه احکام، ص ۱۲۷ آمده:

س - قرآن با مشرکین جایز است یا نه؟

ج - اخذ و عطاء هر دو جایز.

عبدالبهاء نیز در لوح اردشیر خدا داد گفته است: در این آیه دلنشین این بار سنگین از دوش‌ها برداشته گشته، از هر گروه و هر آیین گرفتن و دادن هر دو جایز است.

و درباره رضایت پدر و مادر دختر و پسر در مورد ازدواجشان، باب می‌گوید تنها رضایت دختر و پسر کافی است ولی بهاء می‌گوید رضایت پدر و مادر آنها هم شرط است، چنان که در اقدس (ص ۱۸) گوید:

«انه قدَّخِدْ فِي الْبِيَانِ بِرِضَاءِ الْطَّرْفَيْنِ، إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا الْمَحَبَّةَ وَالْوَدَادَ وَاتِّحَادَ الْعِبَادِ، لَذَا عَلَقْنَاهُ بِإِذْنِ الْإِبْرَوَيْنِ بَعْدَهُمَا لئَلَّا تَقَعَ بَيْنَهُمُ الضَّغِينَةُ وَالْبَغْضَاءُ؛

در کتاب بیان، ازدواج، تنها به رضایت دختر و پسر محدود شده بود، و ما چون می‌خواستیم در میان مردم محبت و دوستی و اتحاد واقع بشود، آن را تعلق به اذن پدر و مادر بعد از اذن آنها نمودیم تا دشمنی و کینه در میان ایشان صورت نگیرد.»^۲

و در گنجینه احکام (ص ۱۲۹) گوید: تزویج معلق است به رضایت پدر و مادر مرء و مرثه، و در باکره و دون آن فرقی نه.

با ملاحظه این نمونه‌ها می‌بینیم احکام اقدس بابیان فرق دارد، و همین تأیید می‌کند که احکام بیان نسخ شده است، ولی حسینعلی در کتاب بدیع

۱. مجموعه احکام بهائیان.

۲. از عبارت «إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا» (ما چون می‌خواستیم) فهمیده می‌شود که خود جناب بهاء این احکام را می‌ساخته، چه آن که اگر بیان و اقدس از طرف خدا نازل می‌شد باید بگوید چون خدا خواسته... این هم یکی دیگر از پریشان‌گویی بهاء.

معلوم می‌شود که او در اینجا نیز خود را خدا فرض کرده است، در این صورت پس اقدس از طرف خودش هست نه از طرف خدای دیگر، پس چرا در موارد دیگر می‌گوید اقدس از طرف خدا بر بنده‌اش حسینعلی است؟!

صفحه ۳۹۰ شدیداً انکار نسخ می‌کند، و در صفحه ۱۰۳ همین کتاب گوید: «نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**». آیا این مطلب با مطلب فوق سر از تناقض در نمی‌آورد؟ اگر بیان نسخ نشده پس چرا در موارد متعددی، احکام اقدس بابیان فرق دارد؟! بهاء در کتاب مبین، صفحه ۱۸۱ گوید:

«قل انا لو نسخنا ما شرع في البيان ليس لاحد ان يقول لم اوسم كذلك نزل في الواح من لدن فالتق الاصباح انا ما نسخنا البيان بل كنا غادية الفضل لما ضرع فيه بالعدل؛ ما اگر آن چه که در بیان تشریح شده نسخ کردیم، برای احدی روا نیست که بگوید چرا و برای چه؟ این چنین نازل شده در الواح از ناحیه خدای شکافنده صبح‌ها، ما نسخ نکردیم بیان را بلکه مطابق موازین عدالت آن را اصلاح نموده‌ایم».

آیا این رقم سخن گفتن، پریشان‌گویی و پرت سخن گفتن نیست؟! گاهی می‌گوید اگر بیان را نسخ کردیم کسی حق اعتراض ندارد، و زمانی می‌گوید ما آن را نسخ نکرده‌ایم و بعد هم ادعای اصلاح آن را می‌نماید با این که اصلاح به آن معنی‌ای که از موارد اصلاح او در کتاب اقدس استفاده می‌شود، عین نسخ است، نه اصلاح.

تناقضات در گفتار و نوشته‌های باب

هر کسی که زندگی میرزا علی محمد باب را بررسی کند به روشنی در می‌یابد که وی در گفتار خود مطالب متناقض و مختلف بسیاری دارد، اگر او مثلاً پیغمبر بود: نمی‌بایست گفتار او این چنین پر از تناقض‌گویی باشد، مثلاً پیامبر اسلام **ﷺ** از همان کودکی تا آخر عمر یکسان سخن گفته است، او همه وقت می‌فرمود: «من بنده ذلیل و محتاج خدا هستم.» و فقط هنگام بعثت فرمود: «مقام پیامبری از طرف خدایم به من داده شده است...»

ولی میرزا علی محمد باب زمانی ادعای ذ‌کریت و بابیت و رکنیت و نیابت می‌کند، بعد ادعای قائمیت، بعد ادعای پیامبری، بعد ادعای خدایی...، زمانی کتاب احسن القصص را می‌نویسد، و در آن ادعای بابیت می‌کند، بعد که

ادعای قائمیت می‌نماید و این ادعایش را مطابق نوشته‌های احسن القصص خود نمی‌بیند، می‌گوید احسن القصص را بشویند و از بین ببرند و... با مقایسه کردن دقیق بین کتاب‌ها و نوشته‌های او، موضوع اختلاف گویی و تناقض و پریشان‌گویی او آشکار می‌شود.

مثلاً او در کتاب احسن القصص خود، سوره ۱۰۲ صریحاً می‌گوید: عدد ماه‌ها ۱۲ است که چهار ماه آن‌ها از ماه‌های حرام است.

ولی در کتاب بیان، واحد ۵، باب سوم گوید: عدد ماه‌ها ۱۹ است، و هر ماهی ۱۹ روز می‌باشد و جمع ایام سال به عدد « کُلُّ شَيْءٍ » است که به حساب ابجد ۳۶۱ روز می‌شود.

نیز در کتاب احسن القصص و صحیفه عدلیه (ص ۵) خاتمیت و آخرین پیغمبر بودن پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تصریح می‌کند ولی در کتاب‌های بعد خود، خود را پیامبر قلمداد کرده و کتاب بیان را ناسخ آیین اسلام قلمداد می‌نماید، و دوره آغاز ادعای خود تا انجام آن را قیامت اسلام می‌پندارد (حسینعلی بهاء نیز درباره خاتمیت اختلاف گویی کرده چنان‌که در بحث خاتمیت به آن اشاره می‌کنیم).

تناقضات در گفتار و نوشته‌های بهاء

در گفتار و نوشته‌های حسینعلی بهاء نیز، تناقضات و اختلاف‌گویی زیاد دیده می‌شود، او نخست در کتاب‌های خود (مانند ایقان ص ۱۹۴) برادرش میرزا یحیی را «مصدر امر» می‌خواند، و علت بازگشتش از سلیمانیته به بغداد را فرمان مصدر امر (یحیی) و وجوب تسلیم در برابر فرمان او می‌داند، ولی در کتاب‌های دیگرش شدیداً برادرش یحیی را طرد کرده، و از او بی‌زاری می‌جوید، چنان‌که در فصل اول نمونه‌هایی از آن را در ذیل شرح حال یحیی صبح‌ازل ذکر کردیم، تا آنجا که در کتاب بدیع (ص ۱۷۲) یحیی صبح‌ازل را گاو، و پیروان او را گاو پرست معرفی می‌نماید و می‌گوید:

«وای قهر اعظم من ذلك تعبدون البقر و لا تعرفون؛ کدام قهری است

که بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاوی (میرزا یحیی) که آن را نمی‌شناسید.»

او در کتاب اقدس صفحه ۳۹ گوید:

«عاشروا مع الادیان بالروح والریحان؛ با (طرفداران) ادیان دیگر به خوشی و مهربانی معاشرت کنید.» ولی در مجموعه الواح خود (ص ۲۱۶) گوید: «کونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله وآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و امره و كان من المشركين؛ ابر فضل و احسان برای مؤمنین به خدا و آیات خدا باشید، و عذاب حتم برای کسی که کافر به خدا و امر خدا و از مشرکان است باشید.»^۱

آیا این دو گفتار متناقض نیست؟!

حسینعلی بهاء در لوح ابن الذئب خود، صفحه ۳۸ گوید:

«انا اخترنا الادب و جعلناه سجيّة للمقربین؛ ما ادب را اختیار کردیم و آن را خوی مقربین قرار دادیم.»

و در بدیع (ص ۳۸۳) گوید:

«الادب قمیصی و به زین هیاکل عباد المقربین، طوبی لمن تزین بازار الادب و الاخلاق؛ ادب پیراهن من است و به وسیله آن اندام‌های بندگان مقرب آراسته می‌شود، خوشا به حال کسی که به پیراهن ادب و اخلاق آراسته شده.»

ولی خود او این مطالب را فراموش کرده، با کمال بی ادبی در کتاب لوح ابن الذئب مرحوم آیت الله نجفی اصفهانی را گرگ زاده و بقیّه علمای شیعه را کلاب خوانده و در اقتدارات خود، صفحه ۱۵۷ جسارت‌هایی کاملاً دور از ادب به علمای شیعه کرده است.

این است نمونه‌هایی از حرف‌های آشفته، پراکنده، پریشان و متناقض او، بافندگی‌ها و پریشان‌گویی‌ها و تناقضات جانشینان او، عبدالبهاء و شوقی افندی و دیگران نیز بسیار است ما برای اختصار از شرح آنها خودداری نمودیم.

پایان فصل چهارم

۱. با توجه به این که شیعیان به نظر بهائیان از مشرکانند چنان که در کتاب رحیق مختوم (ج ۱ ص ۵۹۵) گوید: «لعمرك الله حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمراء مذکور و مسطور.»

فصل پنجم

اصول و فروع احکام باب و بهاء؛ دلیل دیگری بر بطلان آنها

اصول و فروع در ادیان

هر دین و آیینی از اصول اعتقادات و فروع و احکام عملی تشکیل شده است، قسمت اول مربوط به ریشه‌های دین، وایمان و اعتقادهای قلبی است مانند خداشناسی، پیغمبر شناسی، امام شناسی و اعتقاد به معاد، قسمت دوم مربوط به فروع عملی و احکام و مسائل و وظایف پیروان دین در آداب و رسوم، عبادات، داد و ستدها و... است.

یک دین و آیین واقعی و حقیقی، دین و آیینی است که در بحث‌های اعتقادی و اصولی، دارای مبانی محکم، استوار، عقل پسند و خلل ناپذیر باشد و از نظر احکام و فروع نیز بر مبنای عقل و منطق و دور از هر گونه پیرایه و خرافه بوده و کاملاً قابل عمل و سعادت آور و نجات بخش باشد، از این رو یکی از بهترین راه‌های شناخت دین و به دست آوردن آیین درست در میان آیین‌ها، بررسی اصول و فروع آن دین و آیین است.

اینک مادر اینجاست با توجه به اصول اعتقادات و فروع و احکام اسلام، نظری به اصول و فروع مرام بابی‌گری و بهایی‌گری می‌کنیم تا از این رهگذر نیز به پوشالی بودن، تهی بودن و پوچی مرام بابی‌گری و بهایی‌گری پی ببریم.

خدا از نظر اسلام و باب و بهاء

در اسلام خدا وجودی است یکتا و بی همتا، هیچ‌گونه شبیه و نظیری ندارد، و هر چیزی را که انسان به عنوان خدا در ذهن خود تصور کند، آن مخلوق است،

خدا قابل تصور نیست و از تمام عیوب و نواقص پاک و منزّه است، مبارزهٔ اسلام بابت پرستی و خرافه پرستی در سر لوحهٔ برنامه‌اش بوده و نخستین اعلام اسلام این بود که:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا؛ بگوئید نیست معبودی جز خدای یکتا و بی همتا تارستگار شوید.»

اما از نظر باب و بهاء و پیروانشان، خدا در درّهٔ تاریکی از افسانه‌ها فرو رفته، و توأم با موهومات بت پرستی و با بافندگی‌های تهی و بی اساس آمیخته شده است تا آنجا که گاهی خدا در زندان می‌افتد،^۱ خدا از نظر باب و بهاء (چنان که قبلاً ادعاهای آنها را گفتیم) خودشان هستند، و تمام موجودات، مخلوق آنها می‌باشند، تا آنجا که خود، خدا می‌سازند و می‌آفرینند، چنان که بهاء در قصیدهٔ ورقائیه گوید:

كُلُّ الْأَلْوهِ مِنْ رَشْحِ امْرِئٍ تَأَلَّهَتْ وَكُلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حَكْمِي تَرَبَّيْتُ

یعنی همهٔ خدایان از آثار فرمانم خدا شدند و همهٔ پروردگاران از لبریزی حکم من پروردگار گشتند.^۲

میرزا علی محمد باب نیز در دلائل السبعة خود، قریب دو صفحه تمام مشتقاً «فردیت» و یکتایی خدا را آورده ولی برای این که به خدایی خود لطمه وارد نشود، در آخر گوید:

«لَتَوْتِينِ الْفَرْدِيَّةَ مَنْ تَشَاءُ؛ البته به هر کس بخواهی فردیت را عطا می‌کنی.»

اگر خدا فرد محض و یکتای صرف هست، چگونه می‌شود فردیت خود را به دیگری بدهد...؟!



۱. چنان که حسینعلی در کتاب مبین، ص ۲۸۶ گوید: اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفريد (همان گونه که قبلاً ذکر شد).

۲. مکاتیب عبد البهاء، ج ۱، ص ۲۵۴. قابل توجه این که اصلاً جمع «اله» بر وزن «الوه» نیامده بلکه جمع آن «آلهه» است، ولی حسینعلی بهاء، اله را در این شعر به «الوه» جمع بسته است.

نبوت از نظر اسلام و باب و بهاء

پیغمبر از نظر اسلام بنده خدا و بشری است مانند سایر بشرها، تنها امتیازی که دارد از جانب خدا به سوی او وحی می‌شود، محمد ﷺ از نظر اسلام شخصی جز فرستاده خدا نیست، و پیش از او هم پیامبرانی آمده و رفته اند، او هم مثل سایرین خواهد رفت.^۱

نبوت در اسلام به معنی آمدن مرتبان لایق و راهنمایان شایسته و آگاه و مجهز به براهین و استدلال از طرف خدا برای نجات انسان‌ها از چنگال جهل و خرافات و هوس‌ها و آلودگی‌ها است، آن‌ها می‌آیند تا انسان‌ها را به هدف از خلقت خود رهنمون شوند و آنان را به سوی قلّه کمال از هر نظر هدایت نمایند...

پیامبران از نظر اسلام دارای احکام و قوانینی نجات بخش و کاملاً حساب شده و منطقی هستند، که انسان‌ها، در پرتو آن قوانین و احکام، می‌توانند راه و چاه را تشخیص دهند و پس از شناخت راه سعادت، آن را بپیمایند.

ولی نبوت در آیین باب و بهاء، مساوی است با یک مشت بافندگی و اراجیف و پریشان‌گویی و افسانه و سخن‌پراکنی‌های مضحک و بی‌اساس، و سرانجام تناقض‌گویی...

باب و بهاء خود را در ردیف پیامبرانی مانند موسی و عیسی و ابراهیم و نوح ﷺ بلکه بالاتر از آنها قلمداد می‌کنند، ولی غیر از گمراهی و اضلال، هیچ گونه نجات و روزنه سعادت در گفتار و برنامه‌های آن‌ها نیست، نبوت آن‌ها گاهی به معنی رجعت چهارده معصوم ﷺ و رجعت مسیح ﷺ است، و زمانی توأم با خدایی است، و با این که در شرق (سرزمین پیامبران) به وجود آمده اند، تمایل به غرب دارند، و برداشت کارشان این است که اگر بتوانند شرق را به غرب بفروشند...

باب در نبوت خود کتابی به نام بیان نازل می‌کند (!) ولی چون عاجز از تکمیل آن می‌شود، وصیت می‌کند بقیّه آن را یحیی صبح ازل جانشینش

تکمیل نماید، بعد هم که بهاء ادعای نبوت می‌کند، وصیت باب را نادیده گرفته با برادرش یحیی جار و جنجال به پا می‌کند، و حتی یحیی به دست او مسموم می‌شود، بعد از بهاء هم بین پسرانش عباس افندی (غصن اعظم) و محمد علی (غصن اکبر) سر ریاست نزاع و کشمکش پدید می‌آید... چنان که قبلاً به طور مشروح خاطر نشان گردید.

دستورها و احکامی هم که این پیامبران استعمار ساخته، می‌آورند چنان که خاطر نشان می‌شود، جز مشتی مطالب بی اساس و پوچ دیگری نیست.^۱

مسألة خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ

باب و بهاء و پیروانشان، به خصوص میرزا ابوالفضل گلپایگانی مؤلف کتاب «فرائد» به طور عجیبی می‌کوشند که از آیات قرآن و روایات اسلامی بر حقانیت خود به اصطلاح استدلال کنند (بعداً به عنوان مشت نمونه خروار چند نمونه از استدلال‌های آن‌ها را ذکر خواهیم کرد).

به آنها که به آیات قرآن برای حقانیت خود متمسک می‌شوند، و از روایات اسلامی استمداد می‌طلبند، می‌گوییم هر کسی که مختصر آشنایی با اسلام و قرآن و احادیث پیشوایان اسلامی دارد، موضوع خاتمیت و آخرین پیامبر بودن پیامبر اسلام ﷺ و آخرین کتاب آسمانی بودن قرآن را از ضروریات و مسلمات اسلام می‌داند، و در آن هیچ گونه شک و تردید در اسلام و میان مسلمین نمی‌بیند، تمام فرقه‌های مسلمین به اتفاق و اجماع معتقدند که آیین اسلام کامل و آخرین آیین است که از طرف خدا نازل شده و تا روز قیامت جاوید است، و پیغمبر اسلام آخرین پیامبر می‌باشد، و اصولاً از نظر اسلام دین یکی است و از روز نخست خداوند جز یک آیین که آن هم آیین «اسلام» است آیین دیگری برای بشر تشریح نکرده است^۲ اصول شرایع قبل از اسلام با اصول اسلام

۱. برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، جلد اول، از صفحه ۴۷ به بعد مراجعه شود.

۲. اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ (آل عمران - ۱۹).

ماکان اِبراهیمَ یهودیّاً و لا نصرانیّاً و لکن کان حنیفاً مسلماً و ماکان مِنَ الْمُشْرِکِینَ (آل عمران - ۶۷).

تفاوتی ندارد و در حقیقت همه شرایع آسمانی شریعت واحدی هستند، نهایت این که در پاره‌ای از احکام و فروع تفاوت‌هایی دیده می‌شود که آن هم بر اثر تکامل اجتماعات بشری و پیدایش نیازمندی‌های روز افزون تکامل یافته، و سرانجام به وسیله خاتم پیامبران پیامبر اسلام ﷺ برای بشر عرضه شده است و به عبارت دیگر این آیین‌ها بسان کلاس‌های مختلفی هستند که از دبستان شروع و به دوره دکترا و ختم تحصیل، منتهی گردد.

قرآن و مسأله خاتمیت

صرف نظر از ضروری بودن و اجماعی بودن خاتمیت (آخرین پیامبر بودن) پیامبر اسلام ﷺ و آخرین دین بودن، دین اسلام، از نظر تمام علما و دانشمندان اسلامی، قرآن که بزرگ‌ترین و محکم‌ترین سند قوی مسلمانان است، در موارد متعددی به خاتم بودن پیامبر اسلام ﷺ و آیین او تصریح نموده است.

از جمله چنین می‌خوانیم:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ

الْإِسْلَامَ دِينًا؛ امروز دین شما را به حد کمال رسانده و نعمت خود را بر شما

تمام نمودم و خوشنود شدم که اسلام دین شما (جهان بشریت) باشد.»^۱

از جمله می‌خوانیم:

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ سخن درست و

موزون پروردگارت تمام شد، کس را توانایی تغییر دادن آن‌ها نیست.»^۲

و آیات دیگر از قرآن مانند ۴۱ سوره فصلت، و ۸۸ سوره بنی اسرائیل، و ۸۹

سوره نحل و ۱ سوره فرقان و ۱۰۶ سوره بقره و ۱۱۴ انعام و ۷۹ و ۷ آل عمران و ...

بر این مطلب دلالت دارند.

روشن‌ترین آیه در این مورد آیه ۴۰ سوره احزاب است آنجا که می‌خوانیم:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ

۱. مائده: ۳.

۲. انعام: ۱۱۵.

وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ مُحَمَّدٌ ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست، او رسول خدا و خاتم پیامبران است، خداوند به هر چیزی دانا است.»

برای روشن شدن مفاد این آیه لازم است که پیرامون لفظ «خاتم» توضیح داده شود، خاتم در لغت عرب به چیزی گفته می‌شود که با آن آخر نامه مهر می‌گردد، در زمان گذشته مهر انسان جای‌گزین امضای او بود، و هم‌اکنون اسناد و نامه‌های مهم را علاوه بر امضاء، مهر نیز می‌کنند، و در دوایر دولتی و مقامات رسمی، مهر اداره هنوز موقعیت خود را حفظ کرده است، مهرنامه و یا سند علاوه بر این که گواه بر صحت انتساب آن به دارنده مهر است، خود دلیل بر ختم و پایان یافتن نامه و سند به شمار می‌رود، و در نتیجه محتویات نامه و یا سند تا آنجا اعتبار دارد که در محدوده مهر قرار گیرد و چیزی که از خارج از محدوده مهر باشد از اعتبار ساقط بوده و ربطی به صاحب مهر ندارد.

کوتاه سخن آن که: خاتم یعنی چیزی که با آن نامه‌ها و اسناد و دفاتر و ظروف مهر می‌شد^۱ اگر در زبان عرب به انگشتر «خاتم» گویند برای این است که در گذشته مهر آنان انگشتر بود، و سلاطین و شیوخ قبایل، نامه و اسناد رسمی خود را با انگشتر خود که معمولاً نام شخص در آن حک می‌شد مهر می‌کردند.^۲ هنگامی که پیغمبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت که دعوت خود را گسترش دهد و با پادشاهان و زمامداران وقت مکاتبه نماید، دستور داد که انگشتری برایش بسازند که در آن «محمد رسول الله» حک گردد، وی تمام نامه‌های خود را با آن انگشتر مهر می‌کرد.^۳

۱. در لغت عرب و در گفتار مفسرین واژه خاتم به معنی «ما یختم به» (چیزی که با آن نامه یا سند و غیره مهر می‌شود) می‌باشد، در اینجا به عنوان نمونه به گفتار چند نفر از معاریف ارباب لغت می‌پردازیم: زبیدی در تاج العروس (ج ۸، ص ۲۶۷) گوید: «و من اسمائه ﷺ الخاتم، والخاتم هو الذی ختم النبوة بمجینه»، جوهری در صحاح اللغة گوید: «خاتمة الشیء آخره و محمد ﷺ خاتم الانبیاء»، راغب اصفهانی در مفردات گوید: «خاتم النبیین ختم النبوة ای تَمَمَّهَا بِمَجِیْنَه»، ابن منظور افریقی در لسان العرب (ج ۱۲، ص ۱۶۴) گوید: «خاتم کل شیء و خاتمته؛ عاقبت و آخره. و اختتمت الشیء نقیض افتتاحته و خاتمة السورة آخرها...»

۲. مقدمه ابن خلدون، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۳. طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۵۸.

بنابراین معنی ابتدایی «خاتم» انگشتر نیست بلکه مفاد اولی آن همان وسیله‌ای است که با آن نامه و اسناد را مهر می‌کنند، روی این بیان، آیه فوق می‌گوید: «محمد ﷺ شخصیتی است که با آمدن او درهای نبوت که از زمان حضرت آدم تا زمان وی به روی بشر باز بود، مهر و بسته شد، و این فیض الهی بر اثر بی‌نیازی جامعه انسانی از پیامبر و دین جدید به پایان رسید، و پیمبری پس از وی نخواهد آمد».

تصرف ناروا در معنی خاتم

عجیب و خنده آور تصرف مضحک و ناروایی است که بعضی از پیروان فرقه ضالّه بهایی درباره «خاتم النبیین» انجام داده است، آنجا که خاتم را به معنی انگشتر گرفته و گفته چون انگشتر زینت دست حساب می‌شود، پیامبر اسلام ﷺ نیز زینت پیامبران بود، در صورتی که هیچ‌گاه در لغت عرب لفظ خاتم کنایه از زینت به کار نرفته، و در تفسیر قرآن حق نداریم از پیش خود برای لغتی معنایی بتراشیم، این تفسیر به قدری خنک است که حتی حسینعلی بهاء ناچار شده در کتاب اشراقات (ص ۲۹۲) همان معنی صحیح را بگیرد و این معنی ناروا را رها سازد (چنان که عین عبارت او را در چند صفحه بعد ذکر خواهیم کرد).

چهارده قرن همه مسلمین از این لفظ همان خاتمیت و آخر بودن را فهمیده‌اند.

تصرف ناب‌ه جای دیگر این که بعضی خاتم را به معنی مهر گرفته‌اند با این توجیه که پیغمبر اسلام ﷺ تصدیق‌کننده پیامبران قبل است، همان‌گونه که مهر مضامین یک نامه‌ای را تصدیق می‌کند، این تفسیر نیز در بی‌اساسی چون تفسیر قبل است، زیرا درست است که مهر تصدیق‌کننده نامه است، ولی در لغت عرب سابقه ندارد که به شاهد و گواه که نامه‌ای را امضا کرده بگویند او خاتم است، گذشته از این، تصدیق پیامبران از ویژگی‌های پیامبر اسلام ﷺ نیست، هر

پیامبر بعدی نه تنها تصدیق‌کننده پیامبر قبل است، بلکه تصدیق‌کننده تمام انبیا است، چنان که در قرآن این مطلب بیان شده است.^۱

خاتمیت در کتب بابیان و بهائیان

مدارک متعددی از کتب بابیه و بهائیه در دست است که خاتم بودن پیامبر ﷺ و منسوخ نشدن ابدی آیین اسلام را تصریح می‌کند، در اینجا قبل از آن که چند نمونه از آن کتب را در این مورد بیاوریم، نخست به گفتار شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی (که میرزا علی محمد باب آن‌ها را مبشر ظهور خود دانسته و از آن‌ها تجلیل و احترام می‌کند) در این باره بپردازیم:

شیخ احمد احسایی در جوامع الکلم (ج ۱، ص ۷) گوید: «محمد خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آن حضرت نخواهد آمد، زیرا که پروردگار متعال در کتاب خود می‌فرماید: «وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۲ و خداوند متعال دروغ نمی‌گوید زیرا دروغ گفتن قبیح است و شخص غنی از عمل قبیح بی‌نیاز است، و باز (قرآن) می‌فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ؛ آن چه رسول اکرم اظهار می‌کند بپذیرید».^۳

و آن حضرت فرموده است «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (پیغمبری بعد از من نخواهد آمد)^۴ پس ما باید سخن آن حضرت را قبول کرده و او را خاتم انبیاء بدانیم.^۵

سید کاظم رشتی در رساله غریبه، در صفحه ۱۳۸، گوید: «تشریح مانند تکوین است و همان طوری که در عالم تکوین برای کمال انسان شش طبقه موجود است (نطفه، علقه، مضغه، عظام، لحم و روح) مراتب تشریح نیز شش درجه است (شرع آدم، شرع نوح، شرع ابراهیم، شرع موسی، شرع عیسی و شرع محمد) و چون رسول اکرم ﷺ ظاهر شد، اقتضائات گوناگون سپری شده و مقتضیات

۱. اقتباس و تلخیص از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۳۷، در مورد بحث کامل در این باره به کتاب تفسیر موضوعی پیام قرآن، ج ۸، از ص ۳۹۹ تا ۴۲۴ مراجعه کنید.

۲. احزاب، آیه ۴۰.

۳. حشر، آیه ۷.

۴. دنباله حدیث منزله، از احادیث معروف و متواتر بین شیعه و سنی.

۵. نیز شیخ احمد احسایی در ج ۲، جوامع الکلم، ص ۷۰ به این مطلب اشاره کرده است.

کلیه برقرار و کامل گشته و وجود تکوین و تشریح با هم دیگر مطابقت نموده و شریعت آن حضرت برای همیشه ثابت و لا یتغیر و باقی ماند.^۱ جالب این که علی محمد باب در صحیفه عدلیه خود (ص ۵) عین این مطلب را با عبارت دیگری گفته، در آخر گوید: شریعت مقدسه (اسلام) همه نسخ نخواهد شد بل «حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

حسینعلی بهاء در کتاب اشراقات در موارد متعدد از جمله در صفحه ۲۶۴ و ۲۵۲ پیامبر اسلام ﷺ را خاتم رسل و خاتم انبیاء خوانده، و در صفحه ۲۹۲ گوید:

«وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَ مَرْبِيِّ الْأُمَمِ الَّذِي بِهِ انْتَهتِ الرَّسَالَةُ وَ النَّبُوءَةُ وَ عَلَى آلِهِ؛ درود و سلام بر سرور عالم و پرورنده امتها آن کسی که رسالت و نبوت به وسیله او به انتها (آخر) رسید و بر آل او.» اشراق خاوری در رحیق مختوم در موارد متعدد از جمله جلد اول، صفحه ۷۸ و همین طور در قاموس توقیع منیع مبارک، صفحه ۱۱۴، به خاتمیت رسول اکرم ﷺ تصریح کرده است.

و در صفحه ۲۷۶ قاموس توقیع، خاتم را به معنی آخر و ختم کننده معنی کرده است. در کتاب دروس الدیانه درس دهم و مکاتیب عبدالبهاء (ج ۳ ص ۴۶) و بدیع بهاء (ص ۱۱۷) به خاتم بودن پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده است.

احادیث و مسأله خاتمیت

گذشته از ضروری بودن این عقیده در میان مسلمین و تصریحات قرآن، روایات بسیاری نیز در این موضوع وارد شده است، به عنوان نمونه:

۱ - حدیث معروف «مَنْزَلَتْ» که تمام فِرَقِ اسلامی آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده اند که آن حضرت به علی ع فرمود:

۱. نقل از محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۱، ص ۷ و ۸ - در مجموعه الرسائل سید کاظم رشتی، صفحه ۳۱۹ نیز آمده: «شریعت محمد ﷺ ناسخ همه شرایع و هرگز و ابداً نسخ نمی شود.»

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ نسبت تو به من به سان هارون به موسی است، جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود.»^۱

۲- پیامبر ﷺ فرمود: «مثل من و انبیای گذشته چون مردی است که عمارت محکم و زیبایی را بنا کرده و تنها یک آجر از گوشه آن ساختمان ناقص مانده است، پس در این صورت مردم از دیدن این عمارت زیبا و مجلل و از کسری آن آجر در حیرت و تعجب خواهند بود (و فرمود:) من مانند همان آجر هستم و آمده‌ام تا خاتم و تمام‌کننده ارسال پیامبران باشم.»^۲

۳- امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيَّ فَمَا نَبِيٌّ بَعْدَهُ، وَخَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكِتَابَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ وَأَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ؛ خداوند به وسیله پیامبر شما، باب نبوت را ختم کرد، پس از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب او به نزول کتاب‌های آسمانی پایان داد، دیگر کتابی نازل نخواهد شد، این کتاب (قرآن) روشنگر همه چیز است.»^۳

۴- حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت نسخ نمی‌شود و بعد از او پیامبری نخواهد بود، کسی که بعد از او ادعای پیامبری کند و یا کتابی بیاورد، ریختن خون او برای هر کسی که می‌شنود مباح است.»^۴

دفع یک شبهه قرآنی

عزیز الله سلیمانی اردکانی (از مروجین معروف بهایی) در کتاب مصابیح هدایت خود (ج ۳ ص ۴۰۷) در ضمن شرح حال شیخ محمد ناطق اردستانی اصفهانی (یکی از مبلغین بهایی) از قول او نقل می‌کند: و اما شبهه دوم

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۲۶، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۴ (کتاب المغازی باب غزوة تبوک)، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸ و...

۲. صحیح بخاری، ج ۴، باب خاتم النبیین، صحیح مسلم، (ط مصر سال ۱۲۹۰ هـ) ص ۲۰۷.

۳. وافی، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. عیون اخبار الرضا (ط سال ۱۲۱۷) ص ۲۳۵ و همچنین صفحه ۲۲۹ و ۱۹۵ و ۲۶۵، و در اکمال الدین صدوق باب ۳۷ به این مطلب تصریح شده است.

«خاتمیت» باقی ماند تا این که روزی در ضمن تحقیقات و مراجعه به قرآن به این آیه تصادف کردم:

«وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ...»

معلوم می‌شود، جناب ناطق وقتی به آیه می‌رسد، شبهه‌اش درباره خاتمیت بر طرف می‌گردد.

پاسخ این که:

اولاً: آیه چنین است:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمُ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَافُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا؛

ما رحمت خود را در میان مردم جاری کردیم تا متذکر و متنبه شوند، ولی اکثر مردم کفران ورزیدند، اگر ما خواسته بودیم در هر قریه‌ای پیغمبری را بر می‌انگیختیم تا آن‌ها را از عواقب گناه بترساند».^۱

و ثانیاً:

آیه حکایت از گذشته می‌کند و از نظر موازین ادبی، کلمه «لو» مربوط به زمان گذشته بوده و در اموری که محقق نمی‌شود استعمال می‌گردد، مانند:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از خدا بود فساد و اختلال می‌شد»^۲

و به فرض این که مربوط به آینده باشد، توانایی خدا بر مبعوث ساختن پیامبران دلیل بر وقوع آن نیست، البته خداوند بر همه چیز توانا است، ولی خودش پیامبر اسلام ﷺ را آخرین پیامبر قرار داده. و به فرض وقوع، لازمه معنی آیه این است که در هر قریه‌ای پیغمبری مبعوث گردد و این عملاً بر خلاف آن است که می‌بینیم.

و ثالثاً: با توجه به آیات بعد، این آیه در مقام نفی بعثت پیغمبران دیگر است، زیرا در آیه بعد می‌فرماید:

«فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا؛ از کافران اطاعت نکن و

۱. فرقان ۵۰ و ۵۱ بنابراین در این آیه دو کلمه «من» نیست و فقط یک کلمه «فی» هست.

۲. انبیاء ۲۲.

با آنها مبارزه سخت کن»... «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ ما تو را نفرستادیم مگر بشارت دهنده و ترساننده».^۱
 به عبارت دیگر تنها تو را به جای پیامبران دیگر که آنها توقع دارند، برای هدایت آنها فرستادم.

مسألة مهدویت و قائمیت

از اصول معتقدات شیعه در بحث امامت عقیده به حضرت مهدی علیه السلام و قائم بودن او است؛ آنها معتقدند که نام مبارک او «محمد» کنیه اش ابوالقاسم، فرزند امام یازدهم حسن بن علی العسکری علیه السلام است که در سنه ۲۵۵ هجری قمری روز نیمه شعبان هنگام طلوع فجر از نرگس خاتون علیها السلام در شهر سامرا متولد شد، و پس از فوت پدرش در سال ۲۶۰ از نظرها ناپدید گشت، و غیبت صغری و سپس غیبت کبری به وجود آمد و فعلاً در پشت پرده غیبت به سر می برد تا وقتی که خدا اراده ظهورش را بفرماید^۲ و آن موقعی است که دنیا را ظلم و جور فرا گرفته، وقتی که او ظهور می کند دنیا را پر از عدل و داد نماید.

تمام فِرَق مسلمین و حتی در اکثر ادیان (بلکه در تمام ادیان آسمانی) عقیده به وجود مصلح در آینده مطرح است و همگی در این مطلب با شیعه توافق دارند که او مصلح است، و دنیا را که به فساد و تباهی کشیده شده به سوی اصلاح و پاکی می کشاند و علایم دیگری نیز (به خصوص شیعیان) برای او و ظهورش ذکر کرده اند.^۳

موضوع اعتقاد به حضرت مهدی و غیبت او آن چنان روشن است، و شیعه به آن خو گرفته که گویا در رأس اعتقادات قرار گرفته است، و هر کسی که تا کنون ادعای آن را کرده، چون ادعای او با آن علایمی که شیعه در مورد امام غایب قایل است تطبیق نکرده، مورد تکذیب شیعه قرار گرفته است.

۱. فرقان - ۵۶.

۲. چنان که در آغاز فصل اول بیان شد.

۳. در این باره به جلد ۱۳ بحار و کتاب منتخب الاثر تألیف آیت الله العظمی لطف الله صافی و کتاب حضرت مهدی فروغ تابان ولایت، تألیف نگارنده مراجعه شود.

در این مسیر افراد متعددی ادعای مهدویت کردند و به سختی مورد طعن شیعه قرار گرفتند^۱ یکی از آنها میرزا علی محمد باب بود، وی نخست ادعای بابیت کرد و در موارد بسیار در کتاب احسن القصص و صحیفه عدلیه (صفحه ۲۷ و ۴۰) و بیان (فارسی، صفحه ۵۸) اقرار به وجود و حیات حضرت مهدی علیه السلام کرد، و او را دوازدهمین امام خواند، ولی ناگهان چنان که قبلاً ذکر شد ادعا کرد که من همان قائم و مهدی هستم که در انتظار ظهورش هستید.

حسینعلی در کتاب اشراقات، صفحه ۱۶۴ گوید:

«نفسی از اهل تسنن و جماعت (غلام احمد قادیانی در هندوستان) در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده الی حین قریب صد هزار نفر اطاعتش کردند و به خدمتش قیام نمودند، قائم حقیقی (سید علی محمد باب) به نور الهی ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند.

حسینعلی بهاء با این دست و پا زدن‌ها خواسته، ادعای مبشر خود را درست کند و در نتیجه کار خودش درست از آب درآید، ولی آیا با این دست و پا زدن‌ها کار درست می‌شود؟ ساده‌ترین علائم امام زمان (عج) این است که وی اسمش محمد، کنیه‌اش ابوالقاسم، پدرش امام حسن عسکری، در سنه ۲۵۵ هجری متولد شده که خود علی محمد باب به این مطالب و دوره غیبت صغری و کبری و نواب چهارگانه او، قبلاً (هنگام نوشتن احسن القصص و صحیفه عدلیه) اقرار داشته است و حتی میرزا جانی در نقطه الکاف در صفحه ۸۵ به این مطلب اشاره کرده و تصریح به تاریخ تولد حضرت مهدی به عدد اشاره کرده و تصریح به تاریخ تولد حضرت مهدی به عدد نور (که ۲۵۶ هجرت به حساب ابجد می‌شود) نموده آیا کدام یک از این علائم با سید علی محمد تطبیق می‌کند؟! »

وانگهی همه گفته‌اند پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام همه جا را عدالت فرا می‌گیرد، آیا پس از ظهور علی محمد همه جا را عدالت فرا گرفت؟! تو خود

۱. چنان که در فصل اول ذکر شد.

حدیث مفصل بخوان از این مجمل، مقایسه سایر علائم بر عهده خود خوانندگان.

به دلیل‌ها و استدلال‌های آنها بنگرید!

در هر مرامی، عده‌ای هستند که به عنوان دفاع از مرام خود، احتجاج کرده و به آوردن دلیل و استدلال می‌پردازند، افراد روشن ضمیر و با انصاف می‌توانند با توجه به همین دلیل‌ها به ماهیت آن مرام پی ببرند، گردانندگان بایی و بهایی نیز برای حقانیت خود به اصطلاح به دلیل‌هایی تمسک کرده‌اند، از کتاب‌های استدلالی و مورد توجه آنها «فرائد» میرزا ابوالفضل گلپایگانی است که دارای ۷۳۱ صفحه می‌باشد، که غیر از تلفیق الفاظ و بافتن رطب و یابس به هم چیز دیگری نیست، در اینجا که بنای کتاب بر اختصار است به ذکر دو نمونه از دلیل‌های آنها می‌پردازیم تا در این رهگذر نیز با این حزب ساختگی و استعماری آشنا شوید.

۱- میرزا علی محمد در بیان فارسی خود، باب ۱۷، واحد دوم و باب ۱۵ واحد سوم، و... بشارت به آمدن «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» داده، و در یک جا گوید: «چون مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ به شکل من در اصلاب پدران‌ش است خداوند به احترام او، همه زمین‌ها را پاک گردانید» بالاخره برای این که هر کسی بعد از او ادعایی نکند گفت «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» بعد از عدد غیاث (۱۵۱۱ سال) یا مستغاث (۲۰۰۱ سال) یا اسم الله الاغیث (۱۵۰۱) به حساب ابجد خواهد آمد.

وقتی که حسینعلی بعد از او ادعای «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» کرد و گفت: من همان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» هستم که باب به آن بشارت داده است، پیروان باب و ازلی‌ها به او گفتند باب گفته مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ ۱۵۰۰ تا دو هزار سال بعد خواهد آمد، او در جواب چنین استدلال کرد: «بگوای بی‌بصران پنجاه هزار سال قرآن^۱ در یک ساعت منقضی شد، دو هزار سال نیز در یک چشم به هم زدن تمام شد، همان معنی در

۱. این مطلب اشاره به این است که آنها درباره قیامت، گویند قیامت اسلام دوره پیغمبری باب بود (چنانکه در بحث معاد از نظر باب و بهاء ذکر می‌کنیم) به آنها گفته می‌شود قرآن در سوره معارج آیه ۴ روز قیامت را ۵۰ هزار سال دانسته، در جواب گویند، پنجاه هزار سال در یک چشم به هم زدن سپری شد.

مورد ۵۰ هزار سال در اینجا جاری^۱ اگر حسینعلی در این باره چنین جواب می‌دهد، درباره این که «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» در اصلاب پدرانش هست چه جواب دارد؟ این نمونه از استدلال‌های آن‌ها است.

۲- میرزا ابوالفضل گلپایگانی گوید: در سوره سجده قرآن آیه ۵ می‌خوانیم: «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ؛ امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر کند، سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمردید، به سوی او بالا می‌رود».

منظور خداوند از تدبیر امر، فرستادن شریعت اسلام است از آسمان به زمین به وسیله وحی که بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شد و الهامات وارده که به ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌شدند، و مدت این وحی و الهام ۲۶۰ سال بود که روز وفات امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام است، سپس این شریعت هزار سال در روی زمین باقی می‌ماند و در روز ۱۲۶۰ هجری اسلام نسخ می‌شود (چنان که علی محمد باب، در سال ۱۲۶۰ هجری ادعای بابیت کرد).

پاسخ او:

معنی صحیح آیه این است: «خدا است که کارها را از آسمان تا به زمین تدبیر و تنظیم می‌کند، سپس در روزی که به اندازه هزار سال از آنچه شما می‌شمردید، هست، این تدبیر به سوی او بالا رود».

پر واضح است که با توجه به آیه قبلش (خدا است آن که آسمان و زمین و آنچه در زیر آن‌ها است را در شش روز آفرید...» منظور از این تدبیر، تدبیر امور تکوینی و آفریدن و منظم کردن جهان خلقت است، و هیچ‌گونه ربطی به دوران پیامبری پیغمبر اسلام و وقت نسخ آن ندارد.

گذشته از این‌ها آیه می‌گوید: برگشتن تدبیر (و برجیده شدن تدبیر و امور جهان طبیعت و دنیا) به سوی خدا در روزی (روز قیامت) خواهد بود که طول آن

هزار سال است، نه در روزی که پس از هزار سال خواهد آمد.

وانگهی با بعثت پیامبر ﷺ تدبیر امور تشریح آغاز شد و هنگام مرگش پایان یافت، بنابراین باید گلیپایگانی مبدأ هزار سال را از آغاز یا انجام تدبیر امر تشریح، بشمرد نه از هنگام وفات امام حسن عسکری علیه السلام، چه آن که هیچ کس نگفته که ائمه اطهار علیهم السلام در تشریح پیامبر ﷺ شرکت کرده‌اند.^۱

وانگهی خود میرزا علی محمد باب در صحیفه عدلیه‌اش که در سال‌های اولیه بعد از مراجعت از سفر حج تألیف کرده^۲ (حدود سال‌های ۱۲۶۰ و ۱۲۶۲) در چندین مورد صریحاً خود را پیرو شریعت اسلام دانسته و در صفحه ۵ صریحاً گفته: «شریعت مقدسه هم (یعنی اسلام هم) نسخ نخواهد شد».

و این مطلب با نسخ اسلام (طبق بافته گلیپایگانی) در سال ۱۲۶۰ هجری سازشی ندارد.

مطلب دیگر این که چرا گلیپایگانی مرگ امام حسن عسکری را پایان دانسته، مگر امام دوازدهم فرزند او، به اقرار خود باب (در صحیفه عدلیه صفحه ۴۰) و غیر او امام بعد از امام حسن عسکری علیه السلام نیست؟!

این بود چند نمونه از استدلال‌های گلیپایگانی، شما در چهره همین نمونه‌ها و بافندگی‌ها، ماهیت استدلال‌های دیگر او را تماشا کنید.

معاد و رستاخیز از نظر اسلام و باب و بهاء

معاد از نظر اسلام یعنی پس از فانی شدن دنیا، بازگشت همه به سوی خداست، و سرانجام، همه انسان‌ها در روزی به نام روز قیامت برای حساب آورده می‌شوند و از همه آن‌ها در مورد اعمالشان در دنیا، بازخواست می‌گردد، در آن

۱. تلخیص و اقتباس از جمال ابهی، ص ۲۷۴ - نمونه‌های دیگر از استدلال‌های گلیپایگانی را در همین کتاب (جمال ابهی) از صفحه ۲۷۰ تا ۳۳۹ مطالعه کنید.

۲. این کتاب در ۴۲ صفحه به قطع کوچک ۱۷ در ۱۲ سانتی‌متری در این چند سال اخیر از طرف بابیه مقیم مرکز چاپ حروفچینی شده است. به راستی اگر یک نفر بابی یا بهایی منصف و حقیقت‌جو همین کتاب را به دقت مطالعه کند، یقین خواهد کرد که علی محمد باب از روی سادگی و اغوای شیاطین و اجانب کم‌کم کلام خود را عوض کرده و از عقاید اولیه دست کشیده است.

روز که - به فرموده قرآن - طول آن پنجاه هزار سال است^۱ و این زمین و آسمان‌ها به زمین و آسمان دیگری تبدیل می‌گردد و طرح نوینی در وضع جهان ریخته می‌شود^۲ به حساب و کتاب اعمال تمام انسان‌ها رسیدگی می‌گردد و بهشتی‌ها به بهشت و دوزخیان به دوزخ روانه می‌شوند، چنان که آیات بی‌شماری از قرآن بر این مطلب صراحت دارند.

ولی میرزا علی محمد باب و همچنین حسینعلی بهاء منکر قیامت به این معنی هستند، باب می‌گوید با آمدن من قیامت اسلام برپا شد و من تا زنده‌ام روز قیامت اسلام باقی است، روزی که من مردم روز قیامت اسلام به پایان می‌رسد، و در مورد بهشت و جهنم گوید: آنان که به پیغمبر پیش ایمان آورده‌اند به پیغمبر بعد نیز ایمان آورند به بهشت ایمان وارد می‌شوند و گرنه وارد دوزخ کفر می‌گردند، چنان که این مطلب به طور روشن در کتاب بیان باب هفتم از واحد دوم، و در بیان فارسی، باب ۱۱ از واحد ۲، و باب ۱۶ از واحد ۲، تصریح شده است. حسینعلی بهاء نیز همین مطلب را دنبال کرده و گوید: قیامت اسلام با مرگ علی محمد باب پایان یافت و قیامت بیان و آیین باب با ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» (که خودش باشد) آغاز گردید، وقتی که مرگ او هم فرا رسد قیامت بیان نیز تمام می‌گردد و قیامت اقدس و آیین بهاء با بعثت پیامبر آینده آغاز می‌شود.^۳

در کتاب اشراقات صفحه ۶۸ آمده وقتی که معترض گوید: بهشت و دوزخ کجا است حسینعلی گوید:

«الاولی لقائی، والأخری نفسک أیها المشرك المرتاب؛ اولی (بهشت) لقاء من (و ایمان به من) است و دوومی (دوزخ) نفس تو است ای مشرک در شک در مانده».

باب و بهاء و پیروانشان تمام آیات قرآن در مورد معاد را تاویل کنند، و معتقدند که معاد و روز قیامت به کیفیت فوق در همین دنیا برپا شده و می‌شود،

۱. ... فی یومٍ کانَ مقداره خَمْسینَ أَلْفَ سَنَةٍ (معارج - ۴).

۲. یومٌ تُبدَلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ (ابراهیم - ۴۸).

۳. در این باره به کتاب‌های ایقان، صفحه ۷۱، و بدیع صفحه ۳۲۸، والواح بعد از اقدس، صفحه ۱۱۵ و ۲۵۲ و ۱۰۲ و ۸۱، و اشراقات و مکاتیب عبدالبهاء، صفحه ۳۳ و... مراجعه شود.

وقتی که به بابی‌ها اعتراض می‌شود که قرآن، روز قیامت را پنجاه هزار سال دانسته^۱ ولی آغاز دعوت علی محمد باب تا مرگش بیش از شش سال نبوده، در جواب گویند ۵۰ هزار سال به یک ساعت منقضی شد، از این رو وقتی که ازلی‌ها و بابی‌ها به حسینعلی بهاء اعتراض می‌کنند که طبق گفته باب «مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ» بعد از عدد مستغاث (۲۰۰۱) می‌آید، حسینعلی در کتاب بدیع (ص ۱۱۳) گوید: «خود آن مشرکین خمسين الف سنة (۵۰ هزار سال) يوم قیامت را می‌دانستند که به یک ساعت منقضی شد، بگوای بی بصران همان معنی در اینجا جاری، پنجاه هزار سال در ساعتی منقضی شود، حرفی ندارید و لکن اگر دو هزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض می‌نمایید؟!» (چنان که قبلاً ذکر شد).

حال اگر به بابیان و بهائیان گفته شود که قرآن با کمال صراحت درباره روز قیامت می‌گوید:

«يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعُغْنِ وَلَا يُسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا؛ روزی که آسمان (بدان عظمت) چون فلز گداخته شود و کوه‌های (به آن سختی) مانند پشم زده شده متلاشی شود (و در این بحران هر کسی به فکر خود هست) و هیچ کس از خویشاوندان جویا نمی‌شود».^۲

چگونه این آیه را تأویل می‌کنند؟ آیا این آیات تأویل بردار است؟ و همچنین آیات دیگر صریح‌تر از این آیات.

عجیبی نیست، دست تأویل آن‌ها خیلی قوی است تا آنجا که حدیث معروف «حلالٌ محمّدٌ حلالٌ الی یومِ القیامة و حرامُهُ حرامٌ الی یومِ القیامة» را به معنی حلال و حرام محمّد تا روز قیام علی محمد باب (که آغاز قیامت اسلام است) معنی می‌کنند، کسی که این قدر دستش در تأویل و تفسیر به رأی و تحریف حقایق گشاد باشد و بر خلاف موازین اهل لغت و ادب، رفتار نماید، چه می‌توان به او گفت؟!

۱. معارج، آیه ۴.

۲. معارج، آیه ۸ و ۹ و ۱۰.

نظری به فروع و احکام باب و بهاء

اینک مسیرهای قبل را رها کرده و از رهگذر دیگر به بررسی بابی گری و بهایی گری بپردازیم، یعنی نگاهی به قوانین و احکام آنها کنیم، با توجه به این که قوانین و احکام یک آیین خدایی باید نجات بخش و سعادت آور باشد. قبل از بررسی، تذکر این نکته لازم است که حسینعلی بهاء در احکام، همان احکام باب را دنبال کرده و به ادعای خود (چنان که قبلاً گفتیم) آن را اصلاح نموده است، ولی حقیقت این است که در بسیاری از موارد، احکامی که حسینعلی بهاء در اقدس آورده با احکام باب در کتاب بیان، فرق دارد چنان که این مطلب در لابلای مطالب بعد ذکر می شود. به هر حال به طور فشرده و فهرست وار به چند نمونه از احکام باب و بهاء اشاره می کنیم، تا از این نظر هم با باب و بهاء آشنا شوید و از این راه نیز به ماهیت پوشالی آیین ساخته سیاست و استعمار بابی گری و بهایی گری پی ببرید:

۱- عدد نوزده

نظر به این که در اوایل امر، ۱۸ نفر از شیخیه دور علی محمد باب را گرفتند، و توسط آنها کم کم امر باب قوت گرفت، علی محمد باب به طور جدی فداکاری آنها را از یاد نبرد، آنها را حروف «حَی» (که به حساب ابجد ۱۸ است) نامید و با خودش ۱۹ نفر شدند و این عدد ۱۹ به نظر باب به حدّ نهایی قداست رسید، از این رو در بسیاری از احکام، عدد ۱۹ را عنوان آنها کرد. او کتاب بیان خود را بر ۱۹ واحد و هر واحد را ۱۹ باب قرار داد. در واحد ۸ باب ۸ گوید: «نوزده روز در آخر سال روزه گرفته و ذکر خدا کنید.» نیز در همانجا گوید: بر هر شخصی واجب است برای وارث خود ۱۹ ورقه کاغذ لطیف و ۱۹ انگشتری که بر آنها اسماء خدا منقوش شده باقی گذارد. در واحد ۷، باب ۱۸، گوید: «هر گاه کسی شخصی را عمداً محزون کرد باید ۱۹ مثقال طلا بدهد.»

در واحد ۶، باب ۱۶، گوید: «اگر معلمی چوبی بر گوشت و بدن بچه‌ای زد، زن

او تا ۱۹ روز بر او حرام می‌شود، اگر چه از روی فراموشی بزند، و اگر زن نداشته باشد باید ۱۹ مثقال طلا به آن بچه بدهد.»

در واحد ۵، باب ۳، عدد هر سال را به عدد «کُلُّ شَيْءٍ» (که به حساب ابجد ۳۶۱ می‌باشد) قرار داده و هر سال را عبارت از ۱۹ ماه و هر ماه را ۱۹ روز دانسته است و... خنده آور این که هنوز این نوزده‌به مرحله اجرا گذاشته نشده بود که اغلب آن‌ها از جانب حسینعلی بهاء منسوخ گردید، یکی از نوزده‌هایی که بهاء آن را تصویب کرد، موضوع هر سالی ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز است که در کتاب اقدس، ص ۳۴ به آن تصریح کرده است. فاضل قائینی در دروس الدیانة درس ۲۵ نام‌های این ۱۹ ماه را ذکر کرده است.^۱

۲- عدم جواز ذکر در میان مردم

بهاء در اقدس (ص ۳۰) گوید: برای کسی روا نیست که در طرق و خیابان‌ها زبانش را حرکت داده و ذکر خدا بگوید.

۳- وجوب تجدید اثاثیه منزل

او در اقدس، صفحه ۴۱، گوید: نوشته شده است بر شما که در هر ۱۹ سال اثاثیه منزل خود را تجدید و تازه کنید.

۴- جواز پوشیدن لباس حریر و تراش ریش

او در اقدس، صفحه ۴۲، گوید: «پوشیدن لباس ابریشم برای مردها حلال است، و محدود شدن در لباس و ریش برداشته شد (شما در پوشیدن هر نوع لباس و تراشیدن ریش آزادید).

۵- حرمت نشستن روی منبر

او در اقدس، صفحه ۴۱، گوید: «ممنوع هستید از این که روی منبر بنشینید،

۱. در این باره به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۴۱ مراجعه شود.

و اگر کسی بخواهد آیات خدا را بخواند لازم است روی کرسی (صندلی) بنشیند.»

۶- حرمت تقیه در همه حال

اشراق خاوری در گنجینه حدود و احکام صفحه ۳۶۴ از لوح شوقی نقل می‌کند: «عقیده کتمان ننمایند و از تقیه اجتناب بنمایند و از پس پرده خفاء بیرون آیند و قدم به میدان خدمت گذارند، مضطرب و هراسان نباشند.» ولی در عین حال وقتی که شرح حال علی محمد باب و حسینعلی را پس از ادعایشان می‌نگریم، آنها را در بسیاری از موارد در حال تقیه می‌بینیم، چنان که توبه نامه علی محمد باب گواه بر این مطلب است، گرچه عباس بیارجمندی در کتاب بیان حقایق، صفحه ۵۰ گوید هر کس تقیه کرد مانند سید حسین یزدی از قتل خلاص شد ولی باب و انیس تقیه نکردند و کشته شدند.

۷- جواز شنیدن آواز

بهاء در کتاب اقدس صفحه ۱۶ گوید: ما شنیدن آوازه‌ها و نغمه‌ها را حلال کردیم، ولی پرهیزید از این که شنیدن آوازه‌ها شما را از حد ادب خارج سازد.

۸- حرمت بوسیدن دست

او در صفحه ۱۰ اقدس می‌گوید: «بوسیدن دست‌ها بر شما حرام شده است و این چیزی است که از جانب خداوند عزیز و حکم‌کننده نهی شده است.» (با این که بوسیدن دست پدر یا مادر یا علماء و دانشمندان پرهیزکار از روی خلوص، نهایت ادب و نیک خلقی و تواضع را می‌رساند).

۹- طهارت منی

حسینعلی بهاء در صفحه ۲۱، اقدس گوید: «خداوند به پاکی آب نطفه (منی)

۱. کتاب گنجینه حدود و احکام مجموعه احکام بهائی‌ها است که دارای ۳۸۴ صفحه به اضافه فهرست که برای چهارمین بار در تهران، در سال ۱۰۹ بدیع، مطابق با سال ۱۳۳۱ شمسی تکثیر شده است. از پشت صفحه اول آن استفاده می‌شود که شوقی افندی (ولی امر الله) این کتاب را تصدیق کرده و اجازه چاپ داده است، مؤلف این کتاب عبد الحمید اشراق خاوری است.

حکم کرده است، و این حکم رحمتی است از جانب پروردگار جهان دربارهٔ مردم، و شما باید خدا را سپاسگزاری کنید و در مقابل این آزادی، خرم و خندان گردید.

۱۰- همه چیز پاک است

او در همان صفحه نیز می‌گوید: «خداوند برداشته است حکمی را که به جز طهارت است و همهٔ اشیاء در دریای طهارت فرورفته اند» بنابراین او همهٔ اشیاء را پاک می‌داند ولی از بعضی به عنوان نظافت و تمیزی نه به عنوان نجس بودن آن‌ها نهی کرده است.^۱

علی محمد باب در واحد ششم باب دوم بیان نیز همه چیز را پاک می‌داند، و در آنجا مطالبی آورده که از آن چند مطلب استفاده می‌شود:

۱- آب قلیل و کثیر از لحاظ طهارت و پاک کردن فرقی ندارند.

۲- تمام اشیاء پاک است.

۳- فقط کسانی که به سید علی محمد باب معتقد نیستند نجسند.^۲

و در باب ۱۷ از واحد ششم گوید: فضله موش پاک است و دوری از آن واجب نیست.

و در بیان فارسی صفحه ۱۷۶ گوید: آبی (منی) که شما از آن آفریده شده‌اید، خداوند آن را در کتاب پاک نمود.

۱۱- جواز ربا

باب و بهاء تنزیل و ربا را در معاملات جایز دانسته‌اند چنان که علی محمد باب در واحد پنجم، باب ۱۸ گوید: «و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آن که تناقص و تزاید در معاملات خود قرار

۱. مثلاً در اقدس، در همان صفحه ۲۲ می‌گوید: مبدا استعمال کنید آبی را که به وسیلهٔ هوا یا چیز دیگر متغیر شده است و شما عنصر لطیف در میان مردم باشید.

۲. باب در بیان عربی (ص ۴۶، سطر ۱۵) گوید: «کل شیء نطلق علیه اسم شیء قدا دخل فی بحر الجبل و الطهر بنفسه الامن لا یؤمن بالبیان».

دهند.»

و در گنجینه احکام (ص ۱۶۱) از قول بهاء نقل می‌کند اگر ربی در میان نباشد امور معطل خواهد شد لذا فضلاً علی العباد ربارا مثل معاملات دیگر قرار فرمودیم.

۱۲ - تولید نسل از راه دیگر و جواز استمناء!

سید علی محمد باب در واحد هشتم، باب ۱۵ بیان فارسی گوید:

«بر هر شخصی واجب شده است که ازدواج کند، تا نسل خدا پرست از او باقی بماند و باید در این راه جدیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی از طرفین بود، جایز است برای هر یک از آنها با اجازه دیگری، به وسیله دیگر ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیست جایز نمی‌باشد.»

از این عبارت استفاده می‌شود که زن در صورت نداشتن بچه می‌تواند با اجازه شوهرش با دیگری هم بستر شده و بچه دار شود.

اگر او این دستور را می‌دهد تعجب نکنید، از او چه توقع که حتی عمل زشت و کثیف و زیان آور استمناء را نیز جایز می‌داند، آنجا که در بیان عربی واحد هشتم، باب دهم، گوید:

«قد عُفَى عَنْكُمْ مَا تَشْهَدُونَ فِي الرُّؤْيَا أَوْ أَنْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ تَسْتَمِينُونَ؛
بخشیده شد بر شما آنچه را که در خواب می‌بینید (احتلام) یا با مالیدن به
خود استمناء می‌نمایید.»

۱۳ - فرق بین شهری و دهاتی در حد مهریه

علی محمد باب، در باب ۷ از واحد ۶ بیان می‌گوید: «برای شهری مهریه زیادتر از ۹۵ مثقال طلا و برای دهاتی زیادتر از ۹۵ مثقال نقره جایز نیست و در هر دو صورت باید کمتر از ۱۹ مثقال نباشد.»

میرزا بهاء نیز در کتاب اقدس، صفحه ۱۹، در این حکم از باب پیروی کرده است.

قابل توجه این که احمد یزدانی (یکی از مبلغین بهایی) در کتاب نظر اجمالی (ص ۷۵) گوید: و مهر باید در مجلس عقد با حضور شهود از طرف زوج نقداً به زوجه داده شود.

۱۴ - فاصله عقد و زفاف

یزدانی در نظر اجمالی (ص ۷۵) گوید: اصول ازدواج بهایی از این قرار است:
اول: نامزدی قبل از بلوغ طرفین جایز نیست.
دوم: فاصله بین نامزدی و عقد بیش از ۹۵ روز حرام است.
سوم: نباید بین عقد و زفاف (عروسی) بیش از یک شبانه روز فاصله باشد.

۱۵ - ازدواج با چند زن در مرام بهایی

از کتاب صحیفه الاحکام سید باب، و همچنین در اقدس صفحه ۱۸ گفته شده است که ازدواج با دو زن جایز است و بیشتر جایز نیست.
بعد وقتی که عبدالبهاء جانشین حسینعلی شد، دید که این مطلب با تمدن غرب و تساوی حقوق سازش ندارد، تحت تأثیر قرار گرفته و حکم صریح اقدس (ایاکم أن تجاوزوا عن الاثنتین) را تأویل می‌کند، چنان که اشراق خاوری در گنجینه احکام صفحه ۱۴۰ گوید: «نص کتاب اقدس فی الحقیقه توحید (یک زن گرفتن) است زیرا مشروط به شرط محال است، با این که در عبارت اقدس تقیید و شرطی دیده نمی‌شود».

۱۶ - صیغه عقد!

صیغه عقد در مسلک باب و بهاء عبارت از «آیتین» است، مرد بگوید: اَنَا كُلُّ لَهِ رَاضُونَ زَن هَم بگوید اَنَا كُلُّ لَهِ رَاضِيَاتٌ^۱ چنان که در گنجینه احکام صفحه ۱۳۶ به این مطلب تصریح شده است.
(در صورتی که راضی بودن از خدا و برای خدا بودن هیچ‌گونه دلالت عرفی و

۱. یعنی همه ما برای خدا هستیم و از خدا راضی می‌باشیم.

قانونی بر تحقق ازدواج نمی‌کند).

۱۷- حرمت متعه

ازدواج موقت که آن را متعه و به اصطلاح عوام صیغه گویند، در مرام بهاء حرام است، چنان که سید علی محمد باب در واحد ششم، باب ۷ بیان از آن نهی کرده، و در گنجینه حدود (ص ۲۴۲) از عبدالبهاء نقل شده: خداوند ازدواج موقت را در این دوره پاک، حرام کرده است و مردم را از هواپرستی منع نموده است. (۱)

۱۸- ازدواج با خویشاوندان

از موارد شنیدنی این که میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۳۰) در مقام بیان موارد حرمت ازدواج تنها یک مورد را حرام کرده و گوید:

«قَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَزْوَاجُ آبَائِكُمْ؛ حرام شده است بر شما زن‌های پدرهایتان» با این که جناب میرزا در تمام نوشته‌های خود، تنها در همین مورد، سخن از محرمات ازدواج به میان آورده است.

مفهوم این مطلب به دلیل انحصار این است که ازدواج با غیر زن پدر (یعنی مثلاً با خواهر و دختر و خاله و عمه و ...) جایز است، جانشینان حسینعلی بهاء (عباس افندی - شوقی) در این باره به دست و پا افتادند، سرانجام گفتند: ازدواج با بستگان مربوط به رأی بیت العدل^۱ است، اشراق خاوری این مطلب را در گنجینه احکام (ص ۱۲۹) از قول عبدالبهاء (عباس افندی) نقل کرده سپس

۱. از کتاب اقدس (صفحه ۹ و ۱۳) استفاده می‌شود که میرزا بهاء در هر بلدی تشکیل مجلسی را به نام «بیت العدل» لازم دانسته و با انتخاب بیت العدل‌های خصوصی، بیت العدل‌های عمومی تشکیل شود، و اعضاء هر بیت العدل از ۹ نفر کمتر نباشد. بیت العدل دارای عوائد سرشاری است، و باید برای صلاح بینی‌های اجتماعی مطابق زمان و مکان و تشریح و جعل احکام غیر منصوصه، حتماً بیت العدل به وجود آید. (در عصر رژیم شاه، خانه انصاف درست کرده بودند که گویی از همین بیت العدل گرفته شده بود).

بهاء این پیشنهاد را کرد ولی، بیت العدل وجود خارجی پیدا نکرد، میرزا بهاء مجبور بود این نقشه را بکشد زیرا ۹۹ درصد از احکام و وظایف مردم را معین نکرده بود و خواست از این راه خود را راحت سازد. بیت العدل با آن شرایط به وجود نیامد، بنابراین حدود یک قرن گذشت و بیت العدل تشکیل نشد یعنی احکام مذهبی آنها تعیین نشده و همه در بلا تکلیفی به سر بردند.

گوید و نیز فرماید: «چون امر بهایی قوت گیرد مطمئن باشید که ازدواج با اقرباء نیز نادر الوقوع گردد.»^۱

از این عبارت استفاده می‌شود که در صورت ضعف امر بهائیان، ازدواج با بستگان نزدیک کثیر الوقوع خواهد بود (دقت کنید).

۱۹- اختیار هر یک از زن و مرد در طلاق

در مرام بهایی زن می‌تواند شوهرش را طلاق دهد، چنان که در گنجینه احکام (ص ۲۲۵) می‌گوید: حضرت ولی امر الله جل سلطانہ (شوقی افندی) می‌فرماید: اما در خصوص کراهت طلاق بین زوج و زوجه از هر طرفی کراهت واقع، حکم تربص (طلاق و عده) جاری و در این مقام حقوق طرفین مساوی، امتیاز و ترجیحی نه. (ولی در اسلام طلاق دادن در دست مردها است، در این حکم خود شما قضاوت کنید).

۲۰- تساوی حقوق زن و مرد

بهائیان قایل به تساوی حقوق بین زن و مرد هستند، در گنجینه احکام (ص ۷۱) از شوقی افندی نقل می‌کند که مساوات حقوق رجال و نساء در این دوره بدیع از تعالیم اساسیه است.

مطابق این قانون است که بهائیان در احکام، مانند: طلاق، ارث، قصاص و... بین زن و مرد فرقی نگذاشته‌اند، حتی در حد بلوغ و تکلیف نیز آن‌ها را مساوی دانسته‌اند، یزدانی در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهایی (ص ۶۸) گوید: بلوغ شرعی و سن تکلیف یعنی اجرای کلیه اوامر و احکام شرعیه پس از اتمام ۱۵ سالگی بر هر پسر و دختر بهایی متساویاً فرض و واجب است و از سن هرم (پیری) که تجاوز از هفتاد سالگی است، تکالیف شرعی واجب نیست.

۱. در کتاب شئون خمس (پنج‌شان) که یکی از کتاب‌های علی محمد باب است، (در صفحه ۶۴ کتاب الجزاء) آمده «ولقد اذن الله بین الاخ و اخته» از این جمله استفاده می‌شود که ازدواج خواهر با برادر جایز است، چنان که مؤلف هشت بهشت (یکی از کتب بابیان) توضیح داده که: نکاح اخت مادام که برادر، او را رؤیت نکرده باشد جایز است.

فصل پنجم / اصول و فروع احکام باب و بهاء؛ دلیل دیگری بر بطلان آنها ۲۰۱

در عین حال می‌بینیم باب در لوح هیکل (ضمیمه بیان عربی) صفحه ۳۶ گوید: «بر پدران و مادران نوشته شد که بعد از یازده سال، پسر و دختر خود را ازدواج دهند...»

در صحیفه الاحکام باب آمده: چون سن ذریات به یازده برسد باید ازدواج کنید ولی اگر پسر ۱۱ ساله و دختر ۱۰ ساله باشد بهتر است.

۲۱- دستوره‌های غیر منطقی در قصاص

در سلک بهایی دستوره‌های بی‌رحمانه و غیر منطقی در قصاص زیاد است از جمله بهاء در اقدس (ص ۱۸) گوید:

«کسی که عمداً خانه دیگری را بسوزاند او را بسوزانید.»

(به موجب این حکم اگر شخصی اطاق خالی دیگری را آتش بزند، لازم است آن شخص را بسوزانند - دقت کنید!).

اما در مورد زنا (که از سوزاندن بدتر است) در اقدس (ص ۱۵) گوید: اگر مرد و زنی زنا کنند، باید ۹ مثقال طلا به بیت العدل تسلیم نمایند.

و در گنجینه احکام (ص ۲۶۷) از رساله سؤال و جواب نقل می‌کند - سؤال: حد زنا (محسنه) و لواط و دزدی چیست؟ جواب: تعیین مقادیر حد به بیت العدل راجع است.

نتیجه این که تا بیت العدل تشکیل نشده، کسی نمی‌تواند به آنها صدمه‌ای برساند، آنها حکمی ندارند.

۲۲- دستور بی‌رحمانه در ارث

در مرام بهایی، دستوره‌های بی‌رحمانه‌ای در مورد ارث هست که ما در اینجا به ذکر یکی از آن دستورها می‌پردازیم:

خاوری در گنجینه احکام (ص ۱۰۰) از لوح عبدالبهاء نقل می‌کند: اما آنچه سؤال کردی در مورد خانه مسکونی میت، آن خانه و توابع آن از اصطبل و مهمانخانه و حیاط و محل خلوت، مال پسر بزرگ است.

۲۳- اسراف در دفن اموات

جناب میرزا در کتاب اقدس، صفحه ۳۴، و همچنین باب در بیان (واحد ۵ باب ۳۲) گویند: اموات خود را در بلور، یا سنگ‌های محکم قرار دهید و دفن کنید، بهاء اضافه می‌کند: یا در میان چوب‌سخت و لطیف گذاشته و دفن نمایید و انگشترهایی که منقوش به آیه باشند در دست آنها کنید (به راستی بدنی که مبدل به خاک می‌شود، این مخارج اسراف آمیز و غیر منطقی برای چیست؟ و چه نتیجه‌ای دارد؟).

۲۴- حرمت خرید و فروش عناصر اربعه

باب در بیان عربی (ص ۴۳) گوید: عناصر اربعه (آب و خاک و آتش و باد) را خرید و فروش نکنید.

۲۵- غسل و وضو و تیمم در مرام بهاء

به طوری که از تتبع و مطالعه کتب و کلمات میرزا بهاء استفاده شود، غسلی در کار نیست، اما در مورد وضو در اقدس (ص ۷) گوید: هر روز دست‌ها و سپس صورت را بشوید و همچنین (شستشوی دست و صورت) است وضوی نماز و این فرمانی است از خدای واحد مختار. تیمم نیز در مرام بهاء نیست، و کسانی که از وضو معذورند و آب پیدا نمی‌شود (در اقدس ص ۵ آمده) پنج بار بگویند «بسم الله الاطهر الاطهر».

۲۶- نماز در مرام بهائیت

در مسلک بهاء خصوصیات و کیفیات و شرایط نماز به خوبی روشن نیست، در کتاب اقدس (ص ۳) تنها به این مطلب اشاره شده که نماز در نه رکعت وقت صبح و ظهر و شام نوشته شده است، و در صفحه ۴ گوید: شرح آن را در ورقه دیگری داده ایم (و آیا این ورقه چه ورقه‌ای است به دست نیامده). به هر حال بعضی، نماز در این مرام را چنین تقسیم کرده‌اند نماز کبیر و نماز

وسطی و نماز صغیر، نماز کبیر در هر ۲۴ ساعت یک بار خوانده می‌شود، نماز صغیر تنها دو سطر دعا است که فقط ظهر هر روز خوانده می‌شود نماز وسطی هم یک رکعت است که در صبح و ظهر و شام خوانده می‌شود.

نکته قابل توجه این که به فتوای میرزا حسینعلی بهاء واجب است تمام نمازها فرادا خوانده شود، و جماعت درست نیست جز در نماز میت.^۱

باب نیز در بیان فارسی (صفحه ۳۲۴) گوید: نماز با جماعت حرام است مگر در نماز میت که اجتماع برای نماز میت می‌کنید ولی قصد فرادا می‌نمایید.

از کتاب آیین باب صفحه ۹۳ استفاده می‌شود که نماز به دستور باب عبارت از آن است که ۱۹ بار در روز با وضو رو به قبله بایستد و این آیه را بخواند: «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...»

۲۷ - روزه در مرام بهائیان

روزه در مرام باب و بهاء ۱۹ روز است، و آن در ماه «علاء» است که نوزدهمین ماه باشد انجام می‌شود^۲ و عید فطر آنها همان عید نوروز است، و حد روزه از طلوع آفتاب تا غروب آن است.^۳

۲۸ - زکات در مرام بهاء

درباره زکات، در گنجینه احکام (ص ۷۲ - ۸۰) می‌نویسد: کسی که اضافه بر مخارج سالیانه خود نوزده مثقال طلا (از جهت قیمت اگر چه جنس باشد) داشته باشد لازم است نوزده درصد آن را بپردازد و هر مثقال در این مسلک ۱۹ نخود است... این مطلب در کتاب اقدس صفحه ۲۷ و بیان واحد ۸ باب ۱۶ نیز ذکر شده است، و زکات باید در هر زمانی به دست رئیس بهائیان برسد.

۱. اقدس، ص ۵، سطر ۸.

۲. قبلا گفتیم در مرام باب و بهاء هر سالی ۱۹ ماه و هر ماهی ۱۹ روز است.

۳. چنان که در بیان (واحد ۸، باب ۱۸) و در اقدس صفحه ۶ و ۷ به این مطلب تصریح شده است.

۲۹- حج از نظر بهائیان

برای این که بابیان و بهائیان در حج هم عقب نمانده باشند، از طرف باب و بهاء دستور حج هم داده شده است ولی آن را تنها برای مردان واجب کرده‌اند، حج در مسلک باب عبارت است از زیارت خانه باب در شیراز، و در مسلک بهاء زیارت خانه باب در شیراز یا خانه حسینعلی بهاء در بغداد به هر کدام که نزدیک‌تر است همان را حج نماید، چنان که این مطلب از لوح مستور، سوره ۶۱ و اقدس صفحه ۱۰ و گنجینه احکام صفحه ۵۳ استفاده می‌شود.

در لوح بهاء صفحه ۵۶، در مورد دستور حج خانه بهاء در خانه بغداد گوید: وقتی که وارد شهر بغداد شدی تکبیر بگو تا به نزدیک شط بغداد برسی در آنجا بهترین لباس‌های خود را بپوشان و سپس وضو بگیر و برای زیارت آن خانه روانه شو!

۳۰- سقوط امر به معروف و نهی از منکر

در مرام بهاء امر به معروف و نهی از منکر منع و تحریم شده جز برای رؤسای خود، یزدانی در کتاب نظر اجمالی (صفحه ۸۶) گوید: «حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از منکر از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده و فقط محافظ روحانی با بیوت عدل حق حاکمیت بر نفوس داشته و ناصح و مرتبی و مراقب اشخاص می‌باشند.»

(به راستی آیا این وظیفه بزرگ خیر خواهی و هدایت و راهنمایی باید مخصوص یک عده اندک خاصی باشد؟).

مخالفت با علم و دانش

گهگاهی شنیده می‌شود که پیروان باب و بهاء خود را دارای افکار مترقی و پیش‌رفته و روش نو و سازنده مطابق موازین علمی و روح زمان معرفی و قلمداد می‌کنند، برای آن که بدانید تا چه اندازه این ادعایی پایه و بی‌اساس است کافی است که نظر شما را به چند نمونه از دستور «بیان» و «اقدس» جلب کنیم:

میرزا علی محمد در کتاب بیان عربی در باب ۶ واحد ۶ صفحه ۲۴ گوید:
«فلتمحون كل ما كتبتم ولتستدلن بالبیان؛ آنچه را که تاکنون توشید
نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال نمایید.»

و در باب ۱۰، واحد ۴ صفحه ۱۳ گوید:

«لا يجوز التدريس في كتب غير البیان... وان ما اخترع من المنطق
والاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین؛ تدریس در کتاب‌های
غیر از کتاب بیان روا نیست، و آن چه که اختراع شده به نام منطق و اصول و
غیر آن دو برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده.» (که آن‌ها را بیاموزند).

و در باب ۷، واحد ۱۱، صفحه ۵۵ گوید:

نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب وان
تملکم فلیلز منکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب حداً فی کتاب الله
لعلکم تتقون؛ در کتاب بیان از شما نهی می‌شود که مالک زیادتر از ۱۹
کتاب^۱ نشوید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما (برای هر کتاب
اضافی) ۱۹ مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می‌گردد، این حدی است در
کتاب خدا، شاید پرهیزکار گردید.»

و در بیان فارسی باب اول، واحد ۷ صفحه ۲۳۸ گوید:

«واجب است هر کتابی که ۲۰۲ سال (مطابق با عدد اسم علی محمد) از
استعمال آن گذشته، مالک آن، آن را تجدید کند، یا آن را نابود سازد و یا به
شخصی عطا نماید.»^۲

و بهاء در کتاب اقدس صفحه ۳۴ گوید: «سؤال کردن درباره کتاب بیان بر شما
حرام است... تا آنچه را که مورد احتیاجتان است بپرسید نه آنچه را که مردم
گذشته مذاکره کرده‌اند.»

آیا این دستورها مخالف با علم و دانش و تحقیق و دعوت، و اعتقاد چشم و

۱. کلمه واحد به حساب ابجد ۱۹ است.

۲. عنوان مطلب در بیان فارسی صفحه ۲۳۸ چنین است: فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و مائین حولاً و
محو کتب من قبل او انفاقه الی احد.

گوش بسته به مطالب مجهول نیست؟ اگر انسان‌ها تنها در چهار چوب کتاب بیان قرار بگیرند و به همین مقدار قناعت کرده و یا داشتن بیشتر از ۱۹ کتاب بر آن‌ها حرام باشد و کتب قبل از ۲۰۲ سال را نابود کنند و به دور بریزند و علوم دیگری مانند منطق و اصول و غیر آن‌ها را نیاموزند، نتیجه آن جز توقف و جمود و عدم ترقی و تکامل و سرانجام دشمنی با توسعه علمی در شؤون مختلف خواهد بود؟! قضاوت با خوانندگان.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

این‌ها نمونه‌هایی از احکام باب و بهاء بود که به اختصار بیان شد^۱ مقایسه و ارزیابی این دستورها را با دستورهای منطقی و حیاتبخش اسلام بر عهده خوانندگان می‌گذاریم، افراد اغفال شده از همین مسیر نیز می‌توانند به مسلک پوشالی باب و بهاء پی ببرند که به جز جلوه دادن سراب به جای آب چیز دیگری نیست، به راستی آیا این احکام پوچ و غیر منطقی و دور از حساب و عقل می‌تواند جایگزین دستورهای عقل پسند و درخشان و منطقی اسلام باشد؟ به عنوان نمونه آیا می‌توان بین حج اسلامی با آن همه شکوه و جلالش با حج باب و بهاء مقایسه کرد؟ هر شخص روشن ضمیری با مقایسه صحیح و ارزیابی عمیق بین دستورهای اسلامی با این دستورهای باب و بهاء قضاوتی جز اقرار به استواری و اتقان دستورهای اسلام و پوچی و تهی بودن دستورهای باب و بهاء ندارد، با توجه به این که پیروان باب و بهاء معتقدند که با این دستورها، دستورهای اسلام نسخ گردید.



در همین جا سخن خود را با ذکر آیه‌ای از قرآن پایان داده و برای همه به

۱. مشروح آن را در کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۲ و ۳ مطالعه فرمایید.

خصوص برای اغفال شدگان هدایت به راه راست را آرزو می‌کنیم:
«...فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ
الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ؛ مزده بده بندگانم را آنان که
سخنان را بشنوند، در میان آنها از گفتار نیک پیروی می‌کنند، اینها افرادی
هستند که خداوند آنها را هدایت کرده و افراد صاحب اندیشه و خرد
همین‌ها می‌باشند.»^۱

«پایان»